

باز ساحتی  
از

# پوسف زهرا



بامقدمه آیه الله ناصرری دولت آبادی

علی ناصرری





**تقدیم به**

**مادر ولایت**

**ملیکه هدایت**

**حضرت نرجس خاتون علیها السلام**

**باشد که قبول افتد و در نظر آید**

بازشناختی از

یوسف زبیر علیه السلام

علی ناصری

ناصری، علی  
بازشناختی از یوسف زهرا علیه السلام / علی ناصری - قم: کیش مهر، ۱۳۸۳  
۳۰۴ ص.

۱۲۰۰۰ ریال (جلد شومیز): شابک: 964-7764-07-2 ISBN:

۱۷۰۰۰ ریال (جلد گالینگور).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. ۲۹۹-۳۰۲؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. مهدویت. ۲. مهدویت - انتظار. ۳. مهدویت - احادیث. الف. عنوان.

۲۹۷/۴۶۲

ب ۱۷ ن ۲۲۴۱ BP

۲۱۷۶۰-۸۳ م

کتابخانه ملی ایران



## بازشناختی از یوسف زهرا علیهما السلام

مؤلف: علی ناصری

ناشر: کیش مهر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۳

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: غدیر

چاپ: سپهر

شابک: ۹۶۴-۷۷۶۴-۰۷-۲

قیمت: شومیز ۱۲۰۰ / گالینگور ۱۷۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، خیابان معلم، معلم ۲۹، بن بست اول، پلاک ۴۶۲

تلفن ۷۷۴۱۵۱۰ - ۰۹۱۲۳۵۱۳۸۷۲

مؤسسه فرهنگی دارالهدی

## فهرست مطالب

- ۱۱ ..... مقدمه حضرت آیت الله ناصری  
۱۳ ..... مقدمه کتاب

### فصل اول

#### ادیان ، مکاتب و ظهور منجی / ۱۷

- ۱۹ ..... باورهای گوناگون درباره مصلح  
۱۹ ..... سیری کوتاه در افکار ملت‌های جهان  
۲۳ ..... اسامی منجی موعود در ادیان و ملل مختلف  
۲۶ ..... بشارت‌ها در کتاب‌های آسمانی  
۲۶ ..... الف - کتاب «پاتیکل»  
۲۸ ..... ب - در کتاب «وشن جوک»  
۲۹ ..... ج - زبور (کتاب مقدس آسمانی)  
۳۲ ..... د - کتاب شعیای نبی ﷺ  
۳۳ ..... ه - کتاب بوئیل نبی ﷺ  
۳۴ ..... و - کتاب هوشیع نبی ﷺ

- ز - کتاب زکریای نبی علیه السلام ..... ۳۵  
 ح - کتاب حزقیل نبی علیه السلام ..... ۳۵  
 ط - انجیل (کتاب مقدس آسمانی) ..... ۳۶  
 ی - کتاب جاماسب ..... ۴۵

### فصل دوم

#### سیمای حضرت مهدی علیه السلام در آینه آیات

- آیه نخست: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ ..... ۵۱  
 آیه دوم: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ...﴾ ..... ۵۳  
 آیه سوم: ﴿أَفَعَيِّرْ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ...﴾ ..... ۵۴  
 آیه چهارم: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ ..... ۵۵  
 آیه پنجم: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ...﴾ ..... ۵۷  
 آیه ششم: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ..... ۵۸  
 آیه هفتم: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا...﴾ ..... ۵۹  
 آیه هشتم: ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ...﴾ ..... ۶۰  
 آیه نهم: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا...﴾ ..... ۶۱  
 آیه دهم: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ...﴾ ..... ۶۲  
 آیه یازدهم: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ...﴾ ..... ۶۳  
 آیه دوازدهم: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ...﴾ ..... ۶۳

## فصل سوم

حضرت مهدی علیه السلام در آینه روایات معصومین علیهم السلام / ۶۷

- ۶۹..... خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و خاتم الائمه علیهم السلام
- ۷۰..... امیر المؤمنین علیه السلام و صاحب الأمر علیه السلام
- ۷۰..... اندیشیدن حضرت علی علیه السلام به امام مهدی علیه السلام
- ۷۲..... حضرت حجة صلوات الله علیه در «لوح فاطمیه»
- ۷۶..... امام حسن مجتبی علیه السلام و ظهور موعود
- ۷۷..... امام حسین علیه السلام و امام غایب علیه السلام
- ۷۸..... امام سجاده علیه السلام و امام زمان علیه السلام
- ۸۰..... امام باقر علیه السلام و امام مهدی علیه السلام
- ۸۴..... امام ششم علیه السلام و امام دوازدهم علیه السلام
- ۸۷..... امام هفتم علیه السلام و صاحب الزمان علیه السلام
- ۸۸..... امام هشتم علیه السلام و حجت بالغة الهی علیه السلام
- ۹۱..... امام جواد علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام
- ۹۲..... امام دهم علیه السلام و حضرت حجت علیه السلام
- ۹۳..... امام عسکری علیه السلام و فرزند برومندشان
- ۹۳..... حضرت مهدی علیه السلام و افسین و صبی
- ۹۵..... اهل سنت و حضرت مهدی علیه السلام
- ۹۸..... سندی تاریخی و مدزک زنده



فصل چهارم

نور علی نور / ۱۰۵

- ۱۰۷..... پیمان نور  
۱۱۷..... طلوع نور

فصل پنجم

غیبت صغری و نواب اربعه / ۱۲۳

- ۱۲۵..... نواب اربعه  
۱۲۹..... نایب نخستین، عثمان بن سعید رضی الله عنه  
۱۳۲..... کرامت‌های نایب نخست  
۱۳۳..... نایب دوم، محمد بن عثمان رضی الله عنه  
۱۳۷..... کرامت‌های نایب دوم  
۱۴۱..... نایب سوم، حسین بن روح رضی الله عنه  
۱۴۶..... کرامت‌های نایب سوم  
۱۵۱..... نایب چهارم، علی بن محمد رضی الله عنه  
۱۵۱..... پایان امر نیابت  
۱۵۲..... توقیعات  
۱۵۷..... تشرفات در عهد غیبت صغری  
۱۵۷..... تشریف علی بن مهزیار

فصل ششم

غیبت کبری / ۱۶۵

- ۱۶۷..... تفرقه شیعه دوازده امامی

۱۶۸	دوران حیرت
۱۶۹	تیبیب عامه
۱۷۳	رد پای دوست
۱۷۳	مسجد سهله
۱۷۷	باریافتگان مسجد سهله
۱۷۸	سید جعفر قزوینی
۱۷۹	تشرّف دلاک
۱۸۰	مسجد مقدّس جمکران
۱۸۶	جمکران در نظر مراجع و بزرگان شیعه

## فصل هفتم

## نشانه‌های ظهور / ۱۹۱

۱۹۳	پیشگویی‌های ادیان و اسلام
۱۹۵	۱. نشانه‌های حتمی و غیر حتمی ظهور
۱۹۷	۲. نشانه‌های محقق شده
۱۹۷	۳. بیان اجمالی و تفصیلی نشانه‌ها
۲۰۲	ندای آسمانی (صیحه)
۲۰۸	وظایف مؤمنان در هنگام صیحه
۲۰۹	انتظار منتظر
۲۱۰	آثار و نشانه‌های انتظار
۲۱۱	ادب انتظار

## فصل هشتم

## تشریفات در عصر غیبت کبری / ۲۲۷

۲۲۹	..... ماجرای آثار در بحرین
۲۳۴	..... ماجرای اسماعیل بن حسن هرقلی
۲۳۸	..... ماجرای شیخ محمد حسن سریره
۲۴۰	..... مکاشفه شیخ حرّ عاملی
۲۴۱	..... چهار تشرّف از آیه الله مرعشی نجفی <small>رحمته الله</small>
۲۴۱	..... تنها در برهوت
۲۴۶	..... در کنار یار
۲۵۱	..... بچه آهوی بی پناه
۲۵۶	..... شب وصال

## فصل نهم

ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام / ۲۶۷

۲۷۰	..... زیارت آل یس
۲۷۴	..... زیارت حضرت بقیة الله و صلوات آن حضرت
۲۷۷	..... دعای غریق در زمان غیبت
۲۷۸	..... دعای نجات از فتنه های آخر الزمان
۲۷۹	..... نماز استغاثة امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۸۱	..... عریضه
۲۸۷	..... چگونگی نوشتن عریضه
۲۹۳	..... مجموعه اشعار
۲۹۹	..... فهرست منابع

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه حضرت آیت الله ناصری

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین  
واللعنة علی اعدائهم اجمعین.

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ  
تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.<sup>۱</sup>

خدای را شاکر و سپاسگزارم که نام قطب عالم امکان و محور عالم وجود و  
واسطه بین عالم غیب و شهود در طینت و دل پیر و جوان و زن و مرد این مرز  
و بوم زنده و پاینده است. و خواهد بود انشاءالله.

اهل قلم و بیان بنویسند و بگویند و حدیث محبت و علاقه ما به آن امام  
مظلوم را به گوش جهانیان برسانند تا همه عالم بدانند که ما ملاذوملجاً داریم.  
ملاذ و ملجئی که فرمود انا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم.<sup>۲</sup>

۱. سوره یوسف، آیه ۸۸.

۲. «ما به یاد شما هستیم و شما را فراموش نمی‌کنیم». احتجاج طبرسی، ج ۲: ص ۳۲۳.

صحیفه المهدی، ص ۳۴۶.

عزیزی که بشارت انی لامان لاهل الارض<sup>۱</sup> وانا خاتم الاوصیاء و بی یدفع  
الله عزوجل البلا عن اهلی و شیعتی<sup>۲</sup> را فرموده، سلطانی که انا نحیط علمنا  
بانبائکم و لایعزب عنا شیء من اخبارکم<sup>۳</sup> قطره‌ای از دریای علم اوست سزاوار  
است با چنین سلطان مهربانی ما در جمیع احوال و اوقات به یاد آن وجود  
مقدس باشیم و یاد آن قطب عالم امکان را در دل خود و دیگران زنده نگه  
داریم و با این عمل به حضرت حق جلت عظمته تقرب جوئیم.

استاد ما عامل زاهد کامل زبده السالکین الی الله حضرت آیت الله سید محمد  
رضوی «کشمیری» بعد از تقاضای بنده از ایشان دعائی را که خرق حجب کند و  
به درجه اجابت برسد فرمود: چرا غافلید از ذکر شریف «یا صاحب الزمان اغثنی  
یا صاحب الزمان ادرکنی»، این ذکر شریف در تقرب بحق و موفقیت در امور  
عبادی و قضای حوائج بی بدیل است و خدای داند کار اسم اعظم حق می‌کند.

و اما مجموعه‌ای که در پیش رو دارید حاصل تحقیق و اتعاب نفس و  
زحمات فرزندان علی ناصری و راهنمایی و تلاش بعضی از دوستان موسسه  
دارالهدی است که از انتخابی دقیق و اسلوبی لطیف و قلمی روان برخوردار  
است. امیدوارم او در معرفی آن محبوب عالم وجود و نور مطلق غیب و شهود  
بیش از پیش موفق و ما هم از یوسف زهرا علیها السلام غافل نباشیم.

اول رجب ۱۴۲۵

اصفهان - محمد ناصری

۱. بحار الانوار، ج ۵۲: ص ۹۲. من برای اهل زمین امان هستم.

۲. «من آخرین وصی پیامبر هستم و بواسطه من خداوند بلا را از اهل من و شیعیان من دور  
می‌سازد» بحار الانوار، ج ۵۲: ص ۳۰.

۳. «ما بر احوال شما آگاه هستیم و چیزی از خیرهای شما بر ما مخفی نمی‌ماند» بحار الانوار،  
ج ۵۳: ص ۱۷۴.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مقدمه کتاب

امام عسکری علیه السلام خطاب به فرزند خویش فرمود فرزندم مهدی: «دل‌های مردم منخلص و مطیع خدا چونان پرنده‌ای که به آشیانه‌اش پر می‌کشد مشتاقانه تو را می‌جوید!» آری هر انسان مؤمن و خداجوی که جویای کمال مطلق است تو را می‌خواهد.

هر فطرت پاک که در صدد تکامل است تو را می‌خواند.  
 هر انسان موحد در آرزوی حکومت عدل الهی و از بین رفتن ظلم و سیاهی لحظه شماری می‌کند.  
 و حکومتی چنین عادلانه و بدون ظلم، را از کامل‌ترین انسان و عادل‌ترین فرد بشر می‌توان انتظار داشت.

و اسلام به عنوان جامع‌ترین مجموعه دستورات حیاتی، خویش را قادر به اجرای حکومتی خدایی و نظامی عادلانه می‌بیند. اما به شرطی که که پرچم این حکومت توحیدی را فقط کامل‌ترین، عادل‌ترین و

مقرب‌ترین فرد به خداوند یعنی مهدی موعود «عجل الله تعالی فرجه الشریف» در سراسر گیتی به اهتزاز در آورد و مردم باید او را بشناسند. و عدم شناخت صحیح او (را به تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله) هلاکت و ضلالت و مردن در عصر جاهلی بشمارند.<sup>۱</sup>

به شهادت تاریخ، مشکلات و مصیبت‌هایی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر جامعه اسلامی وارد شد، همه حکایت از عدم معرفت به امام یعنی (داناترین و کامل‌ترین فرد) داشته است و اگر جامعه اسلامی بخواهد از جاهلیت مدرن هم رهایی یابد، باید راه معرفت امام را پیش گیرد، و مسیر خویش را به سوی کامل‌ترین فرد قرار دهد و رنگ از او گرفته و به او تقرب بجوید و ارتباط و توسل و توجه به آن یگانه دهر داشته باشد تا دنیا و آخرت خویش را آباد ساخته و از ضلالت و جهل و ولایت شیطان خویش بیرون آید البته ارتباط عمیق و عشق و محبت برای انسان حاصل نمی‌شود مگر بعد از زمانی که شناختی دقیق و صحیح از خصوصیات آن ولی خدا حاصل کند.

و خوشبختانه کتب شیعه مشحون از کمالات و کرامات و خصوصیات آن رابط بین خلق و خالق است که از صدر اسلام به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام مردم را سوق به این منجی بزرگ می‌داده‌اند.

۱. من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة، کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق،

باید توجه داشته باشیم عقیده به مصلح جهانی و منجی همگانی اختصاص به شیعیان و حتی مسلمانان جهان نداشته و اکثر مردم دنیا اقوام و قبایل به نوعی بر این عقیده بوده‌اند که شخصی خواهد آمد و آنان را نجات خواهد داد. لذا ما مطلب را از این جا شروع کرده‌ایم که اکثر اقوام و ملل و همه ادیان الهی را عقیده بر این است که بالآخره در عالم کسی خواهد آمد که عدل را اقامه کند و داد مظلومان را نستانده و مستضعفان و به زنجیر کشیدگان را نجات بخشد استناد به منابع دینی و اسلامی و چنین ادامه داده‌ایم با که بالآخره او خواهد آمد و در این موضوع کتابهای اسلامی و منابع شیعه و سنی گویای این مطلب است. و قرآن کریم به عنوان اصلی ترین منبع، سخن از استیلاي خوبی و خوبان و حکومت عدل و صالحان را گاه با اشارت و گاهی به تصریح بیان می‌کند و این گونه آیات با روایات تفسیر کننده آنها از ناحیه اهل بیت علیهم السلام خبر از آن می‌دهد که مردی از تبار رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد آمد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد پس از آن که از ظلم و جور از کینه و بی‌عدالتی و نابرابری پر شده باشد. که این آیات و روایات محتوای دو فصل از کتاب را تشکیل می‌دهند.

و اما پس از آن به مسایلی راجع به شخص آن منجی بزرگ پرداخته‌ایم و از آن جا که وراثت به عنوان اصل مورد قبول سهمی در تکوین شخصیت آدمی دارد به جریان ازدواج امام عسکری علیه السلام با حضرت نرجس خاتون علیها السلام پرداخته‌ایم و بعد از اشاره‌ای به جریان تولد آن حضرت و شهادت امام عسکری علیه السلام، در حد و سعمان به غیبت صغری و ثواب اربعه، شروع



غیبت کبری و امکان ارتباط با آن یگانه دوران پرداخته‌ایم. تا شرائط زمانی آن ایام برای خوانندگان محترم روشن‌تر شود.

با شروع غیبت کبری اشاره‌ای به مسئله نیابت عامه و لزوم ولایت فقیه در عصر غیبت کبری داشته و بعد به تشریح یافتگان محضر آن محبوب عالم اشاره‌ای و در پایان به پیش‌گویی ادیان در مورد ظهور آن منجی و نشانه‌های ظهور پرداخته‌ایم.

بدان امید که خداوند روزی از چهره نورانیش پرده برافکند و از محضر نورانی و نور حضورش همگان را بهره‌مند سازد.

در پایان وظیفه خویش می‌دانم که از راهنمایی و زحمات حضرت حجة الاسلام سید حبیب حسینی و جناب آقای محمود مطهری که مرا و امدار لطف خویش کرده‌اند قدردانی کرده و برایشان دعای خیر حضرت بقیة الله روحی له الفداء را بنخواهم.

اللهم اجعلنا من احسن عبیده و الفائزین بقلائه.

علی ناصری

فصل اول

ادیان، مکاتب

و ظہور منجی

### باورهای گوناگون دربارهٔ مصلح

چنان که اشاره شد، اعتقاد به آمدن شخصی نجات بخش در پایان دنیا، مسئله‌ای است که اکثر ملل و اقوام و قبایل به آن معتقد بوده و هستند. سرچشمهٔ این باور کهن علاوه بر اشتیاق درونی و میل باطنی انسان - که به طور طبیعی خواهان حکومت حق و عدل و برقراری صلح و امنیت است - نویدهای بی‌شائبهٔ پیامبران الهی در طول تاریخ به مردم مؤمن و آزادی‌خواه جهان است. اکثر پیامبران بزرگ الهی، به عنوان جزئی از رسالت خویش، به مردم وعده داده‌اند که در پایان روزگار، مصلح بزرگ جهانی ظهور خواهد کرد و او مردمان جهان را از ستم‌مگران نجات خواهد داد و فساد و بی‌عدالتی را از جهان ریشه‌کن خواهد ساخت و سراسر جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد.

### سیری کوتاه در افکار ملت‌های جهان

- ایرانیان باستان بر این باور بودند که «گرزاسپه» قهرمان تاریخی آنان زنده است و در کابل خوابیده و صد هزار فرشته او را پاسبانی

می‌کنند تا روزی پس از بیداری برخاسته و جهان را اصلاح کند.  
 - گروهی دیگر از ایرانیان می‌پنداشتند که «کیخسرو» پس از تنظیم  
 امور کشوری و استوار ساختن شالوده فرمانروایی، «دیهم»  
 پادشاهی را به فرزند خود داده و به کوهستان رفته و در آنجا آرمیده  
 است تا روزی ظاهر شود و اهریمنان را از گیتی براند.  
 - اسلاوها بر این عقیده بودند که از مشرق زمین کسی بر می‌خیزد و  
 همه قبائل اسلاو را یگانه می‌سازد و بر دنیا مسلط می‌گرداند.  
 - نژاد ژرمن<sup>۱</sup> معتقد بودند که یک نفر فاتح از طوایف آنان قیام می‌کند  
 و «ژرمن» را بر دنیا حاکم می‌گرداند.  
 - اهالی صربستان انتظار می‌کشیدند که «مارکو کراویچ» ظهور کند.  
 - ساکنان جزایر انگلستان از چندین قرن پیش آرزو مند و منتظرند که  
 روزی «آرتور» از جزیره «آوالون» ظهور کند و نژاد «ساکسون»<sup>۲</sup> را بر  
 دنیا غالب گرداند و سعادت جهان نصیب آنان گردد.  
 - اسزها<sup>۳</sup> معتقدند که پیشوایی در آخر الزمان ظهور می‌کند و  
 دروازه‌های ملکوت آسمان را برای آدمیان می‌گشاید.  
 - سلت‌ها<sup>۴</sup> می‌گویند که پس از بروز آشوب‌هایی در جهان، «بوریان  
 بور و یهیم» قیام می‌کند و دنیا را به تصرف در می‌آورد.

۱. ژرمن، نامی است که به ساکنین ژرمانی آلمانی اطلاق می‌شود. (لغتنامه دهخدا).

۲. ساکسن، قومی از نژاد ژرمن (لغتنامه دهخدا).

۳. اسن شهری است به نام پروس رنان در ساحل رود روهر.

۴. سلت، قومی از اصل هند و اروپایی (لغتنامه دهخدا).

- اقوام اسکاندیناوی<sup>۱</sup> بر این باورند که به مردم دنیا بلاهایی می‌رسد و جنگ‌های جهانی، بسیاری از مردم را نابود می‌سازد و آن‌گاه «اودین» با نیروی الهی ظهور کرده، بر همه چیزه می‌شود.

- اقوام اروپای مرکزی در انتظار ظهور «بوخص» هستند.

- بعضی از اقوام آمریکایی معتقدند که «کوترلکوتل» نجات بخش

جهان، پس از حوادثی در جهان، می‌آید و پیروز می‌شود.

- چینی‌ها معتقدند که سرانجام «کرشنا» ظهور کرده، جهان را نجات

می‌دهد.

- زرتشتیان معتقدند که «سوشیانس» نجات‌دهنده بزرگ، دین را در

جهان رواج می‌دهد و فقر و تنگدستی را ریشه کن می‌سازد و ایزدیان را از دست اهریمن نجات می‌دهد و مردم جهان را هم‌پندار و هم‌گفتار و هم‌کردار می‌گرداند.

- قبایل ای‌پوور معتقدند که روزی خواهد رسید که در دنیا دیگر

نبردی بروز نکند و آن به سبب پادشاهی دادگر در پایان جهان است.

- گروهی از مصریان - که در حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد در شهر

«ممفیس»<sup>۲</sup> زندگی می‌کردند - معتقد بودند که سلطانی در آخرالزمان

بر جهان مسلط می‌شود و اختلاف طبقاتی را از میان می‌برد و مردم را به

۱. اسکاندیناوی، نام یکی از اقوام قوم هند و اروپایی که در اروپا ساکن بوده‌اند و در حکم شعبه‌ای از ژرمانها یعنی گتها بوده‌اند.

۲. ممفیس، شهری است در مصر قدیم در کنار رود نیل و دلتای آن، این شهر در دوره فراعنه پایتخت بوده است.

آرامش و آسایش می‌رساند.

- گروهی دیگر از مصریان معتقد بودند که فرستادهٔ خدا در آخر الزمان

در کنار خانهٔ خدا پدیدار می‌شود و جهان را تسخیر می‌کند.

- ملل و اقوام مختلف هند، بنابر کتاب‌های مقدس خود، در انتظار

مصلحی هستند که ظهور می‌کند و حکومت واحد جهانی تشکیل می‌دهد.

- یونانیان می‌گویند که «کالویبرگ» نجات‌دهندهٔ بزرگ، ظهور

می‌کند و جهان را نجات می‌دهد.

- یهودیان معتقدند که در آخر الزمان «ماشیع» (مهدی بزرگ) ظهور

می‌کند و تا ابد بر جهان حکومت می‌کند. تورات کتاب مقدس یهود، او

را از اولاد حضرت اسماعیل علیه السلام دانسته است.

- نصاری (مسیحیان) معتقدند که نجات‌بخشی خواهد آمد که جهان را

فتح خواهد کرد. ولی در اوصافش اختلاف دارند.<sup>۱</sup>

باورها و عقیده‌های اقوام و مللی که برشمردیم، به طور کامل با

یکدیگر همراه نیستند و بسا که با ویژگی‌های حضرت مهدی علیه السلام در

اسلام و تشیع کاملاً تطابق نداشته باشند ولی همهٔ آنها از آینده‌ای

درخشان و ظهور مصلح جهانی در آخر الزمان خبر می‌دهند و این

حقیقت را نیز کاملاً تطابق نداشته باشند که مژدهٔ ظهور، از منبع پرفیض

وحی سرچشمه گرفته است. البته در برخی مناطق، که شعاع حقیقت در

آنجا کمتر تابیده است، به تدریج از فروغ آن کاسته شده و فقط

۱. مهدی پور، او خواهد آمد، صص ۸۸-۸۷.

سایه‌هایی از نویدهای مهدی موعود و مصلح جهانی به جای مانده است. بر جای ماندن این نویدها در قرن‌های متمادی، خود بر اهمیت موضوع می‌افزاید و مسأله مهدویت و ظهور مصلح جهانی را قطعی‌تر نشان می‌دهد.

### اسامی منجی موعود در ادیان و ملل مختلف

اینک پس از ذکر دیدگاه مشترک اقوام مختلف شایسته می‌نماید برخی نام‌های منجی موعود را، که در کتب ادیان و ملل جهان آمده است، از نظر بگذرانیم:

- «صاحب» در صحف ابراهیم علیه السلام؛
- «قائم» در زبور سیزدهم؛
- «قیدمو» در تورات به لغت ترکوم؛
- «ماشیع» (مهدی بزرگ) در تورات عبرانی؛
- «مهمید آخر» در انجیل؛
- «سروش ایزد» در زمزم زرتشت؛
- «بهرام» در ابستاق زند و پازند؛
- «بنده یزدان» همچنین در زند و پازند؛
- «لند بطاوا» در هزارنامه هندیان؛
- «شماخیل» در ارماتس؛
- «خوراند» در جاویدان؛
- «خجسته»<sup>۱</sup> (احمد) در کندرال فرنگیان؛

- «خسرو»<sup>۱</sup> در کتاب مجوس؛
- «میزان الحق» در کتاب اثری پیغمبر؛
- «پرویز»<sup>۲</sup> در کتاب برزین آذر فارسیان؛
- «فردوس اکبر»<sup>۳</sup> در کتاب قبروس رومیان؛
- «کلمة الحق» در صحیفه آسمانی؛
- «لسان صدق» در صحیفه آسمانی؛
- «صمصام الاکبر»<sup>۴</sup> در کتاب کند زال؛
- «بقیة الله» در کتاب دوهر؛
- «قاطع»<sup>۵</sup> در کتاب قنطره؛
- «منصور»<sup>۶</sup> در کتاب دید براهمه؛
- «ایستاده» (قائم) در کتاب شاکمونی؛
- «ویشنو» در کتاب ریگ ودا؛
- «فرخنده»<sup>۷</sup> (محمد) در کتاب وشن جوک؛
- «راهنما»<sup>۸</sup> (هادی و مهدی) در کتاب پاتیکل؛

۱. پادشاه.

۲. در اصل بهروز است به معنی پیروز و مظفر.

۳. فردوس بهترین جای در بهشت.

۴. تیغ بران که باز نگردد.

۵. برنده، جداکننده، تیز و بران.

۶. حمایت شده و پناه داده شده از جانب خداوند عالم.

۷. مبارک.

۸. نشان دهنده راه.



- «پسر انسان» در عهد جدید (اناجیل و ملحقات آن)؛

- «سوشیائیس» در کتاب زند و هومومن یسن از کتب زردشتیان؛

- در «شابو هرگان» کتاب مقدس مانویان ترجمه مولر، نام «خود

شهر ایزد» آمده که باید در آخر الزمان ظهور کند و عدالت را در جهان

آشکار سازد؛

- «فیروز» (منصور) در کتاب شعیای پیامبر؛<sup>۱</sup>

افزون بر اینها، نام‌های دیگری نیز برای منجی موعود در کتب

مقدس ادیان آمده است که برای رعایت اختصار از نقل آنها خودداری

می‌کنیم.<sup>۲</sup>

نام‌های مقدسی چون صاحب، قائم، منصور، و بقیة الله، که در کتب

مذهبی ملل مختلف آمده است، از القاب خاص حضرت حجّت

- عجل الله تعالی فرجه الشریف - است که بیشتر روایات اسلامی به آنها

تصریح کرده‌اند و ائمة معصومین علیهم السلام در بیشتر روایات، از آن

حضرت با نام‌های صاحب، قائم و بقیة الله یاد کرده‌اند. این تعبیر

مشترک حاکی از اینست که بیان می‌کند که همه امت‌ها و ملت‌ها در

۱. نام‌های منجی موعود در کتاب‌های مربوط به تفصیل آمده است، ولی منابع ما عبارتند از:

النجم الثاقب، صص ۷۰-۳۱؛ یاتی علی الناس زمان، صص ۷۱۱-۷۰۸؛ اقوال الائمة علیهم السلام،

ج ۱، ص ۳۲۹؛ او خواهد آمد، صص ۷۰-۶۴؛ الزام الناصب، ج ۱، صص ۴۹۱-۴۸۱.

۲. ناگفته نماند که نام‌ها، کنیه‌ها و لقب‌های حضرت مهدی علیه السلام در دو کتاب پر محتوای الزام

الناصر تالیف مرحوم حائری یزدی و کتاب بسیار نفیس النجم الثاقب تالیف محدث توری

به تفصیل ذکر شده است. در کتاب الزام الناصب، ص ۱۸۶ نام و در کتاب النجم الثاقب،

ص ۱۸۲ نام برای آن حضرت آمده است.

انتظار منجی موعودی واحد به سر می‌برند.<sup>۱</sup>

## بشارت‌ها در کتاب‌های آسمانی

### الف - کتاب «پاتیکل»

در کتاب «پاتیکل»، که از کتب مقدس هندو است، بشارت ظهور منجی موعود چنین آمده است:

« چون روزگار به پایان رسد، دنیای کهنه نو گردد و زنده شود و صاحب ملک تازه پدید می‌آید از فرزندان دو پیشوای بزرگ جهان، که یکی «ناموس آخرالزمان» و دیگری «صدیق اکبر» است؛ یعنی وصی بزرگتر وی که «پشن» نام دارد، و نام آن صاحب ملک تازه «راهنما» است و به حق، پادشاه شود و خلیفه «رام» باشد و حکم براند. او را معجزه بسیار باشد. هر که پناه بر او برد و دین پدران او اختیار کند، سرخ‌روی باشد، نزد رام. و دولت او بسیار کشیده شود و عمر او از فرزندان «ناموس اکبر» زیاده باشد. دنیا به او تمام شود و از ساحل دریای محیط و جزایر سرانندیب و قبر بابا آدم علیه السلام و از جبال القمر تا شمال هیکل زهره، تا سیف البحر و اقیانوس را مسخر گرداند و بتخانه «سومنتات» را خراب کند و «جگرنات» به فرمان او به سخن آید و به خاک افتد. پس آن

۱. ظهور حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه اسلام، مذاهب و ملل جهان، صص ۴۷-۴۳.

را بشکنند و به دریای اعظم اندازد، و هر بتی که در هر جا باشد، بشکنند»<sup>۱</sup>.

در این بشارت، الفاظ و تعابیری به کار رفته است که شاید برای برخی خوانندگان نامفهوم باشد. از این رو، پاره‌هایی از آنها را توضیح می‌دهیم:

- به نظر می‌رسد مقصود از «ناموس آخرالزمان»، ناموس اعظم الهی، پیامبر خاتم، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است.
- «پشن» نام هندی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است.
- «صاحب ملک تازه» آخرین حجت خداوند، حضرت ولی عصر علیه السلام است و «راهنما» نام مبارک حضرت مهدی علیه السلام است که بزرگترین نماینده راهنمایان الهی است و نام مقدس وی، هادی و مهدی و قائم به حق است.
- کلمه «رام» در زبان سانسکریت، نام اقدس حضرت احدیت «خدا» است.

- این جمله که «هر که به او پناه برد و دین پدران او اختیار کند نزد رام، سرخ‌روی باشد» به صراحت بیان می‌کند که حضرت مهدی علیه السلام جهانیان را به دین اجداد بزرگوارش فرامی‌خواند.
- «سومنات» بنابر نوشته علامه دهخدا بتخانه‌ای بوده است در «گجرات» و گویند سلطان محمود غزنوی آن را ویران کرد و

۱. علامت‌الظهور کرمانی، ص ۱۷؛ لمعات شیرازی، ج ۱، ص ۱۸؛ نورالانوار، نور هفتم؛ بشارت عهدین، ص ۲۴۶ به نقل از کتاب زبدة المعارف، ذخیره الالباب و تذکرة الاولیاء، (با اندکی تغییر).

« منات » را شکست که از بت‌های مشهور و در آن بتخانه بود.  
 - « جگر نات » به زبان سانسکریت، نام بتی است که هندوها  
 آن را مظهر خدا می‌دانند.

### ب - در کتاب « وشن جوک »

در کتاب « جوک » که رهبر جوکیان هندو است و او را پیامبر  
 می‌دانند، دربارهٔ بشارت ظهور منجی موعود و رجعت گروهی از  
 اموات در دوران حکومت عدالت‌گستر آن حضرت چنین آمده است:

« آخر دنیا به کسی برگردد که خدا را دوست می‌دارد و از بندگان  
 خاص او باشد و نام او « خجسته » و « فرخنده » باشد. خلق را،  
 که در دین‌ها اختراع کرده و حق خدا و پیامبر را پایمال کرده‌اند،  
 همه را زنده گرداند و بسوزاند و عالم را نو گرداند و هر بدی را  
 سزا دهد، و یک « کرور » دولت او باشد که عبارت از چهار هزار  
 سال است، خود او و اقوامش پادشاهی کنند.»

دو کلمه « فرخنده » و « خجسته » را در عربی به « محمد » و « محمود »  
 ترجمه می‌کنند و این دو، نام مبارک حضرت مهدی علیه السلام هستند و شاید  
 اشاره به « محمد » و « احمد » باشد؛ زیرا در روایات اسلامی آمده است  
 که حضرت مهدی دو نام دارد که یکی پنهان و دیگری ظاهر است، نامی  
 که پنهان است، « احمد » و آن که ظاهر است « محمد » است.<sup>۱</sup>

۱. بشارات عهدین، ص ۲۷۲؛ علائم الظهور کرمانی، ص ۱۸.

## ج - زبور (کتاب مقدس آسمانی)

در کتاب مقدس «زبور» درباره ظهور منجی موعود این بشارت آمده است که:

زیرا که شریران منقطع می‌شوند، اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد و حال اندک است که شریر، نیست می‌شود که هر چند مکانش را جستجو نمایی، ناپیدا خواهد بود، اما متواضعان وارث زمین شده، از کثرت سلامتی متلذذ خواهند شد. شریر به خلاف صادق افکار مذمومه می‌نماید و دندان‌های خویش را بر او می‌فشارد. خداوند به او متبسم است؛ چون می‌بیند که روز او می‌آید، شریران شمشیر را کشیدند و کمان را چله کردند تا آن که مظلوم و مسکین را بیندازند و کمان‌های ایشان شکسته خواهد شد. کمی صدیق، از فراوانی شریران بسیار بهتر است؛ چون که بازوهای شریران شکسته می‌شود و خداوند صدیقان را تکیه‌گاه است.

خداوند روزهای صالحان را می‌داند و میراث ایشان ابدی خواهد بود. در زمان بلا خجل نخواهند شد و در ایام قحطی سیر خواهند بود، لکن شریران هلاک خواهند شد و دشمنان خداوند، مثل پیه بره‌ها فانی، بلکه مثل دود تلف خواهند شد؛ زیرا متبرکان خداوند، وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد. صدیقان، وارث زمین شده، تا ابد در آن

ساکن خواهند شد. به خداوند پناه برده، راهش را نگه دار که تو را به وراثت زمین بلند خواهند کرد و در وقت منقطع شدن شریان، این را خواهی دید. اما عاصیان در عاقبت مستأصل و عاقبت شریان، منقطع خواهند شد.<sup>۱</sup>

در فصل دیگر آمده است:

قوم‌ها را به انصاف داوری خواهد کرد. آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد. دریا و پری آن، غرّش نمایند. صحرا و هر چه در آن است به وجد آید. آن گاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود به حضور خداوند؛ زیرا که می‌آید، زیرا که برای داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد. قوم‌ها را به امانت خود.<sup>۲</sup>

در جای دیگر عباراتی می‌باشد که به نظر می‌رسد درباره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند دادگسترش حضرت مهدی علیه السلام باشد که چنین می‌فرماید:

ای خدا! شرع و احکام خود را به «مَلِک»، و عدالت خود را به «مَلِک‌زاده» عطا فرما تا این قوم تو را به عدالت و فقرای تو را به انصاف حکم نماید به قوم کوه‌ها، سلامت و کویرها عدالت

۱. عهد عتیق «کتاب مزامیر»، مزمور ۳۷، بندهای ۲۸-۹.

۲. همان، مزمور ۹۶؛ بندهای ۱۲-۱۰، ص ۱۲۴۷.

برساند، فقیران قوم را حکم نماید، و پسران مسکینان را نجات دهد، ظالم را بشکند تا باقی ماندن ماه و آفتاب، دور به دور از تو بترسند، بر گیاه بریده شده، مثل باران که زمین را سیراب می‌گرداند، خواهد بارید. و در روزهای صدیقان شکوفه خواهد نمود و زیادی سلامتی تا باقی ماندن ماه خواهد بود، از دریا تا به دریا و از نهر تا به اقصی زمین، سلطنت خواهد نمود. صحرائشینان در حضورش خم خواهند شد و دشمنانش خاک را خواهند بوسید. ملوک طریش و جزیره‌ها، هدیه‌ها خواهند آورد، و پادشاهان شبا و سبا پیشکش‌ها تقریب خواهند نمود، بلکه تمامی ملوک با او کرنش خواهند نمود، و تمامی اُمم، او را بندگی خواهند کرد؛ زیرا فقیر را وقتی که فریاد می‌کند و مسکین را، که نصرت کننده ندارد، خلاصی خواهد داد و به دلیل و محتاج، ترحم خواهد فرمود و جان‌های مسکینان را نجات خواهد داد جان ایشان را از ظلم و ستم نجات خواهد داد و هم در نظرش خون ایشان قیمتی خواهد بود و زنده مانده از شبا به او بخشیده خواهد شد. در زمین به سر کوه‌ها، مشیت غله کاشته می‌شود که محصول آن مثل انسان، متحرک شده، اهل شهرها مثل گیاه زمین، شکوفه خواهند نمود. اسم او تا ابد بماند. اسمش مثل آفتاب باقی بماند. در زمان او مردمان برکت خواهند یافت و تمامی قبایل او را خجسته خواهند گفت، بلکه اسم ذوالجلال او تا ابد

مبارک باد و تمامی زمین از جلالش پر شود.<sup>۱</sup>

بر ارباب فضل و دانش و اهل قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام مخفی نیست که در عبارات‌های بالا به حضرت مهدی علیه السلام که بزرگترین و کامل‌ترین مظهر عدل الهی است، به عنوان ملک‌زاده اشاره شده و از برخی ویژگیهای ایشان سخن گفته شده است.

#### ۱- کتاب شعیای نبی صلی الله علیه و آله

در کتاب شعیای نبی<sup>۲</sup> که از پیامبران پیرو تورات است، بشارت‌های فراوانی درباره ظهور منجی موعود آمده است. نخست بخشی از این بشارت‌ها را نقل می‌کنیم و برخی از نکته‌هایش را توضیح می‌دهیم تا آشکار شود که مسلمانان در ایمان به ظهور مصلح جهانی تنها نیستند، بلکه همه اهل کتاب در این باره با مسلمانان همراهند. در بخشی از بشارت‌های کتاب اشعیا آمده است:

و نهالی از تنه «یسی»<sup>۳</sup> بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند برقرار خواهد گرفت؛ یعنی روح

۱. همان، مزمو، ۷۲؛ بندهای ۷-۲. به نقل از بشارت عهدین، ص ۲۴۳ و انیس الاعلام، ج ۵، صص ۹۳ و ۹۲.

۲. شعیا، نام پیامبری از بنی اسرائیل که اشعیا نیز گویند.

۳. یسی به معنای تیرومند، پدر حضرت داود و نوه «راعوت» است و بطوری مشهور بود که داود را پسر یسی می‌نامیدند، در حالی که خود داود دارای شهرت و شخصیت عظیمی بوده و از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل بوده است (قاموس کتاب مقدس).



حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس از خداوند، و خوشی او در ترس از خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود، داوری نخواهد نمود و مطابق شنیده‌هایش، تنبیه نخواهد نمود، بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود. کمر بند کمرش، عدالت خواهد بود و کمر بند میانش، امانت و گرگ با بزّه سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر، پرواری با هم و طفل کوچک آنها را خواهد راند و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و طفل شیرخوار بر سوراخ مار، بازی خواهد کرد و طفل از شیر بازداشته شده، دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدس من، ضرر و فساد نخواهند کرد، زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود؛ مثل آب‌هایی که دریا را می‌پوشاند.<sup>۱</sup>

#### هـ- کتاب بوییل نبی ﷺ

در کتاب بوییل نبی، که از پیامبران پیرو تورات است، درباره ظهور منجی موعود و نزول حضرت عیسی ﷺ و محاکمه بنی اسرائیل آمده است:

۱. تورات «کتاب اشعیا نبی»، باب ۱۱، پنجاهی ۱۰-۱، ص ۱۵۴۸. (با اندکی تصرف)

آن‌گاه جمیع امت‌ها را جمع کرده، به وادی «یهوشافظ»<sup>۱</sup> فرود خواهیم آورد و در آن جا با ایشان درباره قوم خود و میراث خویش، اسرائیل [را] محاکمه خواهیم نمود؛ زیرا که ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساخته و زمین را تقسیم نموده‌اند.<sup>۲</sup>

و در جای دیگر آمده است:

ای همه امت‌ها! بشتابید و بیایید و از هر طرف جمع شوید از خداوند شجاعان! خود را به آنجا فرود آور. امت‌ها برانگیخته شوند، به وادی یهوشافظ برآیند، زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امت‌هایی که به اطراف آن هستند، داوری نمایم.<sup>۳</sup>

چنان‌که آشکار است، عبارت‌های بالا از نزول حضرت عیسی علیه السلام و داوری‌اش در یوم‌الله ظهور خبر می‌دهند.

### و - کتاب هوشیاع نبی علیه السلام

در کتاب «هوشیاع نبی» درباره بازگشت حضرت عیسی علیه السلام خطاب به قوم یهود آمده است:

۱. وادی یهوشافظ، نام صحرائی در نزدیکی بیت‌المقدس است که اکنون وادی «قدرون» نامیده می‌شود. (لغت‌نامه دهخدا، حرف قاف، قدرون: ص ۱۷۷).
۲. کتاب مقدس، «کتاب یوییل نبی»، ص ۱۳۲۷، باب ۳، بندهای ۲ و ۳.
۳. همان، ص ۱۳۲۸، باب ۳، بندهای ۱۲ و ۱۳.

و من برای افرایم<sup>۱</sup> مثل شیر و برای خاندان یهودا<sup>۲</sup> مانند شیر  
 ژیان خواهم بود... من روانه شده، به مکان خود خواهم  
 برگشت تا ایشان به عصیان خود اعتراف نموده، روی مرا  
 بطلبند. در تنگی خود، صبح زود مرا خواهند طلبید.<sup>۳</sup>

### ز - کتاب زکریای نبی ﷺ

در کتاب زکریای نبی، که از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل و پیرو  
 تورات است، بشارت ظهور آن یگانه منجی عالم چنین آمده است:  
 روز خداوند می آید و غنیمت تو در میانت تقسیم خواهد شد و  
 جمیع امت‌ها را بر ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهم کرد و  
 شهر را خواهند گرفت و نصف اهل شهر به اسیری خواهند  
 رفت و بقیه قوم از شهر منقطع خواهند شد.

### ح - کتاب حزقیل نبی ﷺ

درباره ظهور منجی موعود و سرنوشت رژیم غاصب و اشغالگر  
 اسرائیل و جهانی شدن آیین توحیدی و اجرای احکام و حدود الهی در

۱. افرایم: نام پسر دوم حضرت یوسف ﷺ است.

۲. یهودا: نام پسر یعقوب ﷺ و برادر بزرگ یوسف ﷺ از مادر دیگر است که حضرت  
 داود ﷺ و ملوک بنی اسرائیل و حضرت عیسی ﷺ از نسل اویند. (لغت‌نامه دهخدا،  
 حرف یاء، یهودا).

۳. تورات، «کتاب هوشیاع نبی»، ص ۱۲۴، باب ۵، بندهای ۱۵ و ۱۴.

آن عصر درخشان، کتاب یاد شده می گوید:

«و اما تو ای پسر انسان! خداوند یهوه<sup>۱</sup> چنین می فرماید که به هر جنس مرغان و به همه حیوانات صحرا بگو: جمع شوید و بیایید نزد قربانی من، که آن را برای شما ذبح می نمایم، فراهم آید. قربانی عظیمی بر کوه‌های اسراییل، تا گوشت بخورید و خون بنوشید. و خداوند یهوه می گوید که بر سفره من از اسبان و سواران و جباران و همه مردان جنگی سیر خواهید شد. و من جلال خود را در میان امت‌ها قرار خواهم داد و جمیع امت‌ها داوری مرا که، آن را اجرا خواهم داشت و دست مرا که بر ایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود و خاندان اسراییل از آن روز و بعد از آن، خواهند دانست که یهوه خدای ایشان، من هستم و امت‌ها خواهند دانست که خاندان اسراییل به سبب گناه خودشان مجبور به جلای وطن گردیدند؛ زیرا که به من خیانت ورزیدند.<sup>۲</sup>»

#### ط - انجیل (کتاب مقدس آسمانی)

بنابر بشارات فراوانی که در کتاب انجیل آمده است، حضرت مسیح علیه السلام در فلسطین آشکار خواهد شد تا یهودیان و مسیحیان

۱. «یهوه» در آیین یهود به معنای «الله» در آیین اسلام است البته بدون در نظر گرفته تحریفات آن.

۲. همان، «کتاب حزقیل نبی»، ص ۱۲۶۵، باب ۲۹، بند ۲۳-۱۷.

تکلیف خویش را بدانند.

از این رو، در واپسین روزهای زندگی و شاید در دیگر روزهای زندگی اش به یاران و شاگردان خود سفارش ها کرد که سرانجام به زمین باز می گردد، و بدین سان، آنان را در انتظار گذارده و امر به بیداری و هوشیاری و آمادگی فرموده است. ما برای اثبات این مدعا، بخشی از انجیل را در این جا می آوریم و نخست به «انجیل متی» می نگریم:

همچنین در ادامه چنین آمده است: پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت. شاگردانش پیش آمدند تا عمارت های هیکل را بدو نشان دهند. عیسی ایشان را گفت: آیا همه این چیزها را نمی بینید؟ هر آینه به شما می گویم: در این جا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود و چون به کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند: «به ما بگو که این امور کی واقع می شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟» عیسی در جواب ایشان گفت: زنهار کسی شما را گمراه نکند. از آن رو که بسا به نام من آمده، خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد و جنگ ها و اخبار جنگ ها را خواهید شنید و زنهار مضطرب مشوید، زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست؛ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی ها و وباها و زلزله ها در جای ها پدید آید. آن گاه اگر کسی به شما گوید: اینک مسیح در اینجا یا

در آنجا است، باور مکنید؛ زیرا که مسیحیان کاذب و انبیای کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن می‌شد، برگزیدگان را نیز گمراه می‌کردند. اینک شما را از پیش خبر دادم پس اگر شما را گویند: اینک در صحرا است، بیرون مروید، یا آن‌که در خلوت است، باور مکنید؛ زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. و فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را نهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند، و قوت‌های افلاک متزلزل گردد. آن‌گاه علامت پسر انسان در آسمان پدیدار گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه‌زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید.

پس، از درخت انجیر مثلش را فرا گیرید که چون شاخه‌اش نازک شده، برگ‌ها می‌آورد، می‌فهمید که تابستان نزدیک است. همچنین، شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک، بلکه بر در است. هر آینه به شما می‌گوییم: آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد. اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائک آسمان جز پدر من و بس. چنان که ایام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود. پس بیدار باشید؛ زیرا که نمی‌دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید، لیکن این را بدانید که اگر

صاحب‌خانه می‌دانست در چه پاس از شب دزد می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانه‌اش نقب زند. لهذا شما نیز حاضر باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید. پس آن غلام امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد. خوشا به حال آن غلامی که چون آقایش آید، او را به چنین کار مشغول یابد.»<sup>۱</sup>

در ادامه چنین آمده است:

اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملایکه مقدس خویش آید، آن‌گاه بر کرسی جلال خواهد نشست. جمیع امت‌ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند به قسمی که شبان، میش‌ها را از بزها جدا می‌کند و میش‌ها را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد. آن‌گاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بیایید ای برکت‌یافتگان از پدر من! و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید!<sup>۲</sup>

عیسی ایشان را گفت: هر آینه به شما می‌گویم، شما که مرا متابعت نموده‌اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال

۱. همان - انجیل متی، ص ۴۱، باب ۲۴، بندهای ۱-۸، ۲۸-۲۳، ۳۷-۲۹، ۴۶-۴۲.

۲. همان، ص ۴۴، باب ۲۵، بندهای ۳۴-۳۱.

خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط  
اسرائیل داوری خواهید نمود و هر که به خاطر اسم من خانه‌ها  
یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمین‌ها  
را ترک کرد، صد چندان خواهد یافت و وارث حیات جاودانی  
خواهد گشت.<sup>۱</sup>


همچنین در «انجیل مرقس» بشارت آمده است که:

چون او - عیسی - از هیکل بیرون می‌رفت، یکی از شاگردانش  
بدو گفت: «ای استاد! ملاحظه فرما چه نوع سنگ‌ها و چه  
عمارت‌ها است!»

عیسی در جواب وی گفت: آیا این عمارت‌های عظیمه را  
می‌نگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد مگر  
آن که به زیر افکنده شود.

و چون او بر کوه زیتون مقابل هیکل نشسته بود، از وی  
پرسیدند: ما را خبر ده که این امور کی واقع شود و علامت  
تزدیک شدن این امور چیست؟ آن‌گاه عیسی در جواب ایشان  
سخن آغاز کرد که زنه‌ار کسی شما را گمراه نکند. زیرا که  
بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که من هستم، و  
بسیاری را گمراه خواهند نمود. اما چون جنگ‌ها و اخبار  
جنگ‌ها را بشنوید، مضطرب مشوید؛ زیرا که وقوع این حوادث

۱. همان، باب ۱۹، بندهای ۲۹ و ۲۸.





ضروری است، لیکن انتها هنوز نیست؛ زیرا که امتی بر علیه امتی و مملکتی بر علیه مملکتی خواهند برخاست، و زلزله‌ها در جای‌ها حادث خواهد شد و قحطی‌ها و اغتشاشها پدید می‌آید و اینها ابتدای دردهای زه می‌باشد، لیکن شما از برای خود احتیاط کنید. ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. پس بر حذر باشید و بیدار شده، دعا کنید؛ زیرا نمی‌دانید که آن وقت کی می‌شود؛ مثل کسی که عازم سفر شده، خانه خود را واگذارد و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را شغلی خاص مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند. پس بیدار باشید! زیرا نمی‌دانید که در چه وقت صاحب‌خانه می‌آید: در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح. مبدا ناگهان آمده، شما را خفته یابد، اما آنچه به شما می‌گویم، به همه می‌گویم، بیدار باشید!

و در «انجیل لوقا» درباره بشارت ظهور منجی موعود آمده است که:

کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را فروخته بدارید. و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند، که چه وقت از عروسی مراجعت کند، تا هر وقت آید و در را بکوبد، بی‌درنگ برای او باز کند. خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. پس شما نیز مستعد

باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید، پسر انسان می‌آید.  
و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین،  
تنگی و حیرت از برای امت‌ها روی خواهد نمود به سبب  
شوریدن امواج دریا، و دل‌های مردم ضعف خواهد کرد از خوف  
و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود؛ زیرا قوت  
آسمان متزلزل خواهد شد و آن‌گاه پسر انسان را خواهند دید  
که بر ابری سوار شده، با قوت و جلال عظیم می‌آید.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد مقصود از «پسر انسان» حضرت مسیح علیه السلام نیست؛  
زیرا بنا بر نوشته «مستر هاکس» آمریکایی در «قاموس کتاب مقدس»  
این عبارت هشتاد بار در انجیل و ملحقات آن آمده است که تنها سی  
مورد آن با حضرت عیسی علیه السلام قابل تطبیق است و اما پنجاه مورد  
دیگر از نجات‌دهنده‌ای سخن می‌گویند که در آخر زمان و پایان روزگار  
ظهور خواهد کرد و حضرت عیسی علیه السلام نیز با او خواهد آمد و او را  
جلال و عظمت خواهد داد، و از ساعت و روز ظهور او جز خداوند  
تبارک و تعالی کسی آگاه نیست و او کسی جز حضرت مهدی علیه السلام آخرین  
حجت خدا نخواهد بود.

در «انجیل یوحنا» نیز بشارت‌هایی از ظهور منجی موعود به چشم  
می‌آید:

و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند؛ زیرا که پسر

۱. همان، «انجیل لوقا»، ص ۱۱۶، باب ۱۲، بندهای ۲۵ و ۲۶ و ۳۷-۴۰. (با اندکی تصرف)

انسان است و از این تعجب مکنید؛ زیرا ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند، آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد. هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات، و هر که اعمال بد کرد، به جهت قیامت داوری.<sup>۱</sup>

همچنین آمده است:

و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد. زنی که آفتاب را در بردارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و آبستن بوده، از درد زه و عذاب زاییدن فریاد برمی‌آورد. و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک ازدهای بزرگ آتش‌گون، که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت و ازدها پیش آن زن که می‌زایید بایستاد تا چون بزاید، فرزند او را ببلعد. پس پسر نرینه را زایید که همه امت‌های زمین را به عصای آهنین، حکمرانی خواهد کرد، و فرزندش به نزد خدا و تخت او ربنوده شد و... در آسمان جنگ شد، میکائیل و فرشتگانش با ازدها جنگ کردند و ازدها و فرشتگانش هم با او جنگیدند، ولی غلبه نیافتند، بلکه جای ایشان دیگر در آسمان‌ها یافت نشد و ازدهای بزرگ انداخته شد؛ یعنی آن مار قدیمی، که به ابلیس و شیطان مسمی است،

۱. همان، «انجیل یوحنا»، ص ۱۵۲، باب ۵، بندهای ۲۸-۲۶.

که تمام ربع مسکون را می‌فریبد، او بر زمین انداخته شد و فرشتگان با وی انداخته شدند.<sup>۱</sup>

مفسران انجیل دربارهٔ بندهای بالا می‌گویند: شخص مورد بشارت در این بندها تا کنون قدم به عرصهٔ وجود ننهاده و تفسیر روشن و معنای واضح آنها نیز موکول به زمان آینده و نامعینی است که وی ظاهر گردد. با اندکی دقت در بندهای یاد شده این نتیجه به دست می‌آید که شخص مورد بشارت، بزرگترین مولود جهان انسانیت و شخص ممتاز و بی نظیری است که برای برپاساختن حکومت حق الهی و برافکندن بنیاد اهریمنان، به ناچار مدتی از انظار مردمان غایب می‌شود و خداوند عالم، آن یگانه مظهر نور الهی و منجی انسانیت را از دیدگان اشرار و شیاطین جتنی و انسی پنهان نگه می‌دارد تا در زمانی نامعلوم، آن‌گاه که خواست خداوند است، از پشت پرده غیبت ظاهر شده، با «عصای آهنین» بر بشریت حکومت کند.

این نتیجه، با تفصیلی که در نویدهای انبیای گذشته و قرآن کریم و روایات اسلامی آمده است، روشن می‌سازد که مکاشفهٔ یوحنا ی لاهوتی، مربوط به موعود همهٔ ملل، حضرت مهدی علیه السلام است که هنگام ظهور با شمشیر قیام می‌کند و با عصای آهنین حکم می‌راند.

به نظر می‌رسد که مقصود از آن زن که در مکاشفهٔ یاد شده، مادر شخص مورد بشارت است و او خورشید را پوشیده است و ماه زیر پای

۱. همان، «مکاشفه یوحنا»، ص ۴۰۸، باب ۱۲، بندهای ۵-۱ و ۱۰-۷. (با اندکی تصرف).

او است و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، مادر پاک‌گهر حضرت مهدی علیه السلام نرجس خاتون علیها السلام است و خورشید، پدر والا گهرش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است و او انوار درخشان آسمان نبوت و امامت را بر رحم پاک نرجس تابانیده است تا برجسته‌ترین نماینده و آئینه تمام‌نمای آنان را از وی نمودار سازد. او فرزندی آورده است که مجمع همه آن انوار و حامل لوای انقلاب جهانی می‌گردد. و مقصود از ماه، که زیر پاهای اوست، حکیمه خاتون علیها السلام عمه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است که هنگام ولادت حضرت مهدی علیه السلام قابله نرجس خاتون بوده و آماده گرفتن آن مولود مسعود بوده و برای این عمل دقیقه‌شماری می‌کرده است. دوازده کوکب درخشان، که بر تاج پرافتخار نرجس تالو می‌کنند، حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله و دختر یگانه‌اش، صدیقه طاهره علیها السلام و ده امام (علی بن ابی طالب علیه السلام تا علی بن محمد الهادی علیه السلام هستند) که مقام شامخ سلطنت و زعامت روحانی و جهانی حضرت مهدی علیه السلام، مرگب از این انوار است و آن ازدهای بزرگ آتشین، شیطان و پیروان اویند که همیشه آماده ویران ساختن کاخ رفیع ادیان و نابود کردن انبیاء و اولیای الهی‌اند.

باری، با نظری دقیق به احادیثی که درباره ظهور وارد شده است، می‌توان گفت که همه اخبار بالا در احادیث اسلامی نیز آمده است.

### ی - کتاب جاماسب

کتاب «جاماسب‌نامه» که حوادث گذشته و آینده جهان در آن ثبت

است و احوال پادشاهان، انبیا، اوصیا و اولیا را بیان می‌کند، مطالبی از قول زرتشت درباره پیامبران باز می‌گوید و از آن جمله است آن چه در زیر می‌آید:

«پیغمبر عرب، آخر پیغمبران باشد که در میان کوه‌های مکه پیدا شود و شتر، سوار شود، و قوم او شترسواران خواهند بود، با بندگان خود چیز خورد، به روش بندگان نشیند، او را سایه نباشد و از پشت سر، مثل پیش رو ببیند و دین او اشرف ادیان باشد، و کتاب او باطل گرداند همه کتاب‌ها را، و دولت او تاریک - یعنی پادشاه عجم - را بر باد دهد و دین مجوس و پهلوی را برطرف کند، نار سدید و آتشکده‌ها را خراب کند، و تمام شود روزگار پیشدادیان و کیانیان و ساسانیان و اشکانیان.»

آن‌گاه درباره ظهور آن منجی موعود چنین می‌گوید:

و از فرزندان دختر آن پیغمبر، که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد، کسی پادشاه شود در دنیا به حکم یزدان، که جانشین آخر آن پیغمبر باشد در میان دنیا، که مکه باشد و دولت او تا به قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا تمام شود و آسمان جفت گردد و زمین به آب فرو رود و کوه‌ها بر طرف شود و اهریمن کلان را، که ضد یزدان و بنده عاصی او باشد، بگیرد و در حبس کند و او را بکشد. و نام مذهب او برهان قاطع باشد و حق باشد و خلائق را به یزدان بخواند. زنده

گرداند خلق را از بدان و نیکان، و نیکان را جزا دهد، و بدان را سزا دهد و بسیاری از خوبان و پیغمبران زنده شوند، و بدان گیتی و دشمنان خدا و کافران را زنده گرداند، و پادشاهان اقوام خود را زنده کند که فتنه‌ها در دین کرده باشند و خوبان بندگان یزدان را کشته باشند. و همه متابعان اهریمن و تبه‌کاران را بکشد و نام این پادشاه بهرام باشد. و ظهور او در آخر دنیا باشد و خروج او در آن زمان شود که تازیان بر فارسیان غالب شوند و شهرهای عمان خراب شود به دست سلطان تاریک، پس او خروج کند و جنگ کند و دجال را بکشد و برود قسطنطنیه را بگیرد و علمهای دین و مسلمانی در آنجا برپا کند و عصای سرخ شبانان با هوادار (که موسی علیه السلام باشد) با او باشد و انگشتر و دیهیم سلیمان با او باشد و جن و انس و دیوان و مرغان و درندگان در فرمان او خواهند بود. و همه جهان را یک دین کند و دین گبری و زرتشتی نماند و پیغمبران خدا و حکیمان و پری‌زادان و دیوان و مرغان و همه اصناف جانوران و ابرها و بادهای مردان سفیدرویان در خدمت او باشند.<sup>۱</sup>



۱. لمعات التور، ج ۱، صص ۲۵ - ۲۳. (با اندکی تصرف).



سخت دم زن از عشق دلا شپیدی

این زمان خاطر خرم به بوداری بنین

ای دل از درد تویی تابی و من بی طاقت

چاره عصر است که آسم به بوداری بنین

شبانگانی





فصل دهم

سیمای حضرت مهدی علیه السلام

در آینه آیات

### آیات قرآن کریم

از نظر جامعه اسلامی، همه مفاهیم و باورهای اصیل اسلامی ریشه در کلام الهی دارد و عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز یکی از همین باورهای اصیل اسلامی است، که صورت کلی و مایه اساسی آن قرآن کریم، تجلی یافته و این کتاب بزرگ آسمانی، موضوع ظهور رادر بحثی کلی و اصولی مطرح کرده و فرارسیدن آن روز فرخنده و مبارک را به پیروان اسلام بشارت داده است.

آیات فراوانی در قرآن کریم وارد شده است که پیشوایان دینی آنها را به وجود مقدس مهدی علیه السلام و ظهور مبارک آن حضرت، تفسیر و تأویل کرده‌اند. شمار این آیه‌ها به بیش از صد و سی می‌رسد که در اینجا به عنوان نمونه دوازده مورد از آنها را برمی‌شماریم.

آیه نخست: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»<sup>۱</sup> «[قرآن] برای پرهیزگاران مایه هدایت است؛ همانان که به غیب ایمان می‌آورند».

۱. سوره بقره (۲)، آیات ۲ و ۳.

جابر بن عبدالله انصاری ضمن نقل حدیث مفصّلی گویند: جندل بن جناده جبیر یهودی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد [و پس از آن که پرسشی کرد و پاسخش را گرفت، اسلام آورد] و درباره اوصیای رسول صلی الله علیه و آله از آن حضرت پرسید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ او نام یکایک آنان را برشمرد و فرمود:

... پس از او [امام حسن عسکری علیه السلام] فرزندش محمد است که مهدی و قائم و حجت خوانده می شود. او از دیده ها پنهان می شود و سپس ظاهر می گردد و هنگامی که ظهور کند، زمین را پر از عدل و داد می کند؛ همان گونه که پر از ظلم و ستم می شود.

سپس فرمود:

خوشا به حال آنان که در زمان غیبتش صبر می کنند و خوشا به حال کسانی که در محبت او، استوار می مانند؛ آنان همان اهل پرهیزگاری اند که خداوند در کتاب خود وصفشان کرده و فرموده است: «هدی للمتّقین الذین یؤمنون بالغیب»<sup>۱</sup>.

امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر این آیه فرموده است:

پرهیزگاران، شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام هستند و غیب، حجت غایب است.<sup>۲</sup>

۱. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۸۴، باب ۷۶.

۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۵۲، ح ۲۹.

از این احادیث درمی یابیم که مقصود از پرهیزگاران، آنانند که به حضرت مهدی علیه السلام ایمان دارند و «غیب» خود آن حضرت است؛ چرا که غیب چیزی است که از حواس پنج گانه پنهان باشد و همان گونه که خداوند و جهان آخرت، از مصادیق غیب به شمار می روند، به این دلیل که با حواس پنج گانه درک نمی شوند، حضرت مهدی علیه السلام نیز از مصادیق غیب است؛ زیرا آن حضرت در زمان غیبت با رؤیتی عمومی، که به واسطه آن شناخته شود، دیده نمی شود و به عبارتی دیگر، کسی ایشان را نمی بیند و اگر ببیند، نمی شناسد و تنها شماری محدود به زیارتش مشرف می شوند.

آیه دوم: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»<sup>۱</sup> «ما شما را به چیزی از قبیل ترس و گرسنگی و کاستی اموال و جانها و محصولات می آزماییم، و مژده بده به آنان که شکینا و استوارند».

محمد بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: «پیش از آمدن قائم علیه السلام نشانه هایی برای آزمودن مؤمنان رخ می نماید».

گفتم: آن نشانه ها چیستند؟

فرمود: «بیماری های گوناگون که سبب ترس و دلهره اند و

گرانی که سبب گرسنگی است و کاهش اموال و جان‌ها که از قحطی و مرگ و میر فراوان است و نقص در کشاورزی که به دلیل نیامدن باران است. پس در آن هنگام مژده بده به آنان که در ایمان به ما استوار می‌مانند».

آن‌گاه فرمود: «ای محمد! این تأویل آیه است و هیچ کس به تأویل راه نمی‌یابد جز آنان که در علم راسخند و ماییم راسخان در علم»<sup>۱</sup>

آیه سوم: «أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»<sup>۲</sup> «آیا جز دین خدا را می‌جویند با این که آنچه در آسمانها و زمین است خواه ناخواه تسلیم اویند، و به سوی او بازگردانیده می‌شوند؟!».

در تفسیر این آیه شریفه و جهانی شدن آیین توحید و حاکمیت دین خدا بر جهان، روایات چندی از حضرات معصومین علیهم السلام رسیده است که در اینجا به پاره‌ای از آنها تبرک می‌جویم:

امام باقر علیه السلام درباره ظهور حضرت قائم علیه السلام می‌فرماید:

هنگامی که [حضرت] قائم علیه السلام قیام کند، هیچ آبادی و سرزمینی بر زمین نمی‌ماند مگر ندای «لا اله الا الله و محمد رسول الله» در آنجا بلند شود و این معنای گفتار خدای تعالی

۱. يتابع المودة، ج ۳، ص ۲۳۵، ح ۲، باب ۷۱.

۲. سورة آل عمران (۳)، آیه ۸۳.

است که «وله أسلم من في السموات والأرض» و او جزیه نمی پذیرد، به خلاف رسول الله صلی الله علیه و آله می پذیرفت و این، مراد قول خدای تعالی است که فرموده: «با کافران بجنگید تا هیچ فتنه‌ای نماند و همه دین از آن خدا باشد». ۱-۲

ذیل همین آیه مبارکه در حدیثی از امام کاظم علیه السلام درباره حضرت قائم علیه السلام چنین آمده است:

ابن بکیر گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره این آیه شریفه پرسیدم، حضرت فرمود: «آیه درباره قائم علیه السلام نازل شده است. هنگامی که ظاهر شود، آیین مقدس اسلام را در شرق و غرب جهان، به یهود و نصاری و صائبان و ملحدان و مرتدان و کافران عرضه می‌دارد. هرکس آن را از روی میل و رغبت بپذیرد، او را به نماز و زکات و دیگر فریضه‌های اسلامی امر می‌فرماید و هرکس امتناع ورزد، گردنش را می‌زند تا در همه شرق و غرب جهان جز یکتاپرست باقی نماند». ۳

آیه چهارم: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» ۴ «با

۱. سورة انفال (۸)، آیه ۳۹.

۲. المحجة البيضاء ص ۵۰؛ تفسیر عیاشی ج ۲، ص ۶۵.

۳. ينابيع المودة، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۸۲؛ المحجة البيضاء، ص ۵۰؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵.

۴. سورة انفال (۸)، آیه ۳۹.

کافران بچنگید تا فتنه‌ای نماند و دین یکسره از آن خدا باشد.»  
 محمد بن مسلم گوید: محضر امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم:  
 چیست تأویل قول خدای تعالی در سوره انفال که می‌فرماید: «وقاتلوهم  
 حتی لا تكون فتنة»؟ فرمود:

تأویل این آیه هنوز نیامده است، و هنگامی که تأویل آن  
 بیاید، با مشرکان پیکار خواهد شد تا وقتی که یگانگی خدای  
 تعالی را بپذیرند و شرکی بر زمین نماند، و این، هنگام قیام  
 قائم ما خواهد بود.<sup>۱</sup>

در روایتی دیگر از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرمود:

تأویل این آیه هنوز نیامده است. هنگامی که قائم علیه السلام قیام  
 کند، هر کس او را درک کند، تأویل آیه را می‌بیند که هر جا را  
 تاریکی شب فراگیرد، آیین محمد صلی الله علیه و آله آنجا را روشن می‌کند تا  
 سرانجام شرکی بر زمین نماند.<sup>۲</sup>  
 هنگامی که آفتاب عالم‌تاب امامت ظهور کند، همه جهان به  
 نور پروردگار منور می‌شود و آثار قیام شکوهمند آن مهر تابان  
 در همه ذرات عالم آشکار می‌شود.<sup>۳</sup>

۱. منابع المودة، ص ۲۳۹، باب ۷۱: مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۳۴.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۴۸؛ تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۳۴۰؛ اثبات الهداة، ج ۳،

باب ۳۲، ح ۵۸ و با ترجمه فارسی، ج ۷، ص ۹۹، ح ۵۵۸.

۳. جهان بعد از ظهور، ص ۷۵.

آیه پنجم: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup> «او خداوندی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاده است تا بر همه ادیان پیروز گرداند و اگر چه مشرکان ناخشنود باشند».

این آیه مبارکه در دو سوره قرآن کریم تکرار شده است<sup>۲</sup> که اهمیّت و عده الهی را به خوبی روشن می‌سازد، ولی پرسش مهم آن است که وعده خداوند چه هنگام تحقق می‌یابد؛ زیرا مسلم است که تاکنون این وعده خداوند تحقق نیافته و هم اکنون ادیان آسمانی تحریف شده و شکی نیست که وعده خداوند تخلف‌ناپذیر است. بنابراین، باید روایات و مدارک معتبر اسلامی را بررسی کرد که هنگام تحقق وعده بزرگ چه وقت خواهد بود؟

از مجموع روایات معتبر و احادیث متواتر اسلامی، که از طریق شیعه و سنی روایت شده‌اند، فهمیده می‌شود که این آیه مبارکه، مربوط به زمان ظهور مبارک حضرت مهدی علیه السلام است؛ زمانی که دین مقدّس اسلام در سراسر زمین حاکم می‌شود و بشر پیرو یک آیین می‌گردد و نشانی از ادیان باطل و تحریف شده بر جای نمی‌ماند.

از امام صادق علیه السلام درباره این آیه شریفه پرسیدند. امام در پاسخ فرمود:

«به خدا سوگند! هنوز وقت تأویل این آیه نرسیده است».

۱. سوره توبه (۹)، آیه ۳۳؛ سوره صف (۶۱)، آیه ۹.

۲. سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۸ و سوره صف (۶۱)، آیه ۹ با اندکی اختلاف.



آن‌گاه راوی گفت: «قربانت گردم! کی هنگامش فرا می‌رسد؟»

امام فرمود:

«چون قائم علیه السلام قیام کند، هنگام تأویل آیه فرا می‌رسد و چون او قیام کند، هر کافر و مشرکی ظهورش را ناخوش می‌دارد؛ زیرا اگر کافر یا مشرک در دل سنگی پنهان شود، سنگ ندا سر می‌دهد: ای مؤمن! کافر یا مشرکی در دل من پنهان شده است. بیا و او را از میان بردار! و خداوند او را بیرون می‌آورد و یاران قائم علیه السلام او را می‌کشند.»<sup>۱</sup>

آیه ششم: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup> «آنچه خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید.»

امام باقر علیه السلام در تأویل این آیه شریفه می‌فرماید:

هنگامی که مهدی ظاهر شود، به خانه کعبه تکیه می‌کند و سبزد و سیزده تن از یاران خاص او به دورش گرد می‌آیند. نخستین سخنی که بر زبانش جاری می‌شود، این آیه شریفه است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» سپس می‌گوید: «من بقية الله و خليفة الله و حجة الله بر شمايم». آن‌گاه احدی به او سلام نمی‌کند جز این که می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۰، ح ۵۸؛ منتخب الأثر، ن ۲، ب ۲۵، ص ۲۹۴، ح ۲.

۲. سورة هود (۱۱)، آیه ۸۶.

اللّٰهُ فِي الْأَرْضِ».

چون یاران دیگرش که گروه ده هزار نفری هستند، به دور او جمع می‌شوند، یهودی و نصرانی و کسی که غیر خدای تعالی را پرستد، باقی نمی‌ماند جز این که ایمان می‌آورد و او را تصدیق می‌کند و همه ملت‌ها یکی می‌شوند و آن ملت اسلام است، آن‌گاه بر هر معبودی که جز خدای تعالی می‌پرستیده‌اند، آتشی از آسمان می‌آید و آن را می‌سوزاند.<sup>۱</sup>

آیه هفتم: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»<sup>۲</sup> «و بی‌گمان، ما موسی را با آیات خود فرستادیم که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی نور درآورد و روزهای خدا را به یادشان آورد که در این یادآوری برای انسان بسیار شکیبا و شکرگزار نشانه‌هایی است».

شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودّة» از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره عبارت شریف «و ذکّرهم بآیام الله» فرمود: «روزهای خداوند - تبارک و تعالی - سه روز است: یکی روز قیام قائم علیه السلام و دیگر روز رجعت و سوم روز قیامت».<sup>۳</sup>

۱. تورا الابصار، ص ۳۴۹؛ المهدی فی القرآن، ص ۷۶؛ الفصول المهمّة، باب دوازدهم؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۲، ح ۲۴.  
 ۲. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۵.  
 ۳. ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۴۲، باب ۷۱.

این حدیث با همین تعبیر از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.<sup>۱</sup>

آیه هشتم: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ \*»<sup>۲</sup> « [ابلیس] گفت: «پروردگارا! تا روزی که مردم برانگیخته می‌شوند، به من مهلت بده». [خداوند] فرمود: «تو از مهلت داده‌شدگانی، تا روز وقت معین».

حسن بن خالد گوید: حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:  
«هر کس از خدا نمی‌پرهیزد، دین ندارد و هر کس تقیه نمی‌کند، ایمان ندارد. گرمی‌ترین شما نزد خدا کسی است که بیشتر تقیه می‌کند».

گفتند: «ای فرزند رسول خدا! تا کی تقیه کنیم؟»

فرمود:

«تا روز وقت معین که روز قیام قائم ما است».

پرسیدند: «ای فرزند رسول خدا! قائم شما اهل بیت کیست؟»

فرمود:

«چهارمین فرزند من، پسر بانوی کنیزان است که خداوند به

وسیله او، زمین را از هر ظلم و ستم پاک می‌کند».<sup>۳</sup>

۱. المحجة البيضاء، ص ۱۰۸.

۲. سورة حجر (۱۵)، آیه ۲۸-۳۶.

۳. فرائد السمطين، ج ۲، باب ۶۱، المسقط الثاني، ص ۳۳۷؛ ينابيع المودة، ج ۳، ص ۳۸۷.

آیه نهم: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»<sup>۱</sup> «و آن کس که مظلوم کشته شده، ما به ولی او، حکومت [و حق قصاص] دادیم، پس در کشتن زیاده روی نکند و او از جانب ما منصور [و مورد حمایت] است».

علامه قندوزی در کتاب «ینایع المودّة» در تفسیر این آیه مبارکه آورده است که آیه درباره حسین بن علی و مهدی علیه السلام است که در روایت است:

«حسین علیه السلام را مظلوم کشتند و ما وارث خون اویم و قائم ما به خون خواهی اش قیام می کند و می کشد هر کس را که به کشتن آن حضرت راضی باشد چونان که خواهند گفت، او در کشتار اسراف می کند»<sup>۲</sup>.

کتاب «عیون الاخبار» از عبدالسلام بن صالح هروی روایت کرده است که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم که نظرتان چیست درباره حدیث امام صادق علیه السلام که فرموده است: «هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را برای کردار پدرانشان می کشد»؟ حضرت فرمود: «درست است».

گفتم: پس معنای این آیه چیست که می فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ

۱. باب ۹۴؛ بشارة الاسلام، باب ۹، ص ۱۸۷؛ منتخب الاثر، فصل ۲، باب ۱۷، ص ۲۲۰؛ المهدي

الموعود المنتظر علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۷؛ کمال الدین صدوق، ج ۲، ص ۲۷۱، باب ۲۵، ح ۵.

۱. سورة اسراء (۱۷)، آیه ۳۳.

۲. ینایع المودّة، ج ۳، ص ۲۴۳، باب ۷۱؛ المحجّة، ص ۱۲۸.

أَخْرَى ﴿١﴾ [هیچ کس یار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید]؟  
فرمود:

«گفتار خداوند، درست است، ولی فرزندان قاتلان حسین علیه السلام کسانی هستند که به کردار پدرانشان راضی اند و به آن می‌بالند و هر کس به کاری رضا دهد، همانند کسی است که انجام داده است. اگر کسی در شرق جهان کشته شود و دیگری در غرب، به کشتن او رضا دهد، نزد خدای تعالی با قاتل شریک است. از این رو، حضرت قائم علیه السلام آنان را می‌کشد.»<sup>۲</sup>

آیه دهم: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا \* وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾<sup>۳</sup> «تا آن‌گاه که وعده عذاب را به چشم خود ببینند؛ یا در دنیا عذاب قتل و اسیری چشیده و یا ساعت قیامت، ایشان را فرا رسد و [کافران] به زودی خواهند دانست که [از مؤمن و کافر] چه کسی روزگارش بدتر و سپاهیانش ناتوان‌تر است و خدا، بر هدایت هدایت یافتگان می‌افزاید.»

از امام صادق علیه السلام روایت است که در تفسیر این آیه شریفه فرمود:  
«منظور از قیامت، قیام قائم است، که گمراهان چون در آن

۱. سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۴.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۲۱۲، ب ۲۸، ح ۵: الزام الناصب، ج ۱، ص ۷۲.

۳. سوره مریم (۱۹)، آیه ۷۵ و ۷۶.

روز، قائم و یارانش را ببینند، می فهمند که جایگاه چه کسی نزد او بدتر و سپاهیانش ناتوان تر است و خداوند در آن روز، بر هدایت هدایت یافتگان می افزاید که از قائم پیروی کرده و انکارش نکرده اند.<sup>۱</sup>

آیه یازدهم: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾<sup>۲</sup>: «بگو [ای پیامبر!]: در روزگار پیروزی، دیگر ایمان آوردن برای کافران سودی ندارد و به آنان مهلت داده نمی شود».

امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه فرمود:

«روز پیروزی، روزی است که دنیا به دست قائم علیه السلام فتح می شود. آن روز، دیگر ایمان آوردن برای کسی سودی ندارد، اما کسی که پیش از فتح، ایمان آورده و انتظار ظهور او را می کشیده است، ایمانش سود خواهد بخشید و خداوند مقام و منزلت او را بالا می برد و این پاداش دوستداران اهل بیت علیهم السلام است».<sup>۳</sup>

آیه دوازدهم: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۳۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۳؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۷۳.

۲. سوره سجده (۳۲)، آیه ۲۹.

۳. تنایع المودة، ص ۲۴۶، باب ۷۱؛ منتخب الاثر، فصل ۷، باب ۱، ص ۴۷۰؛ المحجة البيضاء، ص ۱۷۴.

الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً<sup>۱</sup>: «او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادیان پیروز کند و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد».

حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی در کتاب «البيان» و علامه مؤمن بن حسن شبلنجی در تفسیر آیه شریفه «ليظهره على الدين كله و كفى بالله شهيداً» از سعید بن جبیر نقل کرده‌اند که گفته است: «منظور از این آیه، مهدی موعود از فرزندان فاطمه علیها السلام است»<sup>۲</sup>.

باری، از این آیات شریفه و ده‌ها آیه دیگر، روشن می‌شود که دنیا روزی را در پیش دارد که آیین مقدس اسلام بر همه ادیان جهان غلبه می‌کند و جز اسلام، دینی بر زمین نمی‌ماند. آن عصر درخشان و روزگار طلایی، که بشر در انتظار آن است، همان روز قیام پرشکوه منجی بشر و دوران ظهور مبارک مهدی موعود علیه السلام است.



۱. سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۸.

۲. البيان، باب ۲۵؛ نور الابصار، ص ۱۸۶.



چون تیرش با جان بیاکت

در گریخته سران، از پیش دوست  
اول نشست، بر دل اهل و لاکن

اسب را پند بیا، ملاکن

بگریزند





فصل سوم

حضرت مهدی علیه السلام

در آینه روایات معصومین علیهم السلام

روایات منابع شیعی به هیچ موضوعی همانند (موضوع) آخر الزمان، مهدویت و ظهور نپرداخته‌اند. برخی علما گفته‌اند که بیش از شش هزار روایت و حدیث در این موضوع در آثار و منابع موجود است. اینک، برای نمونه تنها به برخی از آنها می‌نگریم و برجسته‌ترین آن‌ها را برمی‌شماریم:

### خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و خاتم الائمه علیهم السلام

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

خداوند تبارک و تعالی از روزها روز جمعه را برگزید و از شب‌ها شب قدر را و از ماه‌ها، ماه رمضان را، و مرا از میان پیامبران برگزید و علی را از من، و حسن و حسین را از علی برگزید و از حسن و حسین نه تن را برگزید. که نهمین آنان «قائم» است که ظاهر و باطن آنان است.<sup>۱</sup>

- مهدی این امت از ما است، که غیبت موسی و عظمت عیسی و بردباری داوود و شکیبایی ایوب را یکجا دارد.<sup>۱</sup>

در روایات آمده است که آن حضرت شبیه‌ترین مردم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است از خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده:

مهدی از فرزندان من است. نام او نام من است کنیه‌اش، کنیه من است. از نظر خلق و خلق شبیه‌ترین مردم به من است. غیبت و حیرتی دارد که خلائق از دین خود گمراه می‌شوند. در آن هنگام است که همچون شهابی نورانی می‌آید و زمین را پر از قسط و عدل می‌کند؛ همان‌گونه که از ظلم و جور آکنده می‌گردد.<sup>۲</sup>

### امیرالمؤمنین علیه السلام و صاحب الأمر علیه السلام

اندیشیدن حضرت علی علیه السلام به امام مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف»

اصبح بن نباته می‌گوید: خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شرفیاب شدم. دیدم که در دریای فکر غوطه‌ور است و با انگشت مبارکش به زمین می‌زند. گفتم: ای امیرالمؤمنین! چه شده است؟ شما را در اندیشه می‌بینم! با انگشت مبارک به زمین می‌زنی؟! مگر به آب و گل علاقه‌مند شده‌ای؟!

۱. کفایة الاثر، ص ۴۳.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۷.

فرمود:

نه به خدا سوگند، حتی یک روز هم به این خاک و به این دنیا  
علاقه نداشته‌ام. درباره مولودی می‌اندیشیدم که از نسل من به  
دنیا می‌آید. او یازدهمین فرزند من است و مهدی ما است.  
زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آن که از جور و ستم پر  
شده باشد. برای او دوران غیبت و سرگردانی هست. در آن ایام  
اقوامی از راه بیرون می‌روند و اقوام دیگری به شاهراه هدایت،  
راه می‌یابند.

گفتم: ای امیر مؤمنان! آیا این شدنی است؟ فرمود:

آری، حتمی است، از قلم تقدیر گذشته است. ای اصبح! تو چه  
می‌دانی که این امر چگونه است؟! آنها بهترین این امت  
هستند یا بهترین این عترت.

اصبح پرسید: سپس چه خواهد شد؟ فرمود:

آن‌گاه خداوند هر چه اراده کند، انجام می‌دهد که برای او  
اراده‌ها و هدف‌ها و غرض‌هایی است.<sup>۱</sup>

- امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از جنگ نهر وان درباره «ملاحم» به  
تفصیل سخن گفت و در بخشی از آن خطاب به حضرت ولی عصر علیه السلام  
فرمود:

۱. کمال الدین، ص ۲۸۹: کفایة الاثر، ص ۲۲۰.

ای پسر بهترین کنیزان، تا به کی انتظار باید کشید؟! مژده باد  
پیروزی نزدیک از پروردگار بخشایشگر. پدر و مادرم فدای آن  
نام‌های اندک که در زمین ناشناخته‌اند و روزی وقت ظهور  
می‌رسد و شناخته می‌شوند!<sup>۱</sup>

### حضرت حجة صلوات الله علیه در «لوح فاطمیه»

در احادیثی چند از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نوید ظهور حضرت  
مهدی علیه السلام روایت شده است. معروف‌ترین آنها حدیث گرانبهایی است  
به نام «خبر لوح» که بازگردان فارسی اش را در اینجا می‌آوریم:  
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: روزی حضرت باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله  
انصاری فرمود: با تو کاری دارم، چه وقتی برایت زحمت نیست تا  
خلوت کنیم و من چیزی از تو بپرسم؟ جابر گفت: هر وقت اراده  
بفرمایید. وقتی تعیین شد و با یکدیگر خلوت کردند. امام باقر علیه السلام  
فرمود: ای جابر! لوحی نزد مادرم فاطمه علیها السلام بوده و به تو خبر داده که در  
آن، چه نوشته شده است، برای من از آن بگو.

جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله خدمت  
مادرت حضرت فاطمه علیها السلام شرفیاب شدم تا ولادت حضرت حسین علیه السلام  
را تبریک و تهنیت گویم. در دست مبارکش لوحی سبز رنگ دیدم. گفتم  
پدر و مادرم فدایت، ای دختر پیامبر! این لوح چیست؟

فرمود:

لوحی است که خدای تبارک و تعالی به پیامبرش داده است. نام پدرم، و همسرم، و دو فرزندم و اوصیای دیگر از فرزندانم در آن است. پدرم آن را به من عطا فرمود که مرا مسرور فرماید.

مادرت فاطمه علیها السلام لوح را به من داد و من خواندمش و نسخه‌ای نیز برای خودم از رویش نوشتم.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! آیا می‌توانی آن را به من نشان دهی؟ عرض کردم: آری. آن گاه با حضرت به خانه‌ام رفتیم و لوح را دادم. امام باقر علیه السلام فرمود: جابر! تو نوشته‌ات را بنگر تا من متن آن را برای تو بخوانم. به نوشته خود نگریم امام باقر علیه السلام آغاز به سخن کرد. به خدا سوگند که حتی یک حرف نیز با لوح اختلاف نداشت و در لوح چنین آمده بود:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. این نوشته‌ای است از جانب خدای عزیز و فرزانه، به پیامبر و نور و سفیر و حجاب و راهنمایش، محمد که آن را روح الامین از پیش پروردگار جهانیان فرود آورده است:

ای محمد! نام‌های مرا گرامی دار و نعمت‌هایم را سپاس گوی. نعمت‌هایم را انکار نکن. من خدایی هستم که جز من کسی شایسته پرستش نیست. پشت ستمگران را می‌شکنم و ستمدیدگان را به پیروزی می‌رسانم و من کیفردهنده روز

جزایم. من خدایی هستم که جز من کسی شایسته پرستش نیست. کسی که جز به فضل و رحمت من دل ببندد و جز از عدالت من بیم ببرد، او را آنچنان عذاب می‌کنم که احدی از جهانیان را عذاب نکرده باشم. پس مرا پرست و بر من توکل کن. من پیامبری نفرستادم که روزگارش سپری شود و پیامبری‌اش به سرآید مگر برای او جانشینی برگزیدم، و من تو را بر همه پیامبران برتری دادم و جانشینت را بر همه اوصیاء برتری بخشیدم و تو را با دو فرزند دلبنده حسن و حسین گرامی داشتم. حسن را پس از سپری شدن روزگار پدرش، معدن علم خود کردم و حسین را مخزن وحی خود ساختم و نشان شهادت به او عطا کردم و فرجامش را به سعادت رساندم که او سرور شهیدان و از همه شهیدان بالاتر است. کلمه تامه خود را با او قرار دادم و محبت کاملم را در نزد او نگه داشتم. معیار پاداش و کیفر من اهل بیت او است که نخستین آنها، سرور عبادت‌کنندگان و زینت دوستان من «علی» [بن‌الحسین علیه السلام] است. آن‌گاه پسرش، شبیه جدش، «محمد» است که شکافنده علوم من و معدن حکمت من است. آنان که درباره «جعفر» دچار تردید شوند، هلاک می‌شوند. کسی که او را رد کند، مرا رد کرده است. این سخن از من به حقیقت پیوسته که جایگاه جعفر را بس بلند گردانم و او را به وسیله دوستان و یاران و شیعیانش مسرور کنم. پس از او، «موسی» را برگزیدم که در روزگارش فتنه‌ای به پا گردد. چشم، جایی را

نبینند؛ زیرا رشته‌ای که من فرض کرده‌ام [همان رشته امامت و وصایت] هرگز قطع نشود و حجت من پنهان نماند. دوستان من با جام‌های لبریز سیراب شوند. آگاه باشید که هر کس یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده است و هر کس آیه‌ای از کتابم را تغییر دهد، به من دروغ بسته است. وای به حال تهمت‌زنندگانی که پس از سپری شدن روزگار بنده و دوست و برگزیده‌ام، «موسی»، درباره یار و یاورم «علی» [بن موسی الرضا علیه السلام] به انکار گرایند که من باری به سنگینی بار نبوت بر دوشش می‌گذارم و او را بدین سان می‌آزمایم و او را اهریمنی گردن‌کش می‌کشد، در شهری که بنده شایسته‌ام بنا کرده و در کنار بدترین مخلوقاتم به خاک سپرده می‌شود. این سخن به حقیقت پیوسته است که دیدگان او را با فرزندش «محمد» [تقی] روشن گردانم و او جانشین و وارث دانش است و معدن علوم من و محل اسرارم و حجت من بر بندگانم. هیچ بنده‌ای به او ایمان نیاورد مگر بهشت را جایگاه او سازم و شفاعتش را در حق هفتاد تن از اهل بیتش - آنان که مستوجب آتش شده‌اند - خواهم پذیرفت. نیکبختی او را با فرزندش «علی» [هادی] کامل گردانم که یار و یاور من است و گواه من در میان بندگانم و امین من بر وحی من است. از او «حسن» را پدید آورم که دعوت‌کننده به سوی من و مخزن علوم من است. آن‌گاه سعادت او را به اوج رسانم با فرزندش «محمّد» که رحمت است برای جهانیان. کمال موسی و شوکت عیسی و



شکیبایی ایوب با او است. در زمان [غیبت] او دوستان من خوار و زبون می‌شوند و سرهایشان همچون سرهای کافران ترک و دیلم پیش این و آن هدیه فرستاده می‌شود، کشته می‌شوند و سوزانده می‌شوند و همواره در ترس و وحشت و اضطراب به سر می‌برند. زمین با خونشان رنگین گردد. همسران در سوگشان گریان و نالان شوند. آنان دوستان راستین منند که به وسیله آنان فتنه‌های تیره و تار را دفع کنم و اضطراب‌ها و تشویش‌ها را برطرف سازم و گرفتاری‌ها را رفع نمایم و بندها را فروکشایم. بر آنان صلوات و درود و رحمت از پروردگارشان؛ آنانند هدایت‌یافتگان.

عبدالرحمن بن سالم گوید: هنگامی که ابوبصیر این روایت را نقل کرد، به من گفت: اگر در همه عمر حدیثی جز این حدیث نشنیده باشی، همین تو را کفایت کند. آن را مکتوم بدار مگر از اهلش.<sup>۱</sup>

### امام حسن مجتبی علیه السلام و ظهور موعود

ظهور موعود واقع نمی‌شود مگر پس از آن که شما از همدیگر بیزاری بجوید و بر صورت هم آب دهان بیندازید و همدیگر را

۱. حدیث شریف «لوح» روایت بسیار مشهوری است که در غالب کتاب‌های روایی نقل شده است؛ مانند اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۲؛ اعلام الوری، ص ۳۷۱؛ اثبات الوصیة، ص ۱۴۳؛ احتجاج طبرسی، ص ۶۷؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۹۵؛ الغیبة، ص ۳۰؛ کمال الدین، ص ۳۰۸؛ منتخب الاثر، ص ۱۳۳.

کافر بخوانید و یکدیگر را لعن کنید.

عمیر گفت: چنین زمانی چه ارزشی دارد؟

امام علیه السلام فرمود:

همه خیرها در آن زمان است؛ زیرا قائم ما قیام می کند و این

نادرستی ها را از میان می برد.<sup>۱</sup>

و در جای دیگر فرمودند:

در زمان او درندگان با یکدیگر سازش می کنند و زمین گیاهش

را می رویاند و آسمان برکاتش را فرو می فرستد و گنج های

نهفته زمین ظاهر می شود و شرق و غرب به سیطره او در

می آید. خوشا به حال کسی که روزگارش را درک کند

و به فرمانش تن دهد.<sup>۲</sup>

### امام حسین علیه السلام و امام غایب علیه السلام

از امام حسین علیه السلام پرسیدند: آیا حضرت مهدی علیه السلام به دنیا آمده

است؟ فرمود:

هنوز به دنیا نیامده است. اگر روزگار او را درک کنم، همه عمر

به خدمتش کمر همت می بندم.<sup>۳</sup>

۱. بشارة الاسلام، ص ۸۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۵.

۳. عقد الدرر، ص ۱۶۰.

روایتی یا همین عبارت از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.  
در روایتی دیگر از امام حسین علیه السلام پرسیدند که آیا مهدی موعود  
شما پیدا؟ امام فرمود:

من نیستم. او کسی است که از مردم کناره می‌گیرد و به  
سرزمین‌های دوردست می‌رود و خون پدرش بر زمین می‌ماند  
و از عمویش پنهان می‌شود. آن‌گاه شمشیر می‌کشد و تا هشت  
ماه بر زمین نمی‌گذارد.<sup>۱</sup>

حارث بن مغیره می‌گوید: محضر امام حسین علیه السلام شرفیاب شدم و  
عرض کردم: حضرت مهدی علیه السلام را با چه نشانه‌هایی بشناسیم؟ فرمود:  
با شناخت احکام و معارف و نیاز همگان به او و بی‌نیازی‌اش  
از همه.<sup>۲</sup>

### امام سجاد علیه السلام و امام زمان علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام خطاب به ابو خالد کابلی فرمود:

ای ابا خالد! برای شما فتنه‌هایی چون پاره‌های شب یلدا پیش  
خواهد آمد. از این فتنه‌ها نمی‌رهند جز کسانی که خداوند از  
آنان پیمان گرفته است و آنان، مشعل‌های هدایت و  
سرچشمه‌های دانش و فضیلت هستند. خداوند، آدمی را به

۱. کمال الدین، ص ۳۱۸.

۲. منتخب الاثر، ص ۳۰۹.

وسيلة آنان از هر فتنه ظلمانی نجات می‌دهد. گویی موعود شما را می‌بینم که پشت کوفه با سیصد و سیزده نفر در سرزمین نجف حرکت می‌کند و جبرئیل در سوی راست او و میکائیل در سوی چپش و اسرافیل در پیشاپیش او حرکت می‌کنند. پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله با او است. چون پرچم به اهتزاز درآید، به هر قومی هجوم برند، خدای تبارک و تعالی آن قوم را هلاک می‌کند.<sup>۱</sup>

باز از آن حضرت چنین نقل شده است:

هرکس هنگام غیبت قائم ما بر دوستی ما استواربماند، خداوند به او پاداش هزار شهید از شهیدان بدر عطا می‌فرماید.<sup>۲</sup>

و در جای دیگر چنین فرمودند:

- قائم ما را شش نشانه از شش پیامبر است: نشانی از نوح و نشانی از ابراهیم و نشانی از موسی و نشانی از عیسی و نشانی از ایوب و نشانی از حضرت محمد که درود خداوند بر آنها باد. نشانه او از نوح عمر طولانی او است و نشانه او از ابراهیم تولد پنهانی و کناره‌گیری از مردم است و نشانه‌اش از موسی ترس و بیم و غیبت او است و نشانه‌اش از عیسی اختلاف مردم درباره او است و نشانه‌اش از ایوب فرج بعد از شدت او است و

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵.

۲. اعلام الوری، ص ۴۰۲.

نشانه‌اش از حضرت محمد صلی الله علیه و آله قیام به شمشیر است.<sup>۱</sup>

### امام باقر علیه السلام و امام مهدی علیه السلام

امام پنجم درباره حضرت صاحب علیه السلام می‌فرمایند:

هر کس بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ روزگار جاهلیت  
مرده است و هر کس بمیرد و امامش را شناسد، به او آسیبی  
نمی‌رسد خواه که امر ظهور زود باشد یا دیر چون کسی که با  
شناخت امام از دنیا برود، همانند کسی است که در خیمه  
فرماندهی قائم علیه السلام است.<sup>۲</sup>

حضرتش باز فرمودند:

چون قائم قیام کند، رهسپار کوفه می‌شود و چهار مسجد را  
ویران می‌کند و هر مسجدی را که بنای بلند دارد، خراب  
می‌کند و هموار می‌سازد. راه اصلی را توسعه می‌دهد و  
سایبان‌ها را برمی‌دارد که به خیابان‌ها سرکشیده‌اند و نمی‌گذارد  
سایبان و ناودانی رو به کوچه باشد.<sup>۳</sup>

و در جای دیگر:

خداوند قائم ما را با ترس و هراسی که در دل دشمنان

۱. المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۲۲۸.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۳.

۳. اعلام الوری، ص ۴۳۲.

می اندازد، یاری می فرماید. نصرت خداوندی پشتوانه اوست. به هر جای زمین که بخواهد، بی درنگ می رسد و گنجینه های نهفته در خاک بر او آشکار می شوند. سلطنتش به شرق و غرب می رسد و خداوند دین خویش را به دست او بر دیگران پیروزی می بخشد، هر چند مشرکان را خوش نیاید. در زمین جای ویرانی نمی ماند که آن آباد نسازد. عیسی روح الله از آسمان فرود می آید و در پشت سر او نماز می گزارد.

آن گاه نشانه های ظهور را بیان کرده و می فرماید:

او هنگامی ظهور می کند که مردان، خویش را مانند زنان بیارایند و زنان، خویش را مانند مردان کنند و مرد به مرد بسنده کند و زن به زن کام دهد و زنان بر زین ها نشینند و مردان گواهی دروغ بپذیرند و گواهی راست را برنتابند. خون آدمی سبک شود و زنا بسیار گردد و ربا خواری رواج یابد و مردمان، اشرار را از ترس زبانشان احترام کنند. سپاه سفیانی در «بیداء»<sup>۱</sup> سر به نیست شود. «نفس زکیه» (جوانی از آل پیامبر صلی الله علیه و آله بین رکن و مقام کشته شود که نام او محمد بن حسن نفس زکیه است) را مردم میان رکن و مقام بکشند و صیحه آسمانی به گوش رسد که «حق با او (حضرت قائم) است و با شیعیان او» در این هنگامه است که قائم امت ظهور

۱. نام بیابانی میان مکه و مدینه.

می‌کند و پشت به کعبه می‌زند و سیصد و سیزده نفر گردش  
 آیند و نخستین سخن که بر زبان می‌آورد، این است (بقیه‌الله  
 خیر لکم ان کنتم مؤمنین) آن‌گاه می‌گوید منم تنها بازمانده  
 حجت‌های خدا. منم خلیفه خدا در میان شما و هر کس بر  
 زمین است، به او سلام می‌گوید. چون ده هزار تن به یاری‌اش  
 بر می‌خیزند، دیگر بتی بر زمین نمی‌ماند مگر طعمه حریق  
 می‌شود...<sup>۱</sup>

امام پنجم علیه السلام فرمود:

اموال دنیا، از درون و برون زمین، در خدمتش گرد می‌آیند و  
 به مردم می‌فرماید: بیایید و بگیرید آن چیزها را که برایش،  
 پیوند خویشاوندی را بریدید و خون همدیگر را ریختید و به  
 حرام الهی دست آلودید.<sup>۲</sup>

امام پنجم علیه السلام فرمود:

هنگامی که جدم حسین علیه السلام کشته شد، فرشتگان گریستند و  
 به درگاه خداوند عزوجل عرضه داشتند: «بارالها! صاحب  
 اختیار! آیا رها کرده‌ای کسی را که برگزیده تو و فرزند  
 برگزیده‌ات و بهترین مخلوقات تو است تا او را به شهادت  
 برسانند» خداوند متعال وحی کرد: «ای فرشتگان من! آرام

۱. بخار الانوار ج ۵۲، ص ۱۹۱

۲. همان، ج ۵۲، ص ۲۵۱.

باشید. به عزت و جلالم سوگند که حتی اگر زمانها (عصرها و دوره‌ها) بگذرد، از آنها انتقام خواهم کشید» آن‌گاه، خداوند، به قدرت خود، پرده از روزگار آینده برداشت و فرشتگان، فرزندان آینده حسین علیه السلام را دیدند. خوشحال شدند و یکی از آنان را دیدند که ایستاده نماز می‌خواند. خداوند فرمود: «با این قائم است که از قاتلان حسین علیه السلام انتقام می‌کشم.<sup>۱</sup>

امام محمد باقر علیه السلام در وصف زیبایی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

پیامبر خدا رخسارش سپید آمیخته به سرخی و چشمانش سیاه و ابروانش به هم پیوسته و دست‌هایش درشت و ستبر بود؛ گویی طلا بر انگشتانش ریخته بودند. چهارشانه بود. چون به کسی زوی می‌کرد، از روی فروتنی، با همه بدن رو می‌کرد. یک رشته مو از گودی گلو تا نافش بود؛ همچون نقره خالص. گردن و شانیه‌هایش مانند ابریق سیمین بود. بینی کشیده‌ای داشت ... هنگام راه رفتن، محکم قدم برمی‌داشت گویی که به سرازیری فرود می‌آمد. از هر حیث کسی مثل او نبوده است.<sup>۲</sup>

از روایت بالا، می‌توانیم سیمای مبارک حضرت مهدی علیه السلام را تجسم کنیم؛ چرا که در حدیثی پیش از این گذشت که او شبیه‌ترین مردم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

۱. علل الشرائع، ص ۱۶۰.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۳۳.



از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود:

هرگاه قائم ما به پاخیزد، خداوند متعال دستش را بر سر  
بندگان می‌نهد و عقل‌هایشان را جمع می‌کند و حلم و  
بردباریشان را کامل می‌سازد.<sup>۱</sup>

### امام ششم علیه السلام و امام دوازدهم علیه السلام

از امام صادق علیه السلام روایات بسیاری در این باره نقل شده که به مرور  
برخی از آنها می‌پردازیم:

هنگامی مردم به خدا نزدیک‌ترند و خدا از آنان خوشنودتر است  
که حجت خدا در میانشان نباشد و بر آنها آشکار نشود و جای  
او را ندانند، ولی باور کنند که حجت خدا و نشانه‌هایش از میان  
نرفته است. در این روزگار، هر صبح و شام منتظر فرج باشید.<sup>۲</sup>  
به خدا سوگند، مهدی شما از دیدگانتان پنهان می‌شود.  
خیره‌سران گویند: خداوند نیازی به آل محمد علیهم السلام ندارد. آن‌گاه  
چون «شهاب خیره‌کننده و پرنور» ظاهر می‌شود و زمین را پر  
از عدل و داد می‌کند؛ همان‌سان که پر از جور و ستم شده باشد.<sup>۳</sup>  
از خودنمایی و شهرت پرهیزید که امام شما سال‌ها غایب

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۷؛ کافی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. کمال‌الدین، ص ۳۳۷.

۳. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۵.

خواهد شد و شما در بوته آزمایش قرار خواهید گرفت. خواهند گفت: او مرده، و از دنیا رفته، معلوم نیست در کدام وادی گام نهاده. از دیدگان مؤمنان سیل اشک سرازیر خواهد شد. شما نیز همانند آن کشتی که دستخوش امواج دریا شده، دستخوش امواج حوادث می شوید. از این طوفان ها و بحران ها تنها کسانی می رهند که خداوند از آنها پیمان گرفته و بذر ایمان در دلشان کاشته و با روحی از خود، تأییدشان کرده است. آن گاه دوازده پرچم همسان به اهتزاز درآیند که معلوم نشود کدامیک از کجا است. (هیچکس از دیگری از حیث حق و باطل شناخته نمی شود).

مفضل می گوید: من به شدت گریستم. امام صادق علیه السلام فرمود:

چرا گریه سر دادی؟!

گفتم: چگونه گریه نکنم در حالی که می فرمایند: دوازده پرچم همسان خواهند بود که از یکدیگر شناخته نشوند. پس ما چه خواهیم کرد؟! به کجا خواهیم رفت؟!

امام علیه السلام به نور آفتابی نگریست که از روزنه به اطاق می تابید و

فرمود: این نور خورشید را می بینی؟

گفتم: آری.

فرمود:

به خدا سوگند، امر ما از این نور خورشید روشن تر است.<sup>۱</sup>

ای ابابصیر! او پنجمین فرزند پسر موسی است. او فرزند بهترین کنیزان است. چنان غیبتی دارد که باطل‌گویان دچار شک و تردید شوند. آن‌گاه خداوند تبارک و تعالی او را ظاهر گرداند و شرق و غرب جهان را به دستش فتح کند. روح‌الله عیسی بن مریم علیه السلام فرود می‌آید و در پشت سرش نماز گزارد. زمین به نور پروردگارش روشن گردد و بر زمین نقطه‌ای نمی‌ماند که در آن جز خدای پرستیده شود. دین یکسره از آن خدای گردد، اگر چه مشرکان نخواهند.<sup>۱</sup>

ایشان درباره زمین و زمان به روزگار ظهور می‌فرماید:

هرگاه قائم قیام کند، به عدالت حکم می‌کند و در زمان او جور و ستم برچیده می‌شود. با او، امنیت در راه‌ها برقرار می‌گردد و برکات زمین نمایان می‌شود.<sup>۲</sup>

هرگاه قائم ما قیام کند، انتقام خدا و رسول و همه ما خاندان پیغمبر را خواهد گرفت.<sup>۳</sup>

وقتی قائم قیام کند، مردم را بار دیگر به اسلام می‌خواند و به امری که از میان رفته و بیشتر مردم آن را رها کرده و به گمراهی افتاده‌اند، راهنمایی می‌کند و از این رو، او را مهدی

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۳. همان، ص ۳۷۶.

نامیده‌اند که مردم را به امری راه می‌نماید که از آن وامانده‌اند و او را به این سبب قائم می‌خوانند که به حق قیام می‌کند.<sup>۱</sup>

هرگاه قائم قیام کند، کسی از بندگان خداوند روبه‌رویش نمی‌ایستد مگر می‌داند که آیا او صالح است یا ناصالح. در او نشانه‌ای برای هوشمندان است.<sup>۲</sup>

### امام هفتم علیه السلام و صاحب الزمان علیه السلام

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

جسم او از دیدگان ناپدید شود، ولی یادش هرگز از خاطر مؤمنین نرود. او دوازدهمین ما است که خداوند هر دشواری را برایش آسان سازد و هر سختی را برایش هموار نماید. گنج‌های زمین را برایش ظاهر کند و راه‌های دور را نزدیک نماید و ستمگران را به دستش نابود سازد و اغواگران را به وسیله او از هستی براندازد. او فرزند بهترین کنیزان است که ولادتش بر مردمان پوشیده باشد و بردن نامش روا نباشد تا خداوند تبارک و تعالی اذن ظهور دهد و به دست او زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۷۰.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۰.

علی بن جعفر علیه السلام از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

هنگامی که پنجمین فرزند وصی هفتم از دیدگان ناپدید شود، از خدا بترسید در دین خود. به خدا پناه ببرید درباره دینتان، تا کسی نتواند شما را در دینتان بلغزاند. پسر جان! بی گمان، برای او غیبتی خواهد بود که بیشتر مؤمنین از ایمان خویش برگردند. این آزمونی الهی است و شما را با آن می‌آزمایند. اگر نیاکانتان دینی بهتر از این می‌یافتند، آن را می‌پذیرفتند.

علی بن جعفر علیه السلام گفت: سرور من! مقصود از پنجمین فرزند وصی هفتم کیست؟ فرمود:

پسر جان! عقل شما از درک آن و جانتان از حمل آن ناتوان است. اگر خداوند عمری دهد، آن روز را درک می‌کنید!

هر چند مقام دانش و فضیلت جناب علی بن جعفر علیه السلام بر همه روشن است، امام علیه السلام می‌فرماید: عقل شما از درک آن قبله مقصود و کعبه موعود ناتوان است که بی تردید چنین است.

### امام هشتم علیه السلام و حجت بالغه الهی علیه السلام

حسن بن فضال از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

گویی با چشم خود شیعیان را می بینم که هنگام رحلت سومین  
فرزندم [امام حسن عسکری علیه السلام] در پی پناهگاهی می گردند و  
نمی یابند.

گفتم: چگونه چنین می شود ای فرزند پیامبر؟!

فرمود:

«زیرا امامشان غایب می شود.»

پرسیدم: چرا؟!

فرمود:

«برای این که وقتی با شمشیر قیام کند، بیعت احدی بر  
گردنش نباشد.»

ریان بن صلت می گوید، به امام رضا علیه السلام عرض کردم: آیا شما  
صاحب این امر هستید؟ فرمود:

من صاحب این امر هستم، ولی کسی نیستم که زمین را پر از  
عدل و داد کنم؛ چنان که پر از جور و ستم شده باشد. من  
چگونه با این ضعفی که در بدن دارم، می توانم او باشم؟!  
قائم علیه السلام کسی است که چون قیام کند، در سن پیرمردان و در  
سیمای جوانان باشد. آن قدر بدنش نیرومند است که اگر دست  
بر تنه بزرگترین درخت زمین زند، آن را از ریشه می کند و اگر  
در میان کوهها بانگ برآورد، صخرهها فرو می ریزد. عصای

موسی علیه السلام و انگشتر سلیمان علیه السلام با او است. او چهارمین فرزند من است. خداوند او را تا هنگامی که بخواهد، پشت پرده غیبت نگه می‌دارد. آن‌گاه ظاهر می‌شود و زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ چنان که پر از جور و ستم شده باشد.

گویی با چشم خود می‌بینم مردمان به یأس و نومیدی دچار شده‌اند که ندای آسمانی به گوششان می‌رسد. این ندا از دور همچون نزدیک شنیده می‌شود. او برای مؤمنین رحمت و برای کافران تازیانه عذاب است.<sup>۱</sup>

در این حدیث، نیروی جسمی حضرت مهدی علیه السلام با تعبیری بسیار شیوا ترسیم شده است و می‌دانیم که در کلام معصوم علیه السلام مبالغه و تعارف به کار نمی‌رود. از این رو، روشن می‌شود که حضرت مهدی علیه السلام با آن نیروی آسمانی‌اش خاطره دلآوری‌های جد پاک نهادش، امیرالمؤمنین علیه السلام را زنده می‌کند و قدرت‌نمایی آن حضرت را در فتح خیبر و قتل عمرو بن عبدود به نمایش می‌گذارد. به هر سو روی کند، پیروز خواهد شد و به کاخ هر ستمگری برسد، ویرانش می‌کند و به هر ستم‌دیده‌ای برسد، رفع ستم می‌کند.

خضر علیه السلام از آب حیات خورده و زنده است و تا دمیدن صور نخواهد مرد. او همواره پیش ما می‌آید و بر ما سلام می‌کند. ما

صدایش را می شنویم، ولی او را نمی بینیم. خداوند به وسیله او  
رنج غربت را از قائم ما در زمان غیبت خواهد زدود و قائم علیه السلام را  
از تنهایی می رهاند.<sup>۱</sup>

### امام جواد علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام

امام جواد علیه السلام می فرماید:

چون پسرم علی (امام هادی علیه السلام) در می گذرد، چراغی آشکار  
می شود (امام حسن عسکری علیه السلام). آن گاه خاموش می شود.  
وای بر کسی که دچار شک و تردید شود. خوشا به حال کسی  
که دین خود را بردارد و بگریزد. حوادثی روی می دهد که  
جوانان پیر می شوند و موها سفید می گردد. فتنه های سخت و  
کمر شکن رخ می نماید که سنگ های سخت و صخره های  
فولادین شکسته می شود... نخستین ندای آسمانی در ماه  
رمضان و شب جمعه است. به آن نوا گوش فرا دهید و اطاعت  
کنید و در آخر روز شیطان ملعون بانگ برمی آورد که فلانی  
(عثمان) مظلوم کشته شد تا مردم را به شک و تردید وادارد و  
فتنه برپا کند. آن روز چقدر از مردم دچار شک و حیرت  
می گردند و سرگردان می شوند! هنگامی که ندای نخست را  
در ماه رمضان شنیدید، هرگز شک به خود راه ندهید که  
آن صدای جبرئیل است و نشانه اش این است که از مهدی



به نام خود و پدرش نام می‌برد.<sup>۱</sup>

### امام دهم علیه السلام و حضرت حجت علیه السلام

امام هادی علیه السلام می‌فرماید:

در روزگار غیبت قائم شما، اگر نبودند این دانشمندی که مردم را به سوی او می‌خوانند و راه می‌نمایند و به دلایل و براهین الهی از آیین او دفاع می‌کنند و دست بستگان مستضعف را می‌گیرند و از دام‌های شیطان می‌رهانند، همه مردم از دین بیرون می‌رفتند و به ارتداد می‌گراییدند. ولی همین مردان دین، رشته دل‌های ضعیفان شیعه را می‌گیرند؛ چنان‌که ناخدای کشتی سگان کشتی را می‌گیرد. آنانند که نزد خدای عزوجل از هر گروهی برترند.<sup>۲</sup>

او است که کلمه امت را (با وحدت ایشان) تحقق می‌بخشد و نعمت‌های الهی را کامل می‌گرداند و خداوند به وسیله او حق را پابرجا می‌کند و باطل را نابود می‌سازد. هم او مهدی منتظر علیه السلام است.<sup>۳</sup>

۱. بشارة الاسلام، ص ۱۶۰.

۲. محجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۲.

۳. یوم الخلاص، ص ۴۰۴.

## امام عسکری علیه السلام و فرزند برومندشان

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

گویی با چشم خود می بینم که پس از من درباره جانشینم دچار اختلاف شده‌اید. آگاه باشید آن کسی که به همه امامان پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤمن است، ولی پسر من را منکر است، همانند کسی است که به رسالت همه پیامبران مؤمن است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را منکر است. کسی که نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را انکار کند، همانند کسی است که همه پیامبران الهی را انکار کند. چرا که اطاعت آخر ما چون اطاعت اول ما است. کسی که منکر آخر ما باشد، اول ما را نیز انکار کرده است. آگاه باشید که برای فرزند من غیبتی هست که مردم در آن به تردید می‌افتند، مگر کسی که خدایش او را نگه دارد.<sup>۱</sup>

## حضرت مهدی علیه السلام و افسین وصی

طریف، خادم امام حسن عسکری علیه السلام می‌گوید: روزی مولایم صاحب الزمان علیه السلام فرمود: چوب صندل سرخ برای من بیاور. چون آوردم، فرمود: مرا می‌شناسی؟ گفتم: آری. فرمود: من کیستم؟ گفتم: شما سرور من و فرزند سرور من هستید. فرمود: منظورم این نبود. گفتم: جانم

فدای شما، منظور شما چیست؟ فرمود:

من واپسین وصی هستم که با من اوصیا پایان می‌یابند و  
خداوند، با من بلاها را از اهل بیت و شیعیانم دفع می‌کند.<sup>۱</sup>

باز از آن حضرت علیه السلام روایت شده که فرمود:

ما نظر از شما (شیعیان) بر نمی‌گیریم و شما را به حال خود رها  
نمی‌سازیم و فراموشتان نمی‌کنیم اگر اینگونه نبود، دشمنان،  
شما را از بین می‌بردند.<sup>۲</sup>

در دعایی از حضرت مهدی علیه السلام روایت شده است، که عرضه بداریم:

خداوندا! به دست او حدود رها شده و احکام کنار مانده را  
بر پاک کن.<sup>۳</sup>

و در حدیث است:

بر پا شدن حدی از حدود الهی، از چهل شبانه روز باران پاک‌تر  
و پاک‌کننده‌تر است.

در حدیثی گوهرین، می‌فرماید:

شما، هنگام غیبت، چونان از من بهره می‌برید که مردمان از

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۲۳.

۳. همان، ج ۵۳، ص ۱۸۹.

خورشید بهره می‌برند آن‌گاه که پشت ابر است.<sup>۱</sup>

از حضرت مهدی علیه السلام نقل شده که فرمود:

به من خبر رسیده است که گروهی از شما در دین به تردید افتاده‌اند و نسبت به اولیای امرشان شک و حیرت کرده‌اند و این مایه غم ما است. البته غم ما برای گمراهی شما نه برای خودمان؛ زیرا خداوند با ما است و نیازی به غیر او نداریم. حق با ما است و چنین نیست که اگر کسی دست از ما بردارد، ما تنها شویم.<sup>۲</sup>

از همان امام همام علیه السلام روایت است:

نادانان شیعه و آنان که دینشان در نزدشان مانند بال پشه است، ما را می‌آزارند.<sup>۳</sup>

### اهل سنت و حضرت مهدی علیه السلام

عالمان اهل سنت تنها به نقل روایات درباره حضرت مهدی علیه السلام بسنده نکرده‌اند، بلکه گروه زیادی از شخصیت‌های برجسته آنها اعتراف کرده‌اند که این احادیث، مشهور یا متواتر است و اینک، نمونه‌هایی از

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۷۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۸۹.

اعتراف برخی از این دانشمندان را نقل می‌کنیم.

- محمد شبلنجی، دانشمند مشهور مصری، در کتاب «نور الأبصار»

می‌نویسد:

«اخبار متواتری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است که مهدی علیه السلام از

خاندان او است و زمین را از عدل و داد پر می‌کند».<sup>۱</sup>

و در حاشیه کتاب آمده است:

«اخبار متواتری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که مهدی علیه السلام قیام

خواهد کرد و او از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله است و زمین را پر از عدل می‌کند

و حضرت عیسی علیه السلام را برای کشتن دجال در سرزمین فلسطین کنار

دروازه «لد» یاری می‌دهد و بر این امت امامت می‌کند و حضرت

عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می‌گزارد».<sup>۲</sup>

- ابن حجر هیثمی مکی، از ابوالحسن آبری، نقل می‌کند:

«اخبار متواتری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که مهدی علیه السلام

ظهور می‌کند و او از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و زمین را از عدل و داد پر

می‌کند».<sup>۳</sup>

ابوالطیب سید محمد صدیق حسین بخاری قنوجی هندی، می‌گوید:

«برخی احادیث حضرت مهدی علیه السلام، صحیح و برخی ضعیف‌اند....

۱. نور الابصار، ص ۱۸۹.

۲. اسعاف الراغبین: حاشیه نور الابصار، ص ۱۵۲.

۳. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۸۰.

میان مسلمانان مشهور است که تاگزیر باید در آخر الزمان مردی از اهل بیت پیامبر علیه السلام ظهور کند و بر همه ممالک اسلامی مستولی گردد و او «مهدی علیه السلام» نام دارد و پس از ظهورش، «دجال» می آید و بنابر روایات، خروج دجال از نشانه‌های قیامت است و حضرت عیسی علیه السلام پس از ظهور او از آسمان فرود می آید و برای قتل دجال به او کمک می کند و با همراهش نازل می شود و او را در کشتن دجال یاری می دهد و هنگام ادای نماز صبح به او اقتدا می کند و پشت سرش نماز می گزارد... و روایات مربوط به دجال و نزول حضرت عیسی علیه السلام به حدّ تواتر است.<sup>۱</sup>

شیخ منصور علی ناصف، از دانشمندان مشهور دانشگاه الازهر مصر و نویسنده کتاب «التاج الجامع للاصول» در کتاب مشهورش، احادیث قابل اطمینان کتب حدیث اهل سنت را گردآورده است و شش نفر از دانشمندان برجسته مصر بر آن تقریظ نوشته‌اند و آن را با شرحی به نام «غایة المأمول» برای بیان و توضیح احادیث همراه کرده است. او می نویسد:

«میان دانشمندان امروز و گذشته اهل تسنن، مشهور است که سرانجام بناید در آخر الزمان مردی از اهل بیت پیامبر علیه السلام به نام مهدی علیه السلام ظهور کند. او بر کشورهای اسلامی مسلط می شود و مسلمانان از او پیروی می کنند. مهدی علیه السلام میان آنان به عدالت رفتار

۱. الاذاعة لماكن وما يكون بين يدي الساعة، ص ۵۲ و ص ۱۲۶.

می‌کند و دین اسلام را تأیید می‌بخشد.

کسانی که همه احادیث مهدی علیه السلام را ضعیف شمرده‌اند - مانند ابن خلدون - راه خطا پیموده‌اند و این حدیث که ابن خلدون نقل کرده است که «مهدی همان عیسی بن مریم است»، ضعیف است؛ چنان که بیهقی و حاکم نیشابوری و دیگران، بر این حقیقت تصریح کرده‌اند.

منصور علی ناصف پس از اشاره به کتاب «شوکانی»، عالم مشهور اهل سنت، درباره تواتر احادیث مربوط به مهدی علیه السلام و خروج دجال و بازگشت حضرت عیسی چنین می‌گوید:

«هَذَا يَكْفِي لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ ذَرَّةٌ مِنْ اِيْمَانٍ وَ قَلِيْلٌ مِنْ اِنْصَافٍ»<sup>۱</sup> «این مقدار برای کسی که ذره‌ای از ایمان و کمی از انصاف دارد کافی است». و هابیان نیز، که از تندروترین گروه‌های اهل تسنن به شمار می‌روند «مهدویت» و تواتر احادیث مربوط به حضرت مهدی علیه السلام را پذیرفته‌اند و با دیگر مسلمانان همراه شده‌اند و به طور جدی از آن دفاع می‌کنند و آن را از عقاید قطعی و مسلم اسلامی می‌دانند.

### سندی تاریخی و مدرک زنده

برای این که گفتار پیشین ما روشن گردد و درستی‌اش آشکار شود، بیانیه مهمی را می‌آوریم که «رابطة العالم الاسلامی»، مرکز مهم دینی و هابیان در پاسخ به شخصی مسلمان از کشور کنیا صادر کرده است:

۱. التاج الجامع للاصول، ج ۵: ص ۳۴۱ و ۳۶۰.

پس از ادای سلام.

«مهدی»، محمد بن عبدالله حسنی و علوی و فاطمی است و او مهدی موعود منتظر است. هنگام ظهورش، آخر الزمان، و ظهور او از نشانه‌های قیامت است. از غرب ظاهر می‌شود و در حجاز، مکه مکرمه، میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. هنگامی که کفر، ظلم و فساد، جهان را فراگیرد، ظهور می‌کند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند؛ همان گونه که از جور و ستم پر شده باشد. بر همه جهان حکومت خواهد کرد و همه جهانیان در برابر او سر تعظیم فرود خواهند آورد و همگی تسلیم وی خواهند شد، یا به میل و دلخواه و یا بانببرد.

او همه زمین را مالک خواهد شد و حضرت عیسی علیه السلام پس از ظهور او از آسمان خواهد آمد و دجال را می‌کشد و یا همراه با ظهورش از آسمان فرود می‌آید و حضرت مهدی علیه السلام را برای کشتن دجال بر در دروازه «لد» در سرزمین فلسطین یاری می‌دهد.

مهدی علیه السلام و افسین خلیفه از خلفای راشدین دوازده گانه است که پیامبر از آنها خبر داده است و این خبر در صحاح اهل سنت آمده است. احادیث مربوط به مهدی علیه السلام را بسیاری از صحابه از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که از آنانند:

عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب علیه السلام و طلحة بن عبدالله و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن عباس و عمار یاسر و عبدالله بن مسعود و ابوسعید خدری و ثوبان و قره بن اساس مزنی و عبدالله بن



حارث و ابوهریره و حذیفه بن یمان و جابر بن عبدالله و ابوامامه و جابر بن ماجد و عبدالله بن عمر و انس بن مالک و عمر بن حصین و ام سلمه. اینان بیست نفر از کسانی اند که روایات مربوط به مهدی علیه السلام را نقل کرده‌اند و افراد بسیار دیگری نیز هستند. سخنان فراوانی از خود صحابه نقل شده است که به ظهور حضرت مهدی علیه السلام تصریح کرده‌اند. این سخنان را نیز می‌توان در کنار روایات پیامبر جای داد؛ زیرا موضوع ظهور مهدی علیه السلام از موضوع‌هایی نیست که بتوان در آن اجتهاد کرد.

روایات پیامبر صلی الله علیه و آله که از ظهور مهدی منتظر علیه السلام سخن می‌گویند و آنچه صحابه با اعتماد به گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده‌اند - و همین گواهی آنان نیز در حکم حدیث است - در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از سنن و معاجم و مسانید آمده است و از آن جمله است: سنن ابو داوود و سنن ترمذی و سنن ابن ماجه و سنن ابی عمرو الدانی و مسند احمد و ابن یعلی و ابزار و صحیح حاکم و معاجم طبرانی و روبانی و دار قطنی و همچنین، ابونعیم در کتاب «اخبار المهدی» و خطیب در «تاریخ بغداد» و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» و... از این روایات و سخنان یاد کرده‌اند. و برخی از دانشمندان مسلمان درباره مهدی علیه السلام کتاب‌های ویژه‌ای نوشته‌اند که از آن جمله است:

ابونعیم در کتاب «اخبار المهدی» و ابن حجر هیثمی در کتاب «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر» و شوکانی در کتاب «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح» و ادریس

عراقی مغربی در کتاب «المهدی» و ابوالعبّاس بن عبدالمؤمن المغربی در کتاب «الوهم المکنون فی الردّ علی ابن خلدون» و واپسین کسی که در این باره بحث مشروحی نگاشته، مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره مجله دانشگاه بدین موضوع پرداخته است.

شماری از بزرگان و دانشمندان متقدم و متأخر نیز در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث مربوط به مهدی علیه السلام متواتر است. از آن جمله است: سخاوی در کتاب «فتح المغیث» و محمد بن احمد سفارینی در کتاب «شرح العقیده» و ابوالحسن آبری در کتاب «مناقب الشافعی» و ابن تیمیة در کتاب فتاویش و سیوطی در کتاب «حاوی» و ادریس عراقی در تالیفی که درباره «مهدی» دارد و شوکانی در کتاب «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح» و محمد بن جعفر کنانی در «نظم المتناثر فی الحدیث المتواتر» و ابوالعبّاس بن عبدالمؤمن در کتاب «الوهم المکنون من کلام ابن خلدون».

در این میان، تنها ابن خلدون است که احادیث مربوط به مهدی علیه السلام را با استناد به حدیثی ساختگی و بی‌اساس رد کرده است که می‌گوید: «لا مهدی الا عیسی». [مهدی کسی جز عیسی نیست]. ولی بزرگان و پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده‌اند و به خصوص، ابن عبدالمؤمن که در ردّ گفتار او کتاب ویژه‌ای به نام «الوهم المکنون من کلام ابن خلدون» نوشته است و این کتاب سی سال قبل، در غرب منتشر شده است. حافظان و بزرگان و دانشمندان علم حدیث نیز تصریح کرده‌اند که احادیث مربوط به مهدی علیه السلام شامل احادیث

«صحیح» و «حسن» است و مجموع آنها متواتر و صحّت آنها قطعی است. بنابراین، ایمان به ظهور مهدی علیه السلام بر هر مسلمانی واجب است و جزء عقاید اهل سنت و جماعت است و جز نادانان و ناآگاهان از اسلام و بدعت گزاران، کسی منکر آن نیست.<sup>۱</sup>

### توضیح

این بیانیه چنان صریح و گویا و روشن و آشکار است که نیازی به توضیح ندارد؛ زیرا مدارک لازم را چنان گردآورده است که هیچ کس را یارای انکار آن نیست.

تنها تفاوت مهمی که بیانیه با باورهای شیعه دارد، این است که در آن نام پدر حضرت مهدی علیه السلام عبدالله ذکر شده است در حالی که در کتب شیعه، نام پدر آن حضرت «امام حسن عسکری علیه السلام» است و سرچشمه این اختلاف آن است که در برخی روایات اهل سنت، مانند روایتی که ابوداؤد در کتاب «سنن» از پیغمبر صلی الله علیه و آله اکرم نقل کرده است، جمله «إِسْمُهُ إِسْمِي وَإِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُ أَبِي» [نام پدرش نام پدر من است] آمده است. قراین نشان می دهد که این جمله در اصل «اسم ابیه اسم ابنی» بوده است و منظور از «ابنی» همانا امام حسن مجتبی علیه السلام است و بر اثر خطای در نقطه گذاری، اشتباه پیش آمده است. این احتمال را گنجی شافعی نیز در کتاب «البيان في اخبار صاحب الزمان» تایید کرده است.

۱. به آخر کتاب «البيان» گنجی شافعی، که همراه با «احادیث المهدی من مسند احمد بن حنبل» توسط مؤسسه نشر اسلامی در قم چاپ شده است، مراجعه کنید.

در این باره، دانشمندان و نویسندگان مسلمان، از شیعه و سنی، سخن بسیار گفته‌اند و ما را نیازی به ذکر سخنان آنها نیست. به هر سان، آن جمله درباره پدر حضرت مهدی علیه السلام در بیانیۀ علمای حجاز و در برخی روایات اهل سنت قابل اعتماد نیست به چند دلیل که در زیر می‌آید:

**اول:** در بیشتر روایات و کتب معتبر اهل سنت این جمله وجود ندارد.

**دوم:** در روایت مشهور ابن ابی لیلی آمده است:

«إِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُ ابْنِي» یعنی: نام او نام من، و نام پدرش، نام فرزند من است، که منظور از «فرزند من» امام حسن مجتبی علیه السلام است.

**سوم:** در روایات قطعی و متواتر اهل بیت علیهم السلام گواهی می‌دهند که نام پدر حضرت مهدی علیه السلام «حسن علیه السلام» است.

**چهارم:** در برخی روایات اهل سنت نیز تصریح شده است که مهدی علیه السلام موعود اسلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و برخی از بزرگان آنها، مانند محمد بن یوسف گنجی، در کتاب «البيان» و عبدالوهاب شعرانی در کتاب «یواقیت و جواهر» (مبحث ۶۵) و محمد بن طلحة شافعی در کتاب «مطالب السئوال» و ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمة»، این معنا را تأیید کرده‌اند.

**پنجم:** نام پدر حضرت مهدی علیه السلام که در بیانیۀ علمی حجاز «عبدالله» است، به ظاهر مدرک و مستندش همان جمله اخیر روایت ابوداؤد است که نقل آن منحصر به ابوداؤد و راوی اش نیز «زائده» است. بنا بر نوشته گنجی شافعی، وی در حدیث تصرّف می‌کرده و به آن می‌افزوده است و حدیثی که او واسطه نقل آن باشد، بی اعتبار است.



کرمین دسر پیش تو در مزی بیان کنم

پیلاب خون، ز دیده مردم روان کنم

عارف هزار نغمه بر آرد، ز لبی خودی

گر گفته ای از شرح حالت بیان کنم

غزل شکرانی



فصل چہارم

نور علی نور

### پیمان نور

از داستانهای شگفت‌انگیز تاریخ، ماجرای ازدواج شاهزاده روم و امام یازدهم شیعیان علیه السلام است که در کتاب‌های روایی و تاریخی آن را چنین نقل کرده‌اند:

بشر بن سلیمان نخاس، از نسل ابویوب انصاری و از اصحاب و ارادتمندان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام که پیشه‌اش خرید و فروش غلام و کنیز بود، می‌گوید:

سرورم، امام هادی علیه السلام احکام و مسایل خرید و فروش بردگان را به من آموخته بود و من نیز معمولاً بی‌اجازه ایشان معامله نمی‌کردم و در موارد شبهه‌ناک و مشکوک احتیاط می‌کردم تا جایی که آسان می‌توانستم موارد حلال را از شبهه‌ناک جدا کنم. شبی در خانه‌ام نشسته بودم. در خانه را زدند. بی‌اختیار و شتابان به سوی در رفتم و آن را باز کردم. کافور، خادم و فرستاده حضرت هادی علیه السلام بود که مرا به حضور ایشان فرا می‌خواند.

شتابان لباس بر تن کردم و خدمت آن حضرت مشرف شدم.

حضرت با فرزندش امام عسکری علیه السلام و خواهر بزرگوارش حکیمه خاتون علیها السلام که پشت پرده نشسته بودند، مشغول گفت و گو بود. رو به من کرد و فرمود:

بشر! تو از نسل انصاری و محبت و مودت ما همیشه در دل‌های شما بوده است و آن را به فرزندان خویش می‌رسانید. وقت آن رسیده است که رازی را با تو در میان بگذارم و تو را در پی کار مهمی بفرستم و با این فضیلت ویژه چنان تو را گرامی بدارم که گوی سبقت از دیگر شیعیان بریایی. آن‌گاه دست بر قلم برد و نامه‌ای به زبان رومی نوشت و آن را مهر کرد و کیسه‌ای به من داد که در آن دویست و بیست دینار بود و فرمود:

این را بگیر و طوری به سوی بغداد حرکت کن که پیش از ظهر فلان روز در گذرگاه فرات باشی. وقتی قایق‌های حامل بردگان به آنجا رسید و کنیزان را پیاده کردند، خواهی دید که بیشتر خریداران کسانی هستند که از طرف فرماندهان عباسی به این کار مأمور شده‌اند و در میانشان به ندرت جوانان عرب دیده می‌شوند. از دور مواظب عمرو بن زید باش، تا وقتی که کنیزی این چنینی را که لباسی از حریر نو و درشت بافت و خوش‌رنگ پوشیده است برای فروش عرضه کند. کنیز به کسی اجازه نمی‌دهد از چهره‌اش نقاب بردارد یا جامه از تنش کنار زده، اندامش را لمس کند. برده‌فروش در صدد آزارش برمی‌آید و او هم چیزی به زبان رومی می‌گوید که از حال خود شکوه می‌کند و او را از کشف حجاب خود بر حذر می‌دارد.



آن‌گاه یکی از خریداران بانگ می‌زند که من این کنیز را به سیصد می‌خرم و عفت و پاکدامنی‌اش موجب رغبت شدید من به او شده است. کنیز هم به زبان عربی به او می‌گوید: «اگر لباس حضرت سلیمان درپوشی و بر تخت شاهنشاهی تکیه دهی، به تو رغبتی نخواهم داشت! بی‌خود مالت را به هدر نده.»

برده‌فروش یا در ماندگی به او می‌گوید: «چه می‌شود کرد؟! بالاخره که باید فروخته شوی.» او هم جواب می‌دهد: «شتاب نکن. باید خریداری بیاید که دلم به او رضا دهد و به صدق و امانتداری‌اش اطمینان پیدا کنم.»

در این هنگام، به سوی عمرو برو و به او بگو که نامه دلگرم‌کننده‌ای از بزرگ‌زاده‌ای آورده‌ام که به زبان رومی نوشته و از کرم و وفا و خرد و سخای خود سخن گفته است. این نامه را به کنیز بده تا بخواند و صفات نویسنده را از میان سطور آن بجوید. اگر نویسنده را پسندید و تو هم قبول کردی، من از طرف نویسنده وکالت دارم که کنیز را از تو بخرم. باری، بشر به وقت مقرر به آنجا رفت و دید که هر چه حضرت فرموده بود، اتفاق می‌افتد و او هم دستورها را مو به مو اجرا کرد. چشم کنیز که به نامه افتاد، بی‌اختیار اشک از چشمانش جاری شد و به شدت گریست و به عمرو گفت که اگر او را به نویسنده نامه نفروشد، خود را می‌کشد.

آن‌گاه بشر با عمرو درباره بهای کنیز سخن گفت و سرانجام بر سر همان دو بیست و بیست دینار به توافق رسیدند و بشر همراه آن بانو، که

اینک شاد و خندان بود، راهی بغداد شد.

در راه چیزی که برای بشر مایه شگفتی و حیرت بود، بی قراری بانو بود. هر کس او را می دید، بی درنگ در می یافت که چقدر شاد و خوشحال است. مرتب نامه امام هادی علیه السلام را پیرون می آورد و می بوسید و بر سر و صورت خود می گذاشت. سرانجام، بشر به بانو گفت: «چگونه نامه ای را می بوسی که نه صاحبش را می شناسی و نه او را دیده ای؟» بانو پاسخ داد: «تو از شناخت جایگاه و مقام فرزندان پیامبران ناتوانی. اما اگر می خواهی حقیقت را دریابی، خوب گوش کن. ببین چه می گویم.» و آن گاه ماجرای خویش را باز گفت:

من ملیکه، دختر یشوعا، پسر قیصر روم، مادرم از تبار حواریون است و نسب ما به شمعون، وصی حضرت عیسی علیه السلام می رسد. سیزده ساله بودم که پدر بزرگم، قیصر، تصمیم گرفت مرا به عقد برادرزاده اش درآورد. سیصد کشیش و راهب، که همگی از نسل حواریون بودند و هفتصد کشیش ذی نفوذ دیگر و چهار هزار فرمانده سپاه و امیر لشکر و رؤسای قبایل به مجلس عقد فراخوانده شدند. تختی بر فراز چهل پایه گذاردند که مرصع و مزین به انواع جواهرات بود.

آن روز، برادرزاده قیصر بر تخت نشست و صلیب ها را پیرامونش گرداندند و اسقف ها همگی برای تعظیم و احترام از جا برخاستند و انجیل ها را گشودند و خود را مهیای اجرای مراسم ازدواج کردند. ناگهان همه صلیب ها به زمین افتاد و چنان پایه های تخت به لرزه درآمد و فرو ریخت که آن جوانک بیچاره به زمین افتاد و بیهوش شد.

کشیشان همگی ترسیدند و رنگ از رخسارشان پرید و رعشه بر اندامشان افتاد. بزرگ آنان به قیصر گفت که این حوادث، از نابودی مسیحیت و امپراتوری شما حکایت می‌کند. ما را از اجرای مراسم معاف کن. قیصر خود نیز ماجرا را به فال بد گرفت و به شدت غمگین شد. به کشیشان گفت: «پایه‌ها را بر پا کنید و صلیب‌ها را برافرازید تا برادر این بیچاره را بیاورم و او با دخترم ازدواج کند». ولی چون او نیز آمد، همان اتفاقها تکرار شدند. همه وحشتناک و هراسان مجلس را ترک کردند و پدر بزرگم، که افسردگی همه وجودش را فرا گرفته بود، به حرم سرارفت و پرده‌ها را بینداخت و تا مدتی کسی را نزد خود نپذیرفت.

آن شب، در خواب دیدم که حضرت مسیح علیه السلام، همراه شمعون و جمعی از حواریون به کاخ پدر بزرگم آمده‌اند و منبری نورانی برپا کرده‌اند که سر به فلک می‌کشد. منبر را همان جا گذاشته بودند، که تخت قرار گرفته بود. پس از آنان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله به همراه وصی و داماد خود و جمعی از فرزندان به صحنه آمدند. حضرت عیسی علیه السلام هم به استقبال آن حضرت شتافت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در آغوش کشید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به حضرت مسیح علیه السلام کرد، فرمود: «روح الله! آمده‌ام از شمعون، ملیکه را خواستگاری کنم». و به ابو محمد، فرزند نویسنده این نامه، اشاره کرد.

حضرت عیسی علیه السلام با افتخار به شمعون نگریست و گفت: «شمعون! شرافت و فضیلت به تو رو کرده است. نسب خود را با نسب حضرت

ختمی مرتبت بییوند». و شمعون با احترام گفت: «اطاعت!» حضرت رسول صلی الله علیه و آله به بالای منبر رفت و با خطبه‌ای مرا به همسری فرزند خود درآورد. با توجه به جنگ و نزاع‌های میان روم و مسلمانان جرأت نکردم خوابم را با کسی در میان بگذارم، ولی از آنجا که سخت عاشق ابو محمد علیه السلام شده بودم، اشتهایم کور شد و دیگر نتوانستم چیزی بخورم و این غذا نخوردن‌ها مرا از پای درآورد و بیمار شدم. پدر بزرگم می‌پنداشت که بیماری من برای ماجرای آن روز است. همه پزشکان رومی را فراخواند که مرا درمان کنند، ولی هیچ کدام کاری از پیش نبردند.

بیچاره غم و غصه‌اش بیشتر شده بود و برای محبت به من و شاید برای این که احساس می‌کرد قرار است بمیرم، با مهربانی به من گفت: «عزیزم! چه آرزویی داری که برایت برآورم؟»

گفتم: «من که امید چندانی به بهبود خود ندارم، ولی اگر شما لطف کنید و مسلمانانی را که در زندان‌ها اسیرند آزاد کنی و یا دست از شکنجه آنها برداری، شاید حضرت مسیح علیه السلام و مادرش مریم علیها السلام، رحمی به من کنند و نعمت سلامتی را برگردانند.»

پدر بزرگ که علاقه بسیاری به من داشت، خواسته‌ام را برآورد و من هم به زحمت سعی کردم خود را سالم‌تر نشان دهم و اندکی غذا خوردم. وقتی پدر بزرگم دید که حالم بهتر شده است، بیه اسیران مسلمان بیشتر محبت کرد.

چهارده شب از خواب اولی گذشته بود که خوابی دیگر دیدم. در

عالم رؤیا بانوی دو جهان، فاطمه علیها السلام را دیدم که حضرت مریم علیها السلام و هزاران خادم بهشتی همراه ایشان بودند و قدم رنجه کرده، و به دیدار من آمدند.

حضرت مریم علیها السلام با محبت به من نگاه کرده، فرمود: «این خانم سرور زنان دو جهان و مادر شوهرت، ابو محمد، است».

فرصت را غنیمت شمردم و به دامن ایشان افتاده، گریستم و از این که ابو محمد علیها السلام به دیدارم نمی آید، شکایت کردم.

به من جواب داد: «تا وقتی تو مشرکی، پسرم ابو محمد به دیدارت نمی آید. خواهرم مریم نیز از آیینی که تو پیش گرفته‌ای، بیزار است. اگر به راستی طالب رضایت خدا و مسیح و مریمی و مشتاق دیدار ابو محمد، بگو: اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمداً رسول الله».

وقتی شهادتین بر زبانم جاری شد، به من مرحمت کرد و مرا به سینه خود گرفت و شادم کرد و سپس فرمود: «منتظر باش که از این به بعد ابو محمد را می فرستم که به دیدارت بیاید».

از خواب بیدار شدم و از آن پس، برای دیدار ابو محمد علیها السلام لحظه شماری می کردم و به دور از چشم و گوش نامحرمان با خود می گفتم: «وای که چقدر شوق دیدار ابو محمد علیها السلام را دارم».

شب بعد، او را در خواب دیدم و به او عرض کردم: «محبوب من! در دلم خانه کرده‌ای و وجودم سرشار از عشق تو است به حدی که چیزی نمانده، جان دهم، ولی توبه من جفا می کنی و در این مدت حتی یک بار به دیدن من نیامده‌ای».

پاسخ داد: «این تأخیر من به دلیل شرک تو بود. اینک که مسلمان شده‌ای تا وقتی که به هم برسیم، هر شب به دیدارت خواهم آمد.»  
 بشر که به شدت از شنیدن این جریان متحیر شده بود، گفت: «پس چگونه اسیر شدی و سر از بازار برده‌فروشان در آوردی؟» بانو پاسخ داد:  
 یکی از شب‌ها ابو محمد علیه السلام به من فرمود که فلان روز پدر بزرگت لشکری برای جنگیدن با مسلمانان گسیل می‌دارد و خود او نیز به دنبال لشکر راه می‌افتد. تو به طور ناشناس بسان خدمتکاران، همراه دیگر زنان از فلان مسیر به آنها پیوند.

فرمان ایشان را سر نهادم و گام به راه، که ناگهان در میانه راه پیشتازان سپاه اسلام به ما حمله آوردند و ما را اسیر کردند و از آن‌گاه تا کنون، جز تو که ماجرای خود را برایت گفته‌ام، احدی نفهمیده که من نوه قیصر روم هستم.

کسی که مرا اسیر کرده بود، از من نامم را پرسید و من هم گفتم: نامم ترگس است. بشر پرسید: چگونه است که به این صراحت و خوبی با لهجه عربی سخن می‌گویی؟

بانو پاسخ داد: پدر بزرگم خیلی مایل بود که آداب و رسوم اقوام و ملل مختلف را بیاموزم و به همین دلیل به یکی از زنانی که مترجم شخصی او بود، دستور داد که هر صبح و شام نزد من آمده، به من عربی بیاموزد و این‌گونه بود که عربی آموختم و اینک به این آسانی می‌توانم عربی سخن گویم.

سرانجام بشر، بانو را به سامرا و نزد امام هادی علیه السلام برد. حضرت به

نرجس خاتون علیها السلام فرمود: «عزت اسلام و ذلت نصارا و شرافت خاندان عصمت و طهارت را چگونه دیدی؟»

پاسخ داد: «ای زاده پیامبر! چه بگویم درباره چیزی که خود بهتر از من از آن خبر داریدا!»

حضرت فرمود: «اگر بخواهم تو را با هدیه ای گرامی بدارم، چه چیز را بیشتر می پسندی؟ ده هزار دینار طلا یا مژده ای که شرف جاودانه به همراه دارد؟»

بانو گفت: «به مال دنیا رغبتی ندارم و از مژده بیشتر خرسند خواهم شد.»

حضرت فرمود: «تو را به فرزندی مژده می دهم که شرق و غرب عالم تحت سلطه اش درمی آیند و گیتی را چون از ظلم و جور پیر می شود، از عدل و قسط آکنده می سازد.»

بانو پرسید: «پدرش کیست؟»

حضرت پاسخ داد: «همو که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در فلان شب از فلان ماه از فلان سال تو را برایش خواستگاری کرد.»

پرسید: «از حضرت مسیح علیه السلام و وصی او؟»

فرمود: «آری. آنها تو را به عقد که درآوردند؟»

عرضه داشت: «فرزند عزیز شما ابو محمد علیه السلام»

فرمود: «او را می شناسی؟»

گفت: «چگونه او را نشناسم؟! از آن شب که به دست بانوی

عالمین علیها السلام به اسلام مشرف گشته ام، هر شب او را دیده ام.»

پس از این گفت و گو حضرت رو به کافور، خدمتکار خود، کرد و فرمود که به خواهرم حکیمه بگو بیاید. حکیمه خاتون که آمد، حضرت فرمود: «این همان بانو است که درباره اش سخن می گفتیم». او نیز بانو را مدتی طولانی به گرمی و محبت در آغوش خود فشرد. آن گاه حضرت فرمود: «ای دختر پیامبر! او را به خانه ببر و فرائض و سنن اسلام را به او بیاموز که او همسر ابو محمد علیه السلام و مادر حضرت قائم علیه السلام است».<sup>۱</sup>

پس از آن که حضرت نرجس علیها السلام نزد حکیمه خاتون آداب و سنن اسلام را آموخت، زیر سایه پرمهر و لطف امام حسن عسکری علیه السلام گذران عمر می کرد. یک شب امام یازدهم علیه السلام کسی را نزد حضرت حکیمه فرستاد و پیغام داد: «عمه جان! برای افطار نزد ما بمان. شب نیمه شعبان است؛ همان شبی که خداوند متعال حجّتش را بر زمین نمایان می کند».

حکیمه خاتون پیش امام آمد و با تعجب پرسید: «مادرش کیست؟»  
امام فرمود: «نرجس است».

حکیمه خاتون با شگفتی گفت: «من که اثر بارداری در او نمی بینم!»  
امام فرمود: درست است، ولی مطلب همان است که گفتیم».

۱. الغیبة شیخ طوسی، صص ۱۲۸-۱۲۴؛ کمال الدین، ج ۲، صص ۴۲۳-۴۱۷؛ دلائل الإمامة، صص ۲۶۷-۲۶۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، صص ۴۴۰ و ۴۴۱؛ روضة الواعظین، ج ۱، صص ۲۵۵-۲۵۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، صص ۳۶۵-۳۶۳ و ۴۰۸ و ۴۰۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۰-۶؛ الزام الناصب، ج ۱، صص ۳۱۷-۳۱۲؛ منتخب الاثر، ج ۲، صص ۴۱۶-۴۰۹.



حکیمه نزد حضرت نرجس علیها السلام رفت و نشست و گفت: «دخترم! امشب خداوند به تو فرزندی عطا می کند که سرور دو جهان خواهد شد.» نرجس خاتون علیها السلام با شرمساری گفت: «من که در خود اثری نمی بینم.»

### طلوع نور

آنچه در زیر می آید، روایتی است از ماجرای شیرین طلوع نور و به دنیا آمدن کسی که سراسر جهان را به وجود پاک و نورانی خویش روشنایی می بخشید. و راوی این بخش، عمه گرامی امام عسگری علیها السلام حکیمه خاتون است:

نماز عشا را خواندم و افطار کردم و خوابیدم. نیمه شب بود که برخاستم و نماز شب خواندم و نرجس علیها السلام همچنان بدون هیچ درد و ناراحتی خوابیده بود. تعقیبات را نیز انجام دادم و خوابیدم. مرتبه بعد که بیدار شدم، او هنوز خواب بود. پس از مدتی از خواب بیدار شد و نماز شب را به جا آورد و به استراحت مشغول شد.

از اتاق بیرون رفتم تا ببینم صبح شده یا نه. فجر سپیده نخستین نمایان شده بود، ولی نرجس علیها السلام هنوز خوابیده بود. به دلم شک و تردید افتاد که چگونه این زن امشب بچه دار می شود در حالی که دارد صبح طلوع می کند؟! چیزی به زبان نیاورده بودم ولی صدای امام عسگری علیها السلام از اتاق برآمد که: «عمه! شتاب مکن به زودی این امر تحقق می یابد.» نشستم و سوره های سجده و یس را تلاوت کردم. ناگهان نرجس علیها السلام نگران و هراسان از خواب پرید. به سوی من شتافتم و

گفتم: «در پناه خدا، سلامت باشی! آیا احساس خاصی داری؟» گفت:  
«آری، عمّه جان!»

گفتم: «بر خود مسلط باش و آرامشت را حفظ کن که این همان  
وعدۀ الهی است که پیش از این به تو نویدش را داده بودند.»

امام علیه السلام از همان اتاق بانگ زد: «عمّه جان! برایش سوره قدر بخوان.»  
سوره را که آغاز کردم، کودک نیز در شکم مادر همراهی ام کرد،  
ناگهان احساس کردم میان من و ترجس پرده‌ای حایل شده. دیگر او را  
ندیدم. این حالت خیلی طول نکشید، اما وقتی دوباره او را دیدم،  
حجّت خدا نیز با او بود. در حالی که به سجده افتاده بود.

محو تماشای طفل سراسر نور بودم که امام عسکری علیه السلام مرا خطاب  
کرد: «عمّه جان! پسر مرا بیاور.» نور سیده را نزد پدرش بردم. او را در  
آغوش گرفت و زبان مبارکش را در کام نوزاد نهاد و دست پر مهر و  
عطوفت خود را به سر و صورت و بدنش کشید و فرمود: «پسر! سخن  
بگو.» و او هم به وحدانیت خداوند متعال و نبوت حضرت ختمی  
مرتب و امامت و ولایت پدران بزرگوارش شهادت داد. سپس گفت:  
«خداوندا! بر وعدۀ نصرتی که به من عطا کرده‌ای، جامۀ واقعیت  
بپوشان و امر خود را به اتمام برسان و سروری ام را استوار ساز و جهان  
را با من از عدل و قسط پر کن.»

آنگاه امام عسکری علیه السلام فرمود: عمّه جان او را نزد مادرش ببر تا که او  
را تحیت گوید و سپس او را به من بازگردان.

فردای آن روز برای عرض سلام و ارادت به خانۀ حضرت رفتم. جامه

را از گهواره کنار زدم. مولای کوچک خود را ندیدم. به حضرتش عرض کردم: «فدایتان شوم! سرورم کجاست؟»

فرمود: «او را به کسی سپردم که مادر موسی طفل خود را به او سپرد.»  
روز هفتم دوباره به خانه امام رفتم و سلام کردم. حضرت فرمود:  
«فرزندم را پیش من بیاور.»

سرورم را، که در پارچه‌ای پیچیده بودند، پیش امام بردم. این بار نیز مانند بار پیش زبان در دهان کودک نهاد و گویی شیر و غسل به او می‌نوشاند و باز او را امر به تکلم فرمود.

ایشان مانند مرتبه پیشین شهادت داده و پس از نام پدر بزرگوارشان این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنُتَمِّكُنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾ ۱-۲

ميلاد حضرت مهدی علیه السلام در پگاه جمعه پانزدهم شعبان ۲۵۵ هجری قمری، مصادف با دوازدهم مرداد ۲۴۸ هجری شمسی و بیست و نهم جولای ۸۶۹ میلادی رخ داده است.

تا سال ۲۶۰ هجری قمری که امام یازدهم علیه السلام شربت شهادت نوشید،

۱. سوره قصص (۲۸)، آیه‌های ۵ و ۶.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۴؛ اعلام الوری، ص ۳۹۴؛ البرهان، ج ۳، ص ۲۱۸؛ منتخب الاثر، ج ۲، صص ۳۹۶-۳۹۴؛ الزام الناصب، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۱۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۴-۱۲.

کسانی بسیار به بهانه‌های مختلف یا از تولد حضرت مهدی علیه السلام باخبر گشته‌اند و یا توفیق دیدار آن عزیز بی‌همتای نصیبشان شده است. از آن جمله است احمد بن اسحاق بن سعد بن مالک بن احوص اشعری، از شخصیت‌های معروف قم و وکیل امام حسن عسکری علیه السلام در آن سامان که می‌گوید:

پیش امام حسن عسکری علیه السلام رفتم که از جانشین خویش آگاهم سازد. هنوز چیزی نگفته بودم که فرمود:

«احمد بن اسحاق! خدای تبارک و تعالی از روزی که آدم را آفرید، تا روزی که قیامت به پا شود، زمین را خالی از حجت نگذاشته و نخواهد گذاشت، بلکه همواره حجت خدا در زمین خواهد بود که خداوند به وسیله او بلاها را از ساکنان زمین دفع کند و به برکتش باران را فرو فرستد و برکات زمین را نمایان سازد.»

گفتم: «امام پس از شما کیست؟ چه کسی جانشین شما است؟»  
 شتابان از جای برخاست و داخل خانه رفت. هنگامی که بیرون آمد، کودکی بر دوش داشت. صورت کودک چون ماه شب چهارده بود و سه ساله به نظر می‌آمد. آن‌گاه خطاب به من فرمود: «احمد بن اسحاق! اگر برای منزلت تو در پیش احدیت و محبت‌های پروردگارم نبود، پسرم را به تو نشان نمی‌دادم.»

عرضه داشتم: «آیا نشانه‌ای هست که بیشتر مطمئن شوم و دلم آرامش پذیرد؟» ناگهان فرزند امام، آن حجت خدا به زبان فصیح و

آشکار فرمود:

«احمد بن اسحاق! من تنها بازمانده خدا در زمین هستم، از دشمنان خدا، انتقام خواهم گرفت و پس از دیدن دیگر نشانه مجو».

سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

«احمد بن اسحاق! این امری از امرهای خدا است و سزای از اسرار خدا و غیبتی از غیبت‌های حضرت احدیت است. آنچه به تو ارزانی داشتیم، فراگیر و پوشیده دار و شکر آن به جای آور تا به روز قیامت در مقامات علّیین با ما باشی».<sup>۱</sup>

✽

۱. روزگار رهایی، ج ۱، صص ۱۶۰ و ۱۶۱، نقل شده از بشارة الاسلام، ص ۱۶۷: کشف الغمّة،

ج ۳: الغیبة شیخ طوسی، ص ۱۲۶.



نہ بوسی عشقی از این روزگار می آید

نہ آہ دکشی از این دیار می آید

چو کو دکان دل خود تا به کی فریب دہی؟

غبار خانہ بنیشان، کہ یار می آید

غیر فارا ہے



فصل پنجم

غیبت صغری

و نواب اربعه

### نواب اربعه

امام حسن عسکری علیه السلام در هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در ۲۹ سالگی به شهادت رسید و بدین سان، امامت فرزند موعودشان آغاز گشت و از همین زمان بود که شیعیان برای نخستین بار طعم غیبت را چشیدند. آغاز غیبت صغری مصادف با آغاز امامت حضرت مهدی علیه السلام بود تا مردم آرام آرام با مفهوم تلخ و دردناک غیبت آشنا شده و بتوانند تا آن زمان که به اشتباه خود پی می‌برند و به وظایف خود در برابر امامان آگاه می‌شوند، همچنان دیندار بمانند. در دوران غیبت صغری چهار نایب خاص عهده‌دار امر و ساطت میان امام علیه السلام و شیعیان بودند. مرحوم شیخ طوسی درباره این نواب با منزلت می‌نویسد: به عقیده ما (امامیه) جمعی از یاران حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیات آن حضرت، فرزندش امام زمان علیه السلام را دیده‌اند، و بعد از وفات حضرت، آنان از اصحاب خاص و نواب امام زمان علیه السلام و رابط میان آن جناب و شیعیان به شما می‌رفته‌اند، و چنان که خواهیم دید، همه آنها معروف و سرشناس بوده‌اند. آنان احکام دین را از وجود اقدس امام زمان علیه السلام



گرفته و در اختیار شیعیان می گذاشتند. سؤالات [کتبی و شفاهی] ایشان را به حضور امام زمان علیه السلام برده و سپس پاسخ را به شیعیان می رسانیدند و همچنین، وجوه شرعی شیعیان را با وکالتی، که از امام داشتند، می گرفتند [و به حضرت تحویل می دادند و یا با اجازه ایشان مصرف می کردند] آنان جمعی بودند که امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیات خود عدالتشان را تأیید فرمود و همه را به عنوان امین امام زمان علیه السلام معرفی کرد و بعد از خود، ناظر املاک و متصدی کارهای خویش گردانید، و آنها را با نام و نسب به مردم معرفی نمود.

اینها، همه دارای عقل، و امانت، وثاقت، و درایت، و فهم و عظمت بودند.<sup>۱</sup>

همان گونه که گفتیم، جریان نمایندگی و نیابت امام زمان علیه السلام دو هدف اساسی را دنبال می کرد که عبارتند از:

**اول:** آماده کردن اذهان عمومی برای غیبت کبری و عادت دادن تدریجی مردم به پنهان زیستی امام علیه السلام. چه بسا غیبت ناگهانی حضرت، موجب انکار مطلق وجود حضرت مهدی علیه السلام و انحراف افکار عمومی می شد.<sup>۲</sup>

**دوم:** رهبری دوستان و طرفداران امام زمان علیه السلام و حفظ مصالح اجتماعی شیعیان در برابر خلأ و کمبودی که از ناحیه عدم حضور امام علیه السلام در اجتماع شیعیان پیدا شده بود. امام زمان علیه السلام توانست به وسیله

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۰۳؛ مهدی موعود علیه السلام، ص ۴۵۸، بنابر نقل زندگانی نواب خاص امام زمان علیه السلام، ص ۹۳.

۲. کما اینکه در آغازین ایام غیبت کبری می توان آن را مشاهده کرد.

آنان رهبری خویش را در جامعه اعمال کند و خسارت‌های ناشی از عدم حضور مستقیم خویش را جبران کند.<sup>۱</sup>

نواب خاص، وظایفی بر عهده داشتند که عبارت بودند از:

اول: پنهان نگه داشتن نام و مکان امام علیه السلام و رفع شک و تردید درباره آن حضرت.

دوم: جلوگیری از به وجود آمدن فرقه‌های انحرافی شیعیان.

سوم: پاسخگویی به پرسش‌های فقهی و مشکلات علمی و عقیدتی.

چهارم: مبارزه با مدعیان دروغین نیابت.

پنجم: اخذ و توزیع اموال متعلق به امام.

ششم: سازماندهی و کلا.

با توجه به وضوح موارد فوق و بی‌نیازی آنها از توضیح، تنها اشاره‌ای به مورد آخر، یعنی سازماندهی و کلا، خواهیم داشت: سیاست تعیین وکیل برای اداره امور نواحی گوناگون و ایجاد ارتباط میان شیعیان و امامان، از روزگار امامان پیشین علیهم السلام در کار بود. در دوران غیبت، تماس مردم با امام زمان علیه السلام قطع گردید و محور ارتباط با امام علیه السلام نایبی بود که امام زمان علیه السلام تعیین می‌کرد.

مناطق شیعه‌نشین تقریباً مشخص بود و بنا به ضرورت، در هر منطقه وکیلی تعیین می‌شد و گاه چند وکیل در مناطق کوچکتر در سرپرستی وکیلی قرار داشتند که امام و بعد از او نواب برای آنها تعیین

۱. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۲۶.

می کردند. این وکلا اموالی را که بابت وجوه می گرفتند، به شیوه‌های گوناگونی به بغداد، نزد نواب می فرستادند و آنها نیز طبق دستور امام علیه السلام در مواردی که لازم بود، به کار می گرفتند.

در مواردی ممکن بود برخی وکلا برای یک بار امام زمان علیه السلام را ملاقات کنند؛ چنان که محمد بن احمد قطان، که از وکیلان ابو جعفر، نایب دوم بود به ملاقات امام علیه السلام نایل آمد.<sup>۱</sup> اما معمولاً آنها تحت نظر نایب خاص امام، انجام وظیفه می کردند. به نقل از احمد بن متیل قمی، ابو جعفر، ده وکیل در بغداد داشته که نزدیک‌ترین آنها به وی حسین بن روح بود.<sup>۲</sup> از دیگر نزدیکان وی جعفر بن احمد بن متیل بود که بسیاری گمانشان بر این بود که وی به جانشینی ابو جعفر خواهد رسید. از روایتی دیگر بر می آید که در برابر اموالی که به وکلا داده می شد، قبوضی از آنان دریافت می کرده‌اند، اما از نایب خاص چنین قبوضی دریافت نمی شد و زمانی که ابو القاسم، حسین بن روح را به جانشینی برگزید، دستور داد که از وی نیز قبوضی نخواهند.<sup>۳</sup> همچنین، وکلای ساکن در اهواز، سامرا، مصر، حجاز، یمن و نیز مناطقی از ایران همچون خراسان، ری و قم بودند که اخبار آنها به صورت جسته و گریخته، ذیل موضوعاتی دیگر در «الغیبه» طوسی و «کمال الدین» صدوق ذکر شده است.<sup>۴</sup>

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۴۴۲.

۲. الغیبه شیخ طوسی، ص ۲۲۵.

۳. الغیبه شیخ طوسی، ص ۳۷۰.

۴. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۳۶.

این چهار نایب بنابر اعتقاد مسلم شیعیان<sup>۱</sup> عبارتند از:

- ابو عمرو، عثمان بن سعید عمروی رضی الله عنه؛

- ابو جعفر، محمد بن عثمان بن سعید عمروی رضی الله عنه؛

- ابو القاسم، حسین بن روح نوبختی رضی الله عنه؛

- ابو الحسن، علی بن محمد سمری رضی الله عنه؛

اینان به نوبت و یکی پس از دیگری عهده‌دار امر نیابت حضرت صاحب الامر علیه السلام شدند و در مدت هفتاد ساله غیبت صغری، واسطه میان امام و شیعیان به شمار می‌رفتند.

اینک به اختصار از زندگانی و ویژگی‌های نواب خاص سخن می‌گوییم و از روایات و احادیث معتبر و گفتار دانشمندان درباره آنان یاد می‌کنیم؛

### نایب نخستین، عثمان بن سعید رضی الله عنه

ابو عمرو عثمان بن سعید از یاران و شاگردان مورد وثوق امام دهم و یازدهم علیهما السلام و مردی جلیل‌القدر و مورد اطمینان بود که از یازده سالگی در محضر امام هادی علیه السلام به خدمتگزاری و آموختن فقه و حدیث و تعالیم اسلامی اشتغال داشته است و شاگرد تربیت یافته ولایت و امامت بوده است. او را با توجه به قبیله، «اسدی» و محل سکونت، «عسکری» و شغل، «سمان» یا «زیات» (روغن فروش) نامیده‌اند.<sup>۲</sup>

۱. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۹۵.

۲. زندگانی نواب خاص، ص ۹۹.

برای روشن تر شدن مقام و منزلت او به گفتار سه امام همامی می‌نگریم که او محضرشان را درک کرده است:

شیخ الطائفة در «الغیبه» می‌نویسد: جمعی از راویان حدیث، از هارون بن موسی تلغکبری برای ما به سند خود از احمد بن اسحاق قمی روایت نموده‌اند که وی گفت: «روزی خدمت حضرت هادی علیه السلام رسیدم، عرض کردم: سرورم! من گاهی سعادت درک حضورتان را دارم و گاهی از این فیض بی‌نصیب می‌مانم و در جایی که هستم همیشه این فیض برایم میسر نمی‌گردد. سخن چه کسی را بپذیرم و از که پیروی کنم؟ فرمود: این ابو عمرو و عثمان بن سعید مردی موثق و امین است؛ آنچه می‌گوید، از من می‌گوید و هر چه به شما می‌رساند، از من می‌رساند!»<sup>۱</sup> از این سخن حضرت می‌توان شدت اعتماد ایشان با عثمان بن سعید را دریافت. در سال ۲۵۴ هجری که آن حضرت شهید شد و امام عسکری علیه السلام به مقام امامت رسید، روزی احمد بن اسحاق پدرا پیشگاه حضرتش رسیده، همان مطلب را پرسید که از پدر ایشان پرسیده بود. باز پاسخ شنید: «این ابو عمرو و عثمان بن سعید مردی موثق و امین است. او هم مورد وثوق امام گذشته بوده و هم نزد من در زمان حیات و ممات موثق است؛ آنچه بگوید، از من می‌گوید و آنچه به شما برساند، از من می‌رساند.»<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۳۵۴.

۲. الغیبة شیخ طوسی، ص ۳۵۴.

امام یازدهم علیه السلام علاوه بر این که ابو عمرو را به مقام وکالت نصب کرد، در حضور چهل نفر از خواص، او را به عنوان نایب اول فرزند خویش تعیین کرد که ماجرای آن از این قرار است:

جعفر بن محمد بن مالک فرازی بزار، از جماعتی شیعه در خبری طولانی و مشهور نقل کرده که همه آنها گفته‌اند: به پیشگاه امام حسن علیه السلام رفتیم تا درباره امام پس از ایشان از حضرتش پرسیم. چهل نفر دیگر غیر از مادر مجلس حضرت بودند. عثمان بن سعید عمروی برخاست و عرض کرد: «یا بن رسول الله! می‌خواهیم چیزی پرسیم که خود، داناترید.» حضرت فرمود: «ای عثمان، بنشین!» آن‌گاه خود با حالتی خشمگین برخاست که بیرون رود. سپس فرمود: «کسی بیرون نرود!» کسی از مانیز بیرون نرفت. پس از لحظه‌ای عثمان بن سعید را فراخواند و او برخاست و ایستاد. حضرت فرمود: «آمده‌اید پرسید امام پس از من کیست؟» عرض کردند: «آری یا بن رسول الله!» در این وقت، جوانی را دیدیم که مانند پاره ماه بود و از هر کس به پدرش امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر شباهت داشت. حضرت فرمود: «پس از من این، امام شما و جانشین من است. از وی پیروی کنید و پراکنده نگردید که در دین خود تباه می‌شوید. بدانید که دیگر او را نخواهید دید تا مدت او کامل شود. پس بپذیرید هر چه عثمان بن سعید از طرف او به شما خبر می‌دهد که او نماینده امام شما است.»<sup>۱</sup> امام حسن عسکری چنان به

عثمان بن سعید اعتماد داشت که خانواده خویش را پیش از شهادت به او سپرد. عثمان در مراسم غسل امام حضور داشت و حضرت را کفن، و خنوط و دفن نمود.

### کرامت‌های نایب نخست

در زمان امام هادی علیه السلام و به ویژه امام عسکری علیه السلام، شیعیان، در برابر ثواب، برای شناخت راستگو از دروغگو با مشاهده و یا حتی درخواست کرامت به حقیقت راه می‌یافتند. ثواب، این روند را دنبال می‌کردند و برای کسانی که دچار شک و تردید می‌شدند، بهترین راهکار به شمار می‌رفت. عثمان بن سعید، چون که نخستین نایب خاص حضرت صاحب علیه السلام بود، بیش از دیگران به ارایه چنین دلایل و شواهدی نیاز داشت.

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» می‌نویسد: محمد بن علی اسود رضی الله عنه گفت سالی از سال‌ها، زنی پارچه‌ای به من داد و گفت: «این را به عثمان بن سعید برسان». من آن را با پارچه‌های بسیاری دیگر همراه خود بردم. چون به بغداد رسیدیم، عثمان بن سعید دستور داد که همه آن را به محمد بن عباس قمی بدهم. من نیز همه را غیر از پارچه آن زن، به وی سپردم. ولی عثمان بن سعید پیام فرستاد که پارچه پیرزن را نیز به وی تسلیم کن. در آن موقع به یاد آوردم که زنی هم پارچه‌ای به من داده است. جست‌وجو کردم، ولی نیافتم. عثمان بن سعید به من فرمود: «غمگین مباش، که به زودی آن را خواهی یافت». سپس آن را پیدا کردم، در حالی که حساب آنچه با من بود، نزد عثمان بن سعید نبود.

### نایب دوم، محمد بن عثمان رضی الله عنه

وقتی نایب اول حضرت مهدی علیه السلام وفات یافت، بیش از دیگران، آن حضرت آزرده و اندوهگین شد و در نامه‌ای به فرزند عثمان، مرگ پدر را تسلیت گفت و او را به جای پدرش منصوب کرد. بخش‌هایی از نامه از این قرار است:

ما از خداییم و بازگشتمان به سوی او است. تسلیم فرمان خدا و به قضای الهی راضی هستیم. پدرت سعادت‌مندانۀ زندگانی کرد و نیکو از جهان دیده بر بست. خدایش رحمت کناد و به اولیا و دوستانان خود ملحق سازد که همواره کوشا بود و در چیزهایی که او را به خدا نزدیک سازد، تلاش فراوان داشت. خداوند تبارک و تعالی رویش را سفید و درخشنده گرداند و لغزش‌هایش را ببخشاید. خداوند به تو اجر جزیل و صبر جمیل عطا کند! ما و شما در این حادثه دچار غم و اندوه شدیم. از جدایی و فراق او احساس تنهایی کردیم. خدایش او را شاد و مسرور گرداند! از کمال سعادتش بود که خدای تبارک و تعالی فرزندی چون تو به او عنایت فرموده است تا در جایش بنشیند و منصب او را بر عهده بگیری و از خدا برایش طلب مغفرت کنی!



امام عسکری علیه السلام سال‌ها پیش‌تر، چنین خبر از نیابتش داده بودند: «گواه باشید که عثمان بن سعید وکیل من است و فرزندش محمد بن عثمان وکیل فرزند من مهدی شما است».

محمد بن عثمان علی‌رغم مخالفت‌هایی که مدعیان دروغین نیابت، با وی کردند و فشارهایی که خلفای آن دوران وارد می‌ساختند، توانست وظایف نیابت ولی عصر علیه السلام را به نیکی انجام دهد و نگذاشت غلات با ترندهای دروغین، شیعیان را متوجه خود سازند و نیابت او را متزلزل کنند. دوستان ائمه علیهم السلام هیچ‌گاه درباره نیابت و وثاقت او دچار شک و تردید نشدند.

نایب دوم بیشترین مدت را در سمت نمایندگی امام زمان علیه السلام به خود اختصاص داده و حدود چهل سال نایب و رابط امام علیه السلام و شیعیان بوده و از این رو، توفیق یافت پاسخ مشکلات و مسایل فقهی، کلامی، اجتماعی و... بیشتری را از محضر مبارک امام زمان علیه السلام دریافت کرده و در اختیار مردم قرار دهد.<sup>۱</sup>

جایگاه ویژه او در خاندان ولایت و نبوت چیزی نیست که نزد شیعیان، نیازمند دلیل و برهان باشد و جلالت و عظمت وی از مسلمات تاریخ شیعه است. لیکن برای روشن‌تر شدن موضوع به گفتاری از حضرت صاحب علیه السلام می‌نگریم که البته اینها غیر از نامه‌ای است که آن حضرت پس از وفات پدرش برای تسلیت و نصب وی به جای پدرش نگاشتند.

۱. زندگانی نواب خاص امام زمان علیه السلام، ص ۱۵۴.

محمد بن ابراهیم مهزیار اهوازی می گوید: پس از وفات عثمان بن سعید، توقیعی بدین مضمون برای من صادر شد:

خداوند پسر او را حفظ کند. او در زمان پدرش مورد اعتماد ما بود. خدا از او و پدرش خشنود باشد و روح پدرش را شاد گرداند. پسرش نزد ما مانند او است و در جای وی نشسته است. به امر و دستور ما امر می کند و به سخن ما عمل می کند. خداوند او را تأیید کند. تو هم گفته او را بپذیر و نظر ما را درباره او بدان.

چون به دوران زندگی او به عنوان نایب امام زمان علیه السلام نظر می افکنیم و احادیث نقل شده از ایشان و توقیعات را به دقت بررسی می کنیم، به آسانی پی می بریم که شیعیان در همه بلاد اسلامی، مشکلات کلامی و فقهی و اجتماعی خود را به او می دادند و او نیز به دلیل مرتبط بودن با امام غایب علیه السلام مشکلات را حل می کرد.<sup>۱</sup> این امر تا جایی پیش رفته بود که شیعیان حتی برای حل گرفتاری های شخصی خود توسط حضرت حجّت علیه السلام از نایب دوم استمداد می کردند. از آن جمله این جریان است: ابو غالب احمد بن محمد زراری می گوید: میان من و زعم نزع و دشمنی جدی پیش آمد که احتمال سازش نمی رفت و این نزع طولانی شد؛ تا این که من به خاطر آن خیلی ناراحت شدم و نامه ای نوشتم و به محمد بن عثمان دادم تا به حضرت برساند و تقاضای دعا نموده بودم. جواب نامه مدت زیادی به تأخیر افتاد. ابو جعفر [محمد بن عثمان] را دیدم. گفت که

جواب نامه تو صادر شده است. پیش او رفتم. دفتری درآورد. پیوسته آن را برگ می زد تا سرانجام فصلی از نامه را به من نشان داد که در آن چنین نوشته شده بود: «اما مسأله زن و شوهر، خداوند میان آنها آشتی ایجاد کرد».

ابو غالب می گویند: «همسرم پس از آن همواره بر راستی و درستی بود و از آن اختلافات دیگر پیش نیامد. گاه به عمد کاری می کردم که او را به خشم بیاورم، ولی خشمی از او ظاهر نمی شد».<sup>۱</sup>

در زمان نایب اول، مقام نیابت میان عامه مردم چندان جا نیفتاده بود و از این رو، کسی به دروغ مدعی نیابت نمی شد، لیکن با زحمات بسیار عثمان بن سعید، این مقام در میان عموم شناخته شد. در زمان فرزندش، کسانی ضعیف‌الایمان به طمع اموالی که از بلاد اسلامی به سوی نواب سرازیر می شد به هوای رسیدن به شهرت و ریاست و اموال، خود را به دروغ نایب حضرت مهدی علیه السلام معرفی می کردند.<sup>۲</sup>

البته دو علت دیگر را می توان برای بروز نیافتن این انحراف در زمان عثمان بن سعید مطرح کرد که عبارتند از یکی شهرت وی و شدت اطمینان شیعیان به او و دیگری مساعد نبودن شرایط اجتماعی؛ چرا که دولتمردان عباسی به شدت دنبال آن بودند که ردپایی از حضرت مهدی علیه السلام بیابند و ایشان را به شهادت برسانند و تنها عثمان بن سعید بود که با جسوری تمام مهیای شهادت بود و خود را سپر بلای حضرت صاحب علیه السلام می دانست.<sup>۳</sup>

۱. الغیبة شیخ طوسی، ص ۲۲۳.

۲. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۹۰.

۳. زندگانی نواب خاص.

## کرامت‌های نایب دوم

از راه‌هایی که نایب دوم بسان پدر با منزلت‌ش برای اثبات حقیقت خود به کار بست، ارابه و ابراز کرامات بود تا از یک سو جایگاه خود را در جامعه تثبیت کند و از سوی دیگر مانع آن شود که مدعیان دروغین نیابت اموال امام علیه السلام را به ناحق تصاحب کنند و خود را به کذب نایب ایشان معرفی کنند. از جمله این کرامات است آنچه در زیر می‌آید:

ام کلثوم دختر ابو جعفر محمد بن عمرو رضی الله عنه - می‌گوید: روزی اموالی از قم و حوالی آن نزد محمد بن عثمان آوردند که به حضرت علیه السلام برسانند. چون فرستاده آنها به بغداد آمد و بر محمد بن عثمان وارد شد و اموال را به وی داد و خواست وداع کند و برگردد، محمد بن عثمان به وی گفت: «یکی از امانت‌ها باقی است و آن را تحویل ندادی. آن کجاست؟» فرستاده گفت: «سرورم! چیزی نزد من نمانده و هر چه بود تسلیم نمودم». محمد بن عثمان گفت: «نه، هنوز یک مورد دیگری مانده. برو و خوب جست‌وجو کن و به خاطر بیاور که چه چیزهایی به تو داده‌اند». مرد رفت و چند روزی ااث خود را جست‌وجو کرد، ولی چیزی نیافت. سپس نزد محمد بن عثمان برگشت و گفت: «هر چیز که به من داده بودند، خدمت شما تسلیم نمودم و چیزی نمانده است». محمد بن عثمان گفت: «[امام زمان علیه السلام] می‌فرماید: دو دست لباس رزم، که فلانی پسر فلانی داده تا به ما برسانی، چه شد؟» فرستاده گفت: «آری، سرورم! به خدا چنین است. ولی من فراموش کردم، و اینک هم

نمی دانم آن را کجا گذاشته‌ام.»

سپس به خانه برگشت و آنچه را با خود داشت بازرسی کرد و از رفقاییش هم خواست که در میان اثاث خود بگردند. آنها هم گشتند، ولی چیزی نیافتند. دوباره نزد محمد بن عثمان برگشت و ماجرا را به او خبر داد. محمد بن عثمان گفت: «امام زمان علیه السلام می فرماید: برو نزد فلان بن فلان پنبه فروش، که دو بسته پنبه به انبار پنبه او بردی و یکی از آن بارها را باز کن و آن همان باری است که روی آن چنین و چنان نوشته شده، خواهی دید که دو دست لباس در کنار بار پنبه است.» مرد از گفته محمد بن عثمان متحیر شد و بی درنگ رفت و یکی از دو بار پنبه را گشود و لباس‌ها را یافت و برداشت و نزد محمد بن عثمان برد و به وی داد و گفت: «من به کلی فراموش کرده بودم؛ زیرا آنها را میان بار پنبه گذاشتم که محفوظ بماند.»

پرداخت اموال به ثواب در میان آشنایان و خواص جزء اسرار بود و آنچه شیعیان به محمد بن عثمان می دادند به گونه‌ای محرمانه بود که هیچ کس از حمل و نقل آن اطلاع نمی یافت، و صاحبان اموال به حامل اموال می گفتند: برو فلان جا و این اموال را تسلیم کن، بی آن که توضیحی دهند و یا نامه‌ای به دستش بپارند تا مبادا حاملان اموال از ماجرا آگاه گردند.

در روایتی دیگر آمده است که حسین بن فضل یمنی می گوید: تصمیم گرفتم به سامرا بروم و رفتم. هنگام بازگشت کیسه‌ای از سوی امام علیه السلام برایم فرستادند که چند دینار و دو دست لباس در آن بود. آن را برگردانیدم و پیش خود گفتم: من نزد ائمه این مقدار ارزش دارم؟!

مغرور شدم [و قبول آن را کسر شأن دانستم]، ولی سپس پشیمان گشتم و نامه‌ای نوشتم و معذرت خواستم و از این عمل استغفار کردم و با خود گفتم: اگر کیسه را دوباره برگردانیدند، آن را باز نمی‌کنم و پول را خرج نمی‌کنم. پیش پدرم می‌برم؛ چون او از من داناتر است. آن‌گاه بود که قاصدی از سوی امام نزد من آمد و گفت: «اشتباه کردی؛ زیرا یقین به مطلب نداشتی. بسیار است که ما برای دوستان خود، چنین می‌کنیم و بسیار شده که آنها خود، به عنوان تبرک از ما چنین می‌خواهند [و به عنوان تبرک چیزی از ما می‌گیرند]. برگردانیدن هدیه اشتباه بود، ولی اینک که استغفار کرده‌ای، خداوند تو را بخشیده است. چون قصد نداری پول‌ها را در راه سفر حج خرج کنی، ما نیز آن را به تو نمی‌دهیم، ولی لباس‌ها را باید برداری و با آن در حج محرم شوی».

آن‌گاه دوباره نامه‌ای نوشتم و از امام چیزهایی خواستم. دوست داشتم چیزی دیگر نیز بخواهم، ولی پیش خود گفتم: شاید زیاد باشد و امام علیه السلام خوشش نیاید. جواب آن دو چیز آمد، و درباره موضوع سوم نیز که آن را ننوشته بودم، نوشته بود: «خواهش عطر کرده بودی. مقداری عطر در پارچه سفیدی برایت فرستاده شد». و من عطر را در محمل خود گذاشتم. در منزل عسفان شتررم کردم و محملم افتاد و آنچه داشتم، به اطراف پراکنده شد. اثاث خود را جمع کردم، ولی کیسه عطر را نیافتم. آن قدر گشتم که یکی از همراهان پرسید: «چه می‌جویی؟» گفتم: «کیسه‌ای که با خود داشتم». گفت: «در آن، چه بود؟» گفتم: «مخارج راهم». گفت: «دیدم که کسی آن را برداشت». ولی من از هر

کس پرسیدم، [اطلاع نداشت]، و از یافتن آن مأیوس شدم. چون به مکه رسیدم و خورجین را گشودم، اول چیزی که دیدم، همان کیسه بود. این که کیسه بیرون خورجین و در محمل بود و موقعی که اثاث من با اطراف پخش شده بود، آن هم افتاده بود. وقتی در بغداد بودم، دلتنگ شدم و با خود گفتم: می ترسم امسال به حج نروم و به خانه خواهر برگردم. رفتم پیش محمد بن عثمان، و جواب نامه‌ای را خواستم که در این باره نوشته بودم. محمد بن عثمان گفت: «به فلان مسجد برو مردی در آنجا است که جواب تو را می دهد».

به مسجد رفتم. وقتی نشستم، ناگاه مردی آمد و سلام کرد و خندید و گفت: «مژده! امسال به حج خواهی رفت و - ان شاء الله - به سلامت نزد خویشاوندان خود باز می گردی. من نیز نزد این و جناء رفتم تا وسیله‌ای برای سفر حج کرایه کنم. دیدم به این کار متمایل نیست. چند روزی بعد، او را دیدم که به من گفت: «چند روز است که سراغ تو را می گیرم [امام علیه السلام] به من نوشته است محملی و کجاوه‌ای برای تو کرایه کنم».<sup>۱</sup> آخرین کرامتی که از این نایب دوم دیده‌اند، پیشگویی زمان مرگ خود است که دو ماه قبل از وفات خود به آن خبر داد و بدینسان پرونده پرافتخار چهل ساله نیابت وی بسته شد:

ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی روایت می کند که روزی نزد ابو جعفر محمد بن عثمان رفتم. دیدم لوحی پیش روی نهاده و آیاتی از

۱. کمال الدین، ص ۴۹۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۸.

قرآن بر آن می نویسد و اسامی ائمه علیهم السلام را در حواشی اش می نگارد. گفتم: «این لوح چیست؟» فرمود: «این برای قبر من است و مرا بر آن خواهند گذاشت.» و فرمود: «هر روز داخل قبر می شوم و یک جزء قرآن می خوانم و سپس بیرون می آیم.»

محمد بن عثمان دست مرا گرفت و برد و قبر خود را نشان داد و گفت: «چون فلان روز و فلان ماه و فلان سال فرا رسد، به سوی خدا می روم، و در این قبر مدفون می شوم و این لوح نیز با من خواهد بود.» چون از نزد او رفتم، آنچه فرموده بود، نوشتم و همواره مراقب آن اوقات بودم. چیزی نگذشت که بیمار شد و سرانجام در همان روز و ماه و سالی که گفته بود، وفات یافت و در همان قبر نیز دفن شد.

### نایب سوم، حسین بن روح علیه السلام

نایب سوم حضرت مهدی علیه السلام حسین بن روح است، که در میان خاندان نوبختی پس از ابوسهل مشهورترین ایشان به شمار می رود.<sup>۱</sup> وی که یکی از ده وکیل محمد بن عثمان - نایب دوم - در بغداد بود، از همان زمان جایگاه ویژه‌ای نزد شیعیان داشت.

مرحوم صدوق از ابو محمد حسن بن محمد یحیی علوی نقل می کند: ابوالحسن علی بن احمد بن علی عقیقی در سال ۲۹۸ ه. ق، به بغداد آمد و نزد علی بن عیسی بن جراح رفت، که وزیر بود، تا به املاک

۱. خاندان نوبختی، ص ۲۱۲.



خود سرکشی کند و حاجت خویش را از وزیر بخواهد. وزیر گفت: «خویشاوندان تو در این شهر بسیارند. اگر هر چه می خواهند به آنها بدهیم، کار به درازا می کشد و نمی توانیم از عهده آن بر آییم». عقیقی در جواب وزیر گفت: «من حاجت خود را از کسی می طلبم که مشکل به دست وی گشوده می شود». علی بن عیسی پرسید: «او کیست؟» گفت: «خداوند عزوجل». این را گفت و با خشم بیرون رفت. عقیقی می گفت: خشمگین بیرون آمدم و می گفتم: خداوند صبر هر هلاکت شده ای را اجر می دهد و جبران هر مصیبتی را می کند. این را گفتم و از نزدش بیرون رفتم. سپس پیکی از حسین بن روح رضی الله عنه - نزد آمد. شکایت وزیر را به او نمودم. او هم رفت و به حسین بن روح گفت. آن گاه همان پیک آمد و صد درهم آورد، همه را شمرد و وزن کرد و دستمالی و مقداری حنوط و چند کفن به من داد و گفت: «سرورت به تو روی آورده است. این دستمال را به صورت خود بمال که دستمال آقای تو است. این درهم ها، حنوط و کفن ها را بردار و بدان که امشب حاجت برآورده می شود». و همچنین گفت: «چون به مصر برسی، محمد بن اسماعیل، ده روز پیش از تو می میرد؛ سپس تو نیز خواهی مرد. این کفن و حنوط مال تو است». آنها را برداشتم و قاصد برگشت. ناگاه خود را در کنار چراغ، در خانه ام دیدم. در این وقت در خانه به صدا درآمد. به غلام خود گفتم: «خیر است! خیر است! ببین چه کسی است؟» او رفت و باز آمد و گفت: «غلام حمید بن محمد کاتب، پسر عموی وزیر است». او را نزد من آورد. غلام گفت: «وزیر شما را

می طلبد و آقای من حمید می گوید: سوار شو و نزد من بیا! «سوار شدم و راه‌ها را طی کردم تا به خیابان وزانین رسیدم. ناگاه حمید را دیدم که نشسته و منتظر است. چون مرا دید، دستم را گرفت و سوار شدیم و به خانه وزیر رفتیم. وزیر به من گفت: «ای پیرمرد! خداوند حاجت را برآورد». سپس عذر خواست و چند قبالة مهر کرده به من داد. من نیز آنها را گرفتم و رفتم.<sup>۱</sup>

هنگام مرگ محمد بن عثمان، بزرگان سرشناس گرد آمدند و سراغ او رفتند و پرسیدند: «اگر برای تو حادثه‌ای پیش آید، چه کسی بر جاییت خواهد نشست؟» و او پاسخ داد: «این حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی جانشین من است و میان شما و حضرت صاحب الامر، نماینده و وکیل و مورد وثوق و اطمینان است. در امور خود به او رجوع کنید و در کارهای مهم به او امید بندید. من این مأموریت را داشتم و آن را ابلاغ کردم».<sup>۲</sup>

مدتی پس از وفات او، که به ظاهر چهار ماه است،<sup>۳</sup> نخستین توفیق مبارک حضرت صاحب علیه السلام به افتخار حسین بن روح چنین نگارش یافت:

«ما او [حسین بن روح] را می شناسیم. خداوند همه خوبی‌ها و رضای خود را به او بشناساند و او را، با توفیقات، سعادت‌مند

۱. کمال الدین، ص ۵۰۵.

۲. الغیبة شیخ طوسی، ص ۳۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۵.

۳. زندگانی نواب خاص امام زمان علیه السلام، ص ۲۴۷.

گرداند. از نامه او آگاه شدیم و او کاملاً مورد وثوق و اطمینان ما است. او نزد ما مقام و جایگاهی دارد که او را مسرور می گرداند. خداوند احسان و نیکی خود را درباره اش افزون کند.»<sup>۱</sup>

حسین بن روح ویژگی های نیکی داشت که برای همگان جلوه می کرد. مرحوم شیخ طوسی در این باره می گوید: او نزد شیعیان و دیگران، خردمندترین مردم به شمار می رفت و اهل تقیه بود.<sup>۲</sup>

ابو نصر هبة الله بن محمد روایت کرده که ابو عبدالله بن غالب، پدر زن ابوالحسن بن ابوالطیب، برای من نقل کرد که خردمندتر از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ندیده ام. روزی او را در خانه ابن یسار وزیر دیدم. شیخ را نزد بزرگان مملکت و شخص مقتدر بالله، خلیفه عباسی، جایگاهی والا بود. اهل تسنن نیز او را بزرگ می داشتند. وی از روی تقیه، در خانه ابن یسار حاضر می شد. روزی در آنجا، دو دانشمند گفت و گو می کردند. حسین بن روح هم نشسته بود. یکی از آن دو، معتقد بود که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر از همه مردم برتر است و پس از او عمر و پس از وی علی علیه السلام جای دارند. دومی گفت: علی علیه السلام افضل است و در این باره میانشان گفت و گوی بسیار در گرفت.

در آن میان، ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه گفت: «مورد اتفاق اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله این است که صدیق، [یعنی ابوبکر]، را مقدم

۱. الغیبة شیخ طوسی، ص ۲۷۲.

۲. همان، ص ۲۸۴.

می‌دارند و پس از وی فاروق، [یعنی عمر] و سپس، ذوالنورین [یعنی عثمان] و آن‌گاه علی و صی. اهل حدیث نیز بر این باورند و نزد ما شیعه نیز صحیح همین است.»

کسانی که در مجلس بودند، از سخن او در شگفت ماندند و ستایشش کردند و برایش دعای بسیار کردند و به کسانی که وی را رافضی می‌دانستند، بد گفتند. من از این منظره خنده‌ام گرفت، ولی خودداری کردم و آستین خود را دهان فرو بردم، مبادا به خطر بیفتم. سپس برخاستم که از مجلس بیرون روم، حسین بن روح نگاهی کرد و متوجه وضع من شد. چون به خانه آمدم، دیدم کسی در می‌زند. وقتی در باز کردم، ابوالقاسم حسین بن روح را دیدم که پیش از رفتن به خانه، نزد من آمده است.

مرا مخاطب ساخت و گفت: «ابو عبدالله! چرا در مجلس خندیدی و می‌خواستی مرا به خطر بیندازی؟ آیا آنچه گفتم، به نظر تو مناسب آنجا و حق نبود؟» گفتم: «مناسب بود و نظر من نیز این است.» گفت: «پس، از خدا بترس. اگر این سخن را در چنین شرایط و مجلسی از من بزرگ شماری، تو را حلال نمی‌کنم.»

گفتم: «سرورم! اگر مردی که خود را نماینده امام علیه السلام می‌داند، چنین سخن بگوید، نباید تعجب کرد و به گفته او خندید؟» گفت: «به جان خودت، اگر یک بار دیگر این سخن را بر زبان آوری، از تو خواهم برید!» سپس مرا وداع گفت و رفت.

حسین بن روح تا آنجا در تقیه موفق بود که در دستگاه عبّاسی از

احترام خاصی برخوردار بود و حتی مدتی مسئول املاک خاصه خلیفه شد<sup>۱</sup> و خانه‌اش محل رفت و آمد امیران و اعیان و وزیران بود.<sup>۲</sup> البته ناگفته نماند که حسین بن روح به علت تهمت مکاتبه با قرامطه و دعوت آنها برای حمله به بغداد و یافاش شدن موضوع تحویل سهم امام به او، مدتی پنهان شد و هم‌چنین دوران پنج ساله وزارت حامد بن عباس، وزیر کینه‌توز عباسی، را در زندان سپری کرد.<sup>۳</sup>

سرانجام، حسین بن روح در سال ۳۲۶ هجری چشم از جهان فرو بست و شیعیان از وجود پر برکت او محروم شدند.

### کرامت‌های نایب سوم

حسین بن علی بن بابویه (برادر شیخ صدوق) می‌گوید: گروهی از مردم شهر ما [قم] در سالی که قرامطه بر حجاج بیت‌الله هجوم آوردند [یعنی سال ۳۱۱ ه.ق] برای من نقل کردند که پدرم [علی بن بابویه علیه السلام] نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس الله روحه نوشت تا به پیشگاه مقدس امام زمان علیه السلام تقدیم دارد و از حضرت برای رفتن به حج بیت‌الله برای او اجازه بگیرد. از ناحیه مقدسه پاسخی به این مضمون صادر شد: «در این سال به حج نرو!» پدرم نامه دیگری نوشت که: «حج بر من واجب شده است؛ آیا جایز است نروم؟» پاسخ آمد: «اگر ناگزیر

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۸.

۲. زندگانی نواب خاص امام زمان علیه السلام، ص ۲۵۹.

۳. همان، ص ۲۶۱.

به رفتن هشتی، با آخرین کاروان همراه شو». چون پدرم با کاروان آخری حرکت کرد، سالم ماند، ولی کاروان‌هایی که پیش از آن رفته بودند، همگی کشته شدند.<sup>۱</sup>

در روایتی دیگر آمده است: ابو جعفر محمد بن علی الاسود رضی الله عنه می‌گوید: پس از رحلت محمد بن عثمان عمروی رضی الله عنه بن حسین بن موسی بابویه (پدر صدوق) از من خواست که از ابوالقاسم روحی خواهش کنم و او هم، از صاحب‌الزمان علیه السلام استدعا کند که برای علی بن بابویه دعا نماید تا خداوند پسری به وی عنایت فرماید. من از حسین بن روح خواهش کردم و او هم به خدمت حضرت رسانید. سه روز بعد، به من اطلاع داد که امام علیه السلام برای علی بن بابویه دعا فرموده است و به زودی خداوند، پسری با برکت به او می‌دهد و از وجود او به مردم نفع می‌رساند و سپس فرزندان دیگری نیز خواهد آمد.

از حسین بن روح خواستم که برای خودم نیز چنین استدعا کند که خداوند پسری به من روزی فرماید، ولی او خواهش مرا نپذیرفت و گفت: «راهی برای این خواهش نیست». برای علی بن بابویه، همان سال فرزندش محمد [شیخ صدوق] به دنیا آمد و سپس، دیگر فرزندان متولد شدند، اما فرزندی روزی من نشد. شیخ صدوق، ابو جعفر بن بابویه می‌گوید، هر گاه ابو جعفر محمد بن علی اسود رضی الله عنه مرا می‌دید که به مجلس درس استاد محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه می‌روم،

۱. الغیبه، ص ۳۲۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۳، ح ۱.

و می‌دید که به مطالعه کتب علمی و حفظ آنها علاقه زیاد دارم، می‌گفت: «جای شگفتی نیست که تو چنین علاقه‌ای به علم داشته باشی؛ زیرا تو به دعای امام زمان علیه السلام متولّد شده‌ای»<sup>۱</sup>.

در روایتی دیگر آمده است که حسین بن علی بن محمد قمی، معروف به «ابوعلی بغدادی» گفت: ابن جاوشیر در شهر بخارا، ده شمش طلا به من داد و گفت که آن را در بغداد به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - قدس الله روحه - تسلیم کنم. پذیرفتم و چون به آمویه<sup>۲</sup> رسیدم، یکی از آنها را گم کردم، ولی نفهمیدم تا به بغداد رسیدم و شمش‌ها را بیرون آوردم که به وی تحویل دهم، دیدم یکی کم است. رفتم شمش طلایی به همان وزن خریدم و بانه شمش دیگر بردم و پیش روی حسین بن روح نهادم. حسین بن روح با دست به همان شمش اشاره کرد که خریده بودم و گفت: «این را که خودت خریده‌ای بردار؛ زیرا آن شمش را که گم کردی به ما رسید، و آن، این است». سپس شمش را بیرون آورد و نشان داد. دیدم همان است که در آمویه گم کرده‌ام.

همچنین، ابوعلی بغدادی نقل می‌کند که در همان سال، زنی را در بغداد دیدم که از من پرسید: «وکیل امام زمان علیه السلام کیست؟» یکی از اهالی قم به وی گفت: «ابوالقاسم حسین بن روح است». و به من اشاره کرد که

۱. الغیبة شیخ طوسی، ص ۳۲۰، ح ۲۶۶؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۰۲، ح ۳۱؛ بخارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۵.

۲. همان آمل است که شهری در مازندران است. (پاورقی از کمال‌الدین: ص ۵۱۸).

این مرد او را می شناسد. به همراه زن خدمت حسین بن روح رسیدیم. زن پرسید: «ای شیخ! چه چیزی نزد من است؟» حسین بن روح گفت: «آنچه با تو است به دجله بینداز و آن گاه بازگرد تا بگویم». زن رفت و آنچه با خود آورده بود، به دجله انداخت. سپس نزد حسین بن روح باز گشت. حسین به کنیزش گفت: «صندوقچه را بیاور» سپس به آن زن گفت: «این همان صندوقچه ای است که نزد تو بود و به دجله انداختی. اکنون بگویم در آن چیست یا خود می گویی؟» زن گفت: «شما بفرمایید!» حسین بن روح گفت: «یک جفت خالخال طلا و حلقه بزرگی است که گوهری در آن است، همچنین دو حلقه کوچک است که در هر کدام یک دانه گوهر است، و دو انگشتر فیروزه و یک انگشتر عقیق است». آنچه در صندوقچه بود، همان بود که حسین بن روح گفته بود، بدون کم و کاست. سپس در صندوقچه را باز کرد و آنچه در آن بود به من نشان داد. زن نیز نگاهی به من کرد و گفت: «درست همان چیزهایی است که من آورده بودم، و به دجله انداختم».<sup>۱</sup>

کشی در کتاب «رجال» می نویسد: ابو عبدالله بلخی نامه ای به من نوشت و از حسین بن روح نام برده و نوشته بود که احمد بن اسحاق قمی نامه ای به او نوشته است و اجازه حج درخواست کرده است. حسین بن روح از سوی امام به وی اجازه داده و پارچه ای برای او فرستاده است. احمد بن اسحاق وقتی پارچه را دیده، گفته است: «این خیر مرگ من



است». و او هنگام بازگشت از سفر حج، در حلوان درگذشت.<sup>۱</sup>

ابوالعباس بن نوح از ابو عبدالله حسین بن محمد روایت کرده است که گفت: مرد عابد و وارسته‌ای به نام سرور را در اهواز دیدم، ولی فراموش کرده‌ام که اهل کجا بود. او می‌گفت: من لال بودم و نمی‌توانستم سخن بگویم. پدر و عمویم در زمانی که سیزده یا چهارده ساله بودم، مرا نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام بردند و از وی خواستند که از حضرت درخواست کند ایشان برای باز شدن زبان من دعا فرماید. بنا به دستور حسین بن روح، من، پدر و عمویم به کربلا رفته و غسل و زیارت کردیم. در اثنای زیارت امام حسین علیه السلام ناگهان پدرم و عمویم صدا زدند: «سرور!» من هم با زبان رسا گفتم: «بله». پدرم گفت: «ای وای! حرف می‌زنی؟» گفتم: «آری!»<sup>۲</sup>

شیخ طوسی می‌گوید: در کتابی قدیمی که در محرم سال ۳۱۷ ه. ق در اهواز نوشته بودند، دیدم که: ابو عبدالله از ابو محمد، حسن بن علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد [بن عمر] بن علی بن ابی طالب گرگانی روایت می‌کند که در شهر قم، میان برادران شیعه درباره‌ی مردی که فرزندش را انکار می‌کرد، اختلافی پیش آمد. مردم کسی را نزد شیخ [حسین بن روح] - صانه الله - فرستادند که من نیز همراه او بودم. آن پیک نامه‌ای به او داد، ولی او نامه را نخواند و دستور داد که آن را نزد ابو عبدالله بزوفری - اعزه الله - ببرد تا او نامه را پاسخ

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۳۱، رقم ۱۰۵۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۴.

دهد. من در مجلس ابو عبدالله نشسته بودم که پیک وارد شد. ابو عبدالله در جواب گفت: «کودک، فرزند مردی است که در فلان روز و فلان مکان، با زنش نزدیکی نموده [و نطفه بیچه منعقد شده است]. به آن مرد بگو نام کودک را محمد بگذار». پیک به شهر برگشت و ماجرا را گفت و مطلب روشن شد و چون بیچه به دنیا آمد، نام او را محمد گذاشتند.<sup>۱</sup>

### نایب چهارم، علی بن محمد علیه السلام

آخرین نایب حضرت مهدی علیه السلام علی بن محمد سمّری است که به دلیل شدت مراقبت‌های حکومت عباسی چندان آزادی عمل نداشت. مدت وکالت وی نیز از دیگران کمتر و نزدیک به دو سال بود. از ایشان هم در طول وکالت، کراماتی نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup>

### پایان امر نیابت

شش روز پیش از وفات علی بن محمد، توقیعی از سوی امام دوازدهم علیه السلام صادر شد که با پیشگویی زمان مرگ آخرین نایب، حکایت از آغاز ایام اندوهبار غیبت کبری می‌کرد:

ای علی بن محمد سمّری! خداوند پاداش برادران دینی تو را در مصیبت مرگت بزرگ دارد! تا شش روز دیگر خواهی مرد.

۱. الغیبة شیخ طوسی، ص ۳۰۸، ص ۲۶۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۴.

۲. الغیبة شیخ طوسی، ص ۳۹۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱.

پس امر خود را سامان بده و درباره نیابت و وکالت به هیچ کس وصیت مکن که به جای تو بنشیند؛ زیرا غیبت کامل فرا رسیده است. دیگر تا آن روزی که خدای تبارک و تعالی بخواهد ظهوری نخواهد بود و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دل‌ها را سختی فرا گیرد و زمین از ستم و بیداد پر گردد. به زودی برخی شیعیان ادعای مشاهده خواهند کرد، ولی بدان هر کس پیش از خروج سفیانی و برآمدن صیحه و بانگ آسمانی، ادعای دیدن کند، دروغگو و تهمت‌زننده است. قدرت و توانایی از آن خداوند بلند پایه بزرگ است.<sup>۱</sup>

و با گذشت شش روز، در نیمه شعبان سال ۳۲۸ هجری همان گونه که حضرت خیر داده بود، او وفات یافت و کتاب نیابت نیز بسته شد و عصر غمبار غیبت کبری آغاز گشت.

### توقیعات

اگر کتاب‌ها و منابع شیعی را بررسی کنیم و زندگانی نواب را بنگریم، بارها به واژه «توقیع» برمی‌خوریم. اینک شایسته است اندکی در این باره سخن گوئیم و توضیحی مختصر پیش آوریم:

«توقیع» در اصطلاح علم حدیث به پاسخ آن دسته از پرسش‌ها یا

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۱۶؛ الغیبه شیخ طوسی، ص ۳۹۵؛

بخارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۰ و ج ۲، ص ۱۵۱ و ج ۵۳، ص ۳۱۸.

نامه‌ها می‌گویند که به صورت کتبی از طرف امام برای آگاهی شیعیان فرستاده شده است. از آنجا که امام هادی و امام عسکری علیهما السلام می‌کوشیدند تا آرام آرام مفهوم غیبت را میان شیعیان روشن سازند، از همان زمان توقیعاتی برای شیعیان صادر می‌کردند. لیکن هر گاه این اصطلاح به طور مطلق به کار می‌رود، منظور نامه‌های حضرت مهدی علیه السلام است که به واسطه چهار نایب خاص آن حضرت به دست شیعیان می‌رسیده است. معمولاً محتوای این توقیعات پاسخ به سؤال‌های خصوصی، تعلیم احکام، ردّ شبهات مخالفان، تأیید و توفیق نواب اربعه، تکذیب مدّعیان دروغین و تعیین تکالیف اجتماعی شیعیان در دوران غیبت بوده است.<sup>۱</sup>

با نگاهی گذرا به حدود هشتاد توقیع موجود در کتب روایی به خوبی می‌توانیم دریابیم که امام غایب علیه السلام همانند پیشوای حاضر به گونه‌ای پدران و دلسوزانه، مراقب و پشتیبان دوستان و پیروان خود است و هیچ‌گاه هدایت طالبان و تربیت نفوس و معرفی نواب اربعه و رسوا کردن مدّعیان دروغین نیابت از نظر مبارکش دور نبوده است. در ماندگان و گرفتارانی که صمیمانه از او یاری طلبیده‌اند، گشایش کار و حلّ مشکل خود را دیده‌اند و طالبان دانش که دچار مسایل و معضلات علمی و دینی شده‌اند، از اشراقات و الهامات حضرتش گمشده خویش را جسته‌اند. در توقیعات حتی مباحثی درباره آموزش‌های عقیدتی و جهان‌بینی و غیبت به چشم می‌آید که نه تنها

موجب رشد و بالندگی شیعیان آن زمان می شده، بلکه برای اهل هر زمانی چنین اثری خواهد داشت و خواننده می فهمد که چگونه امام با دانشی الهی بر ضمیر افراد اشراف دارد و قصد و نیت اشخاص را می خواند و از پسر و دختر بودن نوزاد پیش از تولد و یا روز مرگ افراد خبر دارد و پیشاپیش از آن خیر می دهد و می داند از آن مال که پیشکش فرستاده اند، چقدرش حلال است و چقدرش حرام.

این کارهای خارق العاده، اندکی از نیروی آسمانی امام علیه السلام را نشان می دهد و ارزش توقیعات را برایمان آشکار می سازد. شایان توجه است که خط همه توقیعات، چه آنها که از امام عسکری علیه السلام رسیده و چه آنها که از حضرت مهدی علیه السلام است، همگی یکی بوده است<sup>۱</sup> و برای شیعیان که توقیعات را دریافت می کرده اند، آن خط آشنا و قابل تشخیص بوده است.<sup>۲</sup> اینک، به عنوان نمونه، تنها یکی از توقیعات را بررسی می کنیم و آن، توقیع بسیار مهمی است که توسط محمد بن عثمان و در پاسخ به سؤال های مکتوب اسحاق بن یعقوب، از ناحیه امام زمان علیه السلام صادر شده است. توقیع مورد نظر، در برگیرنده بسیاری از مواردی است که در دیگر توقیعات وجود دارد.

اسحاق بن یعقوب می گوید: از محمد بن عثمان علیه السلام خواش کردم نامه مرا به ناحیه مقدسه تقدیم دارد. او هم پذیرفت و جواب نامه به خط

۱. پژوهشی در زندگی امام مهدی علیه السلام، ص ۱۱۸.

۲. کمال الدین، ص ۴۲۳ و ۴۲۴.

مولایم امام زمان علیه السلام بدین قرار صادر شد:

خداوند تو را هدایت کند و بر اعتقاد حق، ثابت و پایدار بدارد. این که گفته بودی بعضی از افراد خاندان و عموزادگان ما منکر وجود من هستند، بدان که میان خداوند و هیچ کس قرابت و خویشی نیست و هر کس منکر وجود من باشد، از من نیست و راهی که می رود، راه پسر نوح است و راهی که عمویم جعفر [کذاب] و اولاد او نسبت به من پیش گرفته اند، راه برادران یوسف است.

اما فقاع [آبجو] نوشیدنش حرام است، ولی نوشیدن شلماب<sup>۱</sup> مانعی ندارد.

اموالی که شما به عنوان هدیه به ما می رسانید، ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می کنیم. بنابراین، هر کس می خواهد، به ما برساند و هر کس نمی خواهد، قطع کند که آنچه خدا به ما داده است، از آنچه شما می دهید بهتر است. اما وقت ظهور من، وابسته به اراده خداوند متعال است. کسانی که وقت، تعیین می کنند، دروغگویند.

و اما حوادثی نو، که برای شما پدید می آید [و حکم آن را نمی دانید] به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجّت ما بر شمایند و من حجّت خدا بر آنانم.

۱. شلماب، نوعی نوشیدنی است که از شلیم عین دانه ای شبیه جو، درست می شود و در

انسان یک نوع بیهوشی و خواب آلودگی ایجاد می کند. (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴)

و اما محمد بن عثمان عمری - که خداوند از وی و پدرش  
خشنود باشد - مورد وثوق من است و نوشته او نوشته من است.  
و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، به زودی خداوند دل  
او را اصلاح می‌کند و شک و تردیدش را می‌زداید.

مالی که برای ما فرستاده‌ای پذیرفته نمی‌شود، مگر از حرام  
پاک گردد. مال زن آوازخوان نیز حرام است.

و اما محمد بن شاذان بن نعیم، او از دوستان ما اهل بیت است.  
و اما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع، او و پیروانش  
ملعونند از آنان بیزاری بجوی.

و اما کسانی که اموال ما را نزد خود نگاه می‌دارند، اگر چیزی از  
آن را برای خود بدانند و بخورند، مثل این است که آتش  
خورده‌اند و اما مردمی که از فرستادن آن اموال نزد ما پشیمان  
شده‌اند، در دین خدا شک و تردید کرده‌اند. اگر اموالی که به ما  
داده‌اند، بخواهند، باز پس می‌دهیم. ما نیاز به بخشش کسانی  
نداریم که درباره ما تردید دارند. و اما درباره علت غیبتی که  
پیش آمده است؛ خداوند می‌فرماید:

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی پرسید که اگر  
برای شما آشکار گردد، شما را آزرده می‌کند﴾.<sup>۱</sup>

هر یک از پدران من در زمان خود بیعت سلطان طاغوت زمان  
خود را به گردن گرفتند، ولی من زمانی قیام می‌کنم که بیعت

هیچ یک از سرکشان را به گردن ندارم.  
و اما چگونگی انتفاع مردم هنگام غیبت از من، همچون  
بهره‌مندی از خورشید است هنگامی که در پشت ابر باشد. من  
امان مردم زمینم؛ همان سان که ستارگان، امان اهل  
آسمان‌هایند. پس میرسید از آنچه برایتان سودی ندارد و خود  
را برای چیزی که نیازی به آن ندارید، به مشقت میندازید.  
برای تعجیل در فرج و ظهور من بسیار دعا کنید که رهایی شما  
از قید و بندها در دعا برای فرج و ظهور من است.  
سلام برای تو ای اسحاق بن یعقوب و سلام بر کسانی که راه  
هدایت پیش گرفته‌اند.<sup>۱</sup>

### تشریفات در عهد غیبت صغری

در روزگار غیبت صغری چنین نبوده است که ارتباط شیعیان با امام  
خود تنها از طریق نواب و وکلا انجام گیرد، بلکه برخی مردم و علما  
شخصاً توفیق می‌یافتند که به آستان آن امام همام راه یابند و از  
محضرشان حظ کافی ببرند. از آن جمله است ماجرای که در زیر می‌آید:

### تشریف علی بن مهزیار

جناب علی بن مهزیار فرموده، بیست بار حج رفتم به این امید که  
شاید به پیشگاه حضرت صاحب‌الامر علیه السلام برسم، اما موفق نشدم تا آن



که شبی در رختخواب، خوابیده بودم؛ ناگاه صدایی شنیدم که کسی گفت: «ای پسر مهزیار! امسال به حج برو که امام خود را خواهی دید.» شادان از خواب بیدار شدم و بقیه شب را به عبادت سپری کردم. صبحگاهان چند نفر رفیق راه پیدا کردم و آماده سفر شدم. پس از چندی به راه افتادیم. در مسیر خود وارد کوفه شدیم. جستجوی زیادی برای یافتن گمشدهام نمودم، اما خبری نشد. با جمع دوستان به عزم حج از کوفه خارج شدیم. خود را به مدینه رساندیم. چند روزی در مدینه بودیم. باز از صاحب الزمان علیه السلام جو یا شدم، ولی مانند گذشته خبری نیافتیم و چشمم به جمال آن امام پاک نهاد روشن نشد. مغموم و محزون شدم؛ ترسیدم آرزوی دیدار آن حضرت به دلم بماند. با همین حال به مکه رفتم و جست و جوی بسیار کردم، اما آنجا هم اثری به دست نیامد. حج و عمره‌ام را در یک هفته انجام دادم و تمام اوقات در پی دیدن مولایم بودم.

روزی در مسجد نشسته بودم. ناگاه در کعبه گشوده شد. مردی لاغر اندام بیرون آمد و نشست. دلم با دیدنش آرام شد. نزدش رفتم. برای احترام من برخاست.

باری دیگر او را در طواف دیده بودم. گفت: «اهل کجایی؟» گفتم: «عراق.»

گفت: «کجای عراق؟» گفتم: «اهواز.»

گفت: «ابن خصیب را می‌شناسی؟» گفتم: «آری.»

گفت: «خدا او را رحمت کند. چقدر شب‌هایش را به تهجد و

عبادت می گذراند و عطایش زیاد و اشک چشمش فراوان بود». آن گاه گفت: «ابن مهزیار را می شناسی؟» گفتم: «آری، ابن مهزیار منم». گفت: «حیاك الله بالسَّلام یا ابالحسن». سپس با من مصافحه و معانقه کرد و فرمود: «یا ابالحسن! کجا است آن امانتی که میان تو و حضرت ابو محمد [امام حسن عسکری علیه السلام] بود؟»

گفتم: «موجود است». و دست به جیب بردم و انگشتری را در آوردم که بر آن، دو نام مقدس محمد و علی علیهما السلام نقش بسته بود. همین که آن را خواند، به گریه افتاد و آنقدر گریست که لباس احرامش از اشک چشمش تر شد. گفت: «خدا تو را رحمت کند یا ابامحمد! پروردگارت تو را به امامت شرف داده و تاج علم و معرفت بر سرت نهاده است. ما هم به سوی تو خواهیم آمد».

آن گاه گفت: «چه می خواهی و در پی چه هستی یا ابالحسن؟»

گفتم: «امام محجوب از عالم را».

گفت: «او محجوب از شما نیست، ولی اعمال بد شما او را پوشانیده است. برخیز به خانه برو و آماده باش. وقتی ستاره جوزا غروب کرد و ستاره های آسمان درخشان شدند، من در انتظار تو، میان رکن و مقام ایستاده ام. با این سخن روح آرام شد. یقین کردم که خدای تعالی به من تفضل فرموده است. به خانه رفتم، منتظر وعده ملاقات نشستم. لحظه موعود که رسید، از خانه خارج و بر حیوان خود سوار شدم. ناگاه متوجه شدم آن مرد مرا می خواند: «یا ابالحسن! بیا». به طرف او رفتم. سلام کرد و گفت: «ای برادر، روانه شو». و خود به راه افتاد. در راه،

گاهی بیابان را طی می کرد و گاه از کوه بالا می رفت. سرانجام به کوه طائف رسیدیم. گفت: «یا اباالحسن! پیاده شو نماز شب بخوانیم». پیاده شدیم و نماز شب و سپس نماز صبح خواندیم.

باز گفت: «روانه شو ای برادر». دوباره سوار شدیم و راه های پست و بلندی را طی کردیم تا به گردنه ای رسیدیم. از گردنه بالا رفتیم. در آن طرف، بیابانی پهناور دیده می شد. چشم گشودم و خیمه ای دیدم که غرق نور است و نور آن تلالویی داشت. مرد گفت: «نگاه کن. چه می بینی؟» گفتم: «خیمه ای از مو که نورش تمام آسمان را روشن کرده است».

گفت: «منتهای همه آرزوها در آن خیمه است. چشمت روشن!»  
وقتی از گردنه پایین آمدیم، گفت: «پیاده شو که این جا هر چموشی رام می شود». از مرکب پیاده شدیم.

گفت: «مهار حیوان را رها کن». گفتم: «به چه کسی بسپارم؟»  
گفت: «این جا حرمی است که به آن راه نمی یابد، جز ولی خدا».  
مهار حیوان را رها کردم و روانه شدم. تا نزدیک خیمه نورانی رسیدیم.  
گفت: «بایست تا اجازه بگیرم». داخل شد و پس از زمانی کوتاه بیرون آمد و گفت: «خوشا به حالت که به تو اجازه دادند!»

وارد خیمه شدم. دیدم حضرت بقیة الله الاعظم، امام زمان مهربانم، روی نمد نشسته است. زیرانداز سرخی بر روی نمد بود و آن حضرت به بالشی تکیه داشت. سلام کردم. بهتر از سلام من، جواب داد. چهره ای دیدم همسان ماه شب چهارده، پیشانی گشاده با ابروهای کشیده و به

یکدیگر رسیده، چشم‌هایش سیاه و درشت، بینی کشیده، گونه‌هایی هموار و برنیامده، در نهایت حسن و جمال. بر گونه راستش خالی بود مانند قطره‌ای از مُشک که بر صفحه‌ای از تفره افتاده باشد. موی عنبر بوی سیاهی داشت، که تا نزدیک نرمة گوش آویخته و از پیشانی نورانی‌اش نوری ساطع بود مانند ستاره درخشان. نه قدش بسیار بلند و نه کوتاه، اما بیشتر متمایل به بلندی بود. با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن و جمال. احوال یکایک شیعیان را از من پرسید. عرض کردم: «آنها در دولت بنی عباس در نهایت سختی و خواری زندگی می‌کنند.»

فرمود:

«ان شاءالله روزی خواهد آمد که شما مالک بنی عباس شوید و ایشان در دست شما خوار گردند.» بعد فرمود: «پدرم از من عهد گرفته که در جاهایی سکونت گیرم که مخفی‌تر و دورتر از چشم مردم است تا از آزار گمراهان در امان باشم و زمانی برسد که خدای تعالی اجازه ظهور بفرماید؛ و به من فرموده است:

فرزندم! خدای در شهرها و دسته‌های مختلف مخلوقاتش، همیشه حجتی دارد تا مردم از او پیروی کنند و حجت بر خلق تمام شود. تو کسی هستی که خدای تعالی او را برای اظهار حق و محو باطل و از میان بردن دشمنان دین و خاموش کردن چراغ گمراهان، آماده کرده است. پس در مکان‌های پنهان زمین زندگی کن و از شهرهای ستمگران فاصله بگیر و از این

پنهان بودن وحشتی نداشته باش؛ زیرا دل‌های اهل طاعت به تو مایل است؛ مانند مرغانی که به سوی آشیانه خویش مایلند و این دسته کسانی‌اند که به ظاهر در دست مخالفان خواریند، ولی نزد خدای تعالی، گرامی و عزیزند.

اینان اهل قناعتند و دست به دامان اهل بیت پیامبرند و در احکام دین و شریعت پیرو آنانند. با دشمنان طبق دلیل و مدرک بحث می‌کنند و حجت‌ها و خاصان درگاه خدایتند؛

فرزندم! بر سختی‌ها و مشکلات صبر کن؛ تا خدای تعالی وسایل دولتت را آماده کند و پرچم‌های زرد و سفید را میان خطیم و زمزم بر سرت به اهتزاز در آورد و فوج فوج اهل اخلاص و تقوا نزد حجرالاسود به سوی تو آیند و بیعت کنند....

بعد فرمودند:

آنچه در این مجلس دیدی، باید پنهان کنی و به غیر اهل صدق و وفا و امانت اظهار نداری.»

باری، چند روز در خدمت آن امام همام علیه السلام ماندم و مسایل و مشکلات خود را پرسیدم. آن‌گاه مرخص شدم تا به سوی اهل و خانواده خود برگردم.

در وقت وداع، بیش از پنجاه هزار درهمی که با خود داشتم، به عنوان هدیه خدمت حضرت تقدیم و اصرار کردم که ایشان بپذیرد. مولای مهربان تبسم نموده، فرمود: «این مبلغ را، که مربوط به ماست،

در راه برگشت خرج کن و نزد اهل و عیال خود بازگرد؛ چون راه دوری  
در پیش داری». حضرت برایم دعای بسیار فرمودند و سپس وداع گفتم  
و به شهر و دیار خود باز گشتم.<sup>۱</sup>





پارچه تو مرا عاشق مسادون تکرودان  
 من خود دایم نکر عشق کاری است بزرگ  
 با عشق و مودت موافق تکرودان

من یلاق آن نیم یولاق تکرودان  
 اوصد الدین کمانی



فصل ششم

غیت کبری



### غیبت کبری

با وفات نایب چهارم، عصر نیابت پایان یافت و غیبت کبری آغاز شد. از آنجا که یکی از وظایف اصلی نواب جمع آوری اموال سهم امام بود، پس از سمزی، کسی از وکلا و علما این اموال را نپذیرفت و هر کس - مانند نواده نواب سفیر دوم - در پی جمع آوری اموال بر می آمد، بی دین و دغلباز تلقی می شد و او را لعن می کردند. با توقف جمع آوری خمس و سهم امام، خود به خود، سازمان وکالت در هم ریخت و دیگر فعالیت های وکلا نیز متوقف شد. آنان به دنبال سکون فعالیت ها، متوجه شدند که دوران حیرت و آزمون آغاز شده است که به عنوان دوران غیبت دوم و کبری در روایات از آن یاد شده است و کوشش کردند تا این مفهوم را در ذهن عموم مردم جا اندازند.

### تفرقه شیعه دوازده امامی

برای این که وضعیت دینی و سیاسی و اجتماعی شیعیان در روزگار آغازین غیبت کبری برای ما روشن شود، کافی است که گفتار مرحوم

نعمانی را بنگریم که گفته است:

بیشتر امامیه درباره جانشین امام حسن عسکری علیه السلام می پرسند که او کجا است؟ چگونه ظهور می کند؟ چه مدت غایب است؟ اکنون ۷۳ سال است که غایب است؛ چقدر از روزگار غیبت مانده است؟ بعضی از آنها پنداشته اند که او از دنیا رفته است. عده ای دیگر ولادت و یا حتی وجودش را منکر شده اند و مؤمنین را به استهزا و تمسخر گرفته اند. بعضی دیگر نتوانسته اند بپذیرند که مدت غیبت طولانی شود؛ زیرا برایشان قابل تصور نیست که خداوند عمر ولی عصر را چنین طولانی کند... تا پس از مدتی دوباره ظهور کند.<sup>۱</sup>

از این گونه مدارک تاریخی به دست می آید که در آن روزگار بسیاری از شیعیان نتوانسته اند به مسئله غیبت و طول عمر حضرت مهدی علیه السلام ایمان آورند و باورها و ایمانشان دستخوش طوفانهای شک و تردید شده است.<sup>۲</sup>

### دوران حیرت

آن گونه که از اخبار تاریخی برمی آید، حیرت و ناامیدی از بازگشت سریع امام دوازدهم علیه السلام و یزگی آشکار مخالف امامیه در بیست سال اول دوران غیبت کبری بوده است. بزرگان معتزله و زیدیه نیز به این موضوع تا

۱. الغیبة نعمانی، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۹۹.

آنجا که می توانستند دامن می زدند و به دنبال آن شیعه به چهارده یا پانزده دسته منشعب شد و بیشتر آنان از عقاید خود دست برداشتند.<sup>۱</sup> حیرت و تحیر شیعیان انگیزه‌ای شد تا بزرگانی چونان نعمانی و شیخ صدوق کمر همت بر بندند و دست به تألیف آثار ارزشمندی همچون «الغیبة» و «کمال الدین» بزنند و البته این روند تحت نظارت و پیگیری خود حضرت مهدی علیه السلام پیش می رفته است. کتاب «کمال الدین» در پی حیرتی پدید آمده است که مرحوم صدوق در میان بزرگان و عامه شیعیان نیشابور دیده است.<sup>۲</sup>

جهاد روایی که تا اواخر قرن چهارم هجری ادامه یافت و با ظهور بزرگانی چونان شیخ مفید آغاز گشت و با به میدان آمدن سنگردارانی چون سید مرتضی و شیخ طوسی شکوفا شد و تزلزل و بی ثباتی شیعیان را از میان برد و آنان را به همان حال نخست بازگردانید.<sup>۳</sup>

### نیابت عامه:

از مشکلات جامعه شیعه پس از ختم نیابت، آن بود که برای انجام مسئولیت‌هایی که ائمه علیهم السلام در زمان خود بر عهده داشتند و سپس نواب اربعه بر گردن می گرفتند، مرجعی وجود نداشت. لیکن روایاتی از امامان معصوم علیهم السلام در دست بود که راه و چاره چنین مشکلی را نمایان

۱. کمال الدین، ص ۲ و ۳.

۲. مقدمه کمال الدین.

۳. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۲۳-۲۲۱.

ساخته بود. مثلاً - چنان که گذشت - حضرت مهدی علیه السلام در توقیعی، به اسحاق بن یعقوب فرموده است که در پیشامدهای بی سابقه که حکم آنها بر شیعیان مجهول است، باید به راویان حدیث - همان فقیهان شیعه - رجوع کنند. حضرت مهدی علیه السلام در این توقیع فرموده است که این فقیهان، حجّت ایشان بر مردمانند و این نشان می دهد که پیروی از آنان واجب است.

امام حسن عسکری علیه السلام نیز در روایتی طولانی از قول امام صادق علیه السلام می فرماید که لازم است مردم از آن دسته از فقها پیروی کنند که پرهیزگار و پاسبان دین و مخالف هواپرستی و مطیع امر مولای خود هستند.<sup>۱</sup>

شیعیان رفته رفته، به یاری عالمان شیعه به این گونه احادیث راه یافتند و گره های عقیدتی و سیاسی و دینی خویش را باز کردند و بنا پیروی از «ولی فقیه» از چند دستگی و تفرقه روی برتافتند.

با مراجعه به منابع روایی به سادگی می توان دریافت که از زمان امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام بلکه از زمان امام باقر و امام صادق علیه السلام حضرات ائمه علیهم السلام مردم را کم کم آماده غیبت صغری و غیبت کبری می کرده اند و همانگونه که ائمه اطهار علیهم السلام شیعیان را برای زمان غیبت صغری آماده می نمودند و زمینه را برای رجوع مردم در زمان غیبت صغری به نواب خاص حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی

فرجه الشریف - مهیا می کردند مثل امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام که فرمودند:

عَمْرِي وَ فَرَزَنْدِ اَوْ (نایب اول و نایب دوم) هر دو ثقه هستند  
پس هر چه را به تو برسانند از جانب ماست و هر چه را بگویند  
از جانب ما می گویند حرف آنها را بشنوید و اطاعت کنید آنها  
ثقه و مورد اطمینان بر دین و دنیا هستند.<sup>۱</sup>

همچنین ائمه اطهار علیهم السلام مردم را برای مشکلات دور بودن از امام  
زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری آماده می نمودند و زمینه را برای رجوع  
مردم در زمان غیبت کبری به ثواب عام حضرت یعنی فقها و علمای شیعه  
مهیا می کردند و مسئله حاکمیت فقیه جامع الشرایط را مطرح نموده و  
مردم را ارجاع به فقیه جامع الشرایط می داده اند مثل روایتی که از امام  
حسن عسکری علیه السلام در این باره وارد شده که فرمودند: هر کدام از فقها بر  
دین خود محافظت کند و با هوای نفس خود مخالفت ورزد و اطاعت  
دستورات مولای خود کند پس بر مردم لازم است که از او تقلید کنند و  
این خصوصیات فقط در برخی از علماء و فقهای شیعه تحقق می یابد.<sup>۲</sup>  
و نیز در جای دیگر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید فقها  
نگهبانان اسلام هستند مانند دیوارهای شهر<sup>۳</sup> و همچنین در توقیعی که از

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

۳. (الفقهاء حصون الاسلام): الکافی، ج ۱، ص ۳۸.

ناحیه مقدسه حضرت بقیه الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - صادر شده خود حضرت تصریح نمودند و فرمودند: در حوادث و اتفاقاتی که واقع می شود به روایان احادیث ما مراجعه کنید آنها از طرف من بر شما حجت هستند و من حجت خدا (بر آنها) هستم.<sup>۱</sup>

به علاوه ائمه اطهار علیهم السلام منصب قضاوت و حکم را در زمان غیبت کبری به فقهای جامع الشرایط و اگذار نموده اند. امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند: پرهیزید از این که برای قضاوت به حاکمان ظالم مراجعه کنید بلکه در میان شیعیان مردی را انتخاب کنید که علم دارد به احکام و دستورات ما، پس او را قاضی و حاکم میان خود قرار دهید چون من او را برای این امر قرار داده ام پس برای حکم و قضاوت به او مراجعه کنید.<sup>۲</sup>

بنابراین در زمان غیبت کبری لازم است که مردم به فقها و علمای شیعه که با تقوی و با ایمان هستند مراجعه کنند و در حوادث و اتفاقاتی که رخ می دهد از آنان کسب تکلیف کنند چرا که آنها به عنوان نایب عام امام زمان علیه السلام برای این امر انتخاب شده اند و مخالفت با آنها صحیح نیست. گر چه راجع به محدوده ولایت فقیه در میان فقهای شیعه نظرات مختلفی وجود دارد. بعضی از فقها محدوده ولایت فقیه را بسیار وسیع می دانند و بعضی فقط در محدوده امور حسبه قائل به ولایت فقیه هستند ولی اصل آن مورد اجماع همه ایشان می باشد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳.

## رد پای دوست

از جمله عنایات اهل بیت علیهم السلام که به شیعیان، قرار دادن اماکنی بوده که در دوره غیبت ایشان بتوانند، با یار پنهان از دیدنگانشان حدیث نفس گویند.

در کتاب گران سنگ «مکیال المکارم» هنگام شمارش تکالیف مردم در عصر غیبت آمده است که بزرگداشت اماکنی که به قدم آن حضرت زینت یافته‌اند، وظیفه هر شیعه است؛ مکان‌هایی مانند مسجد سهله، مسجد اعظم کوفه، سرداب مقدس، مسجد جمکران و غیر اینها از مواضعی که بعضی از صلحاء، آن حضرت را در آنجا دیده‌اند یا در روایات آمده است که آن جناب در آنجا توقف دارد؛ مانند مسجد الحرام. از این رهگذر بر منتظران ظهور و عاشقان مقدم آن امام نور لازم است که این اماکن را شناخته، شیوه تعظیم و تکریم آنها را بیاموزند. در اینجا به اختصار، دو مکان از مشهورترین این مکان‌ها را باز می‌شناسیم<sup>۱</sup> که عبارتند از:

## مسجد سهله

در دوران غیبت همواره اماکنی بوده و هستند که پیش از دیگر جاها رد پای یار سفر کرده در آنها دیده می‌شود و شمار بیشتری در آنجا

۱. مطالب راجع به این دو مکان برگرفته از نوشته ارزشمند جناب آقای مهدی پور در شماره‌های ۵ و ۶ مجله انتظار است.

توفیق دیدار نصیبشان می‌گردد. از این اماکن مسجد سهله است. از سوی پوی اولیا و انبیا در این مسجد به مشام می‌رسد و از سوی دیگر پس از ظهور، اقامتگاه دایم حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود. این روایت شیرین را از امام صادق علیه السلام بنگریم که روی سخن با ابوبصیر دارد:

« ابا محمد! گویی فرود آمدن قائم علیه السلام را با اهل و عیالش در

مسجد سهله، با چشم خود می‌بینم.»

ابوبصیر عرضه داشت: « آیا جای اقامت دایم آن حضرت، مسجد

سهله است؟ »

حضرت فرمود:

« آری؛ مسجد سهله، اقامتگاه حضرت ادریس [۷] بوده است.

خداوند، پیامبری را مبعوث نکرده، مگر در مسجد سهله نماز

گزارده است. مسجد سهله، پایگاه خضر علیه السلام است. کسی که

در مسجد سهله اقامت کند، همانند کسی است که در خیمه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله اقامت کرده است. مرد و زن باایمانی نیست که

دلش به سوی مسجد سهله پر نکشد. در مسجد سهله، تخته

سنگی است که تمثال همه پیامبران بر آن نقش بسته است.

هر کسی در مسجد سهله نماز گزارد و که با نیت راستین خدا را

بخواند، خداوند او را با حاجت برآورده شده از آنجا باز

می‌گرداند.

کسی نیست که در مسجد سهله به خدا پناه ببرد، مگر آنکه

خداوند او را از آنچه بیم دارد پناه می‌دهد.»



ابوبصیر عرض کرد: «فضیلت بسیار بزرگی است!»  
 امام صادق علیه السلام فرمود: «باز هم بگویم؟» عرض کرد: «آری.» فرمود:  
 «مسجد سهله، از آن بقعه‌هایی است که خداوند دوست دارد او  
 را در آنجا بخوانند. شب و روزی نیست که فرشتگان به زیارت  
 مسجد سهله نشتابند و در آنجا به عبادت حق تعالی نپردازند.  
 اگر من در آن سامان سکونت داشتم، هیچ نمازی را جز در  
 مسجد سهله نمی‌خواندم.

ایا محمد! اگر مسجد سهله هیچ فضیلتی جز فرود آمدن  
 فرشتگان و اقامت پیامبران نداشت، همین بس بود، در حالی  
 که این همه فضیلت دیگر نیز دارد و آنچه نگفتم، بیشتر است  
 از آنچه گفتم.»<sup>۱</sup>

با بررسی مجموع روایاتی که درباره مسجد سهله در دست است به  
 این نتیجه می‌رسیم که برای مسجد سهله ویژگی‌های فراوانی است.  
 اینک، فهرست وار، مهم‌ترین این ویژگی‌ها را برمی‌شماریم:

- اقامتگاه پیامبران و صالحان است؛
- اقامتگاه جانشینان حضرت مهدی علیه السلام بوده است؛
- اقامتگاه حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است؛
- اقامتگاه حضرت ادریس علیه السلام بوده است؛
- اقامتگاه حضرت بقیة الله علیه السلام خواهد بود؛

- اقامتگاه دایم آن حضرت است؛
- اقامتگاه حضرت خضر علیه السلام است؛
- آنجا، تربتی هست که همه پیامبران از آن آفریده شده‌اند؛
- رهگذر راهیان بهشت است؛
- مبارک است؛
- محل تقسیم غنایم در عصر ظهور است؛
- محل عروج است؛
- محل نزول فرشته‌ها است؛
- محل نیایش حضرت صاحب علیه السلام است؛
- مرکز بیت‌المال حضرت است؛
- مقام صالحان و پیامبران است؛
- امام صادق علیه السلام برای حوایج مهم به آنجا می‌رفته است؛
- تمثال همه پیامبران و اوصیا در سنگ سبز رنگی در آنجا است؛
- حشر و نشر همگان، به سوی مسجد سهله است؛
- خانواده حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور، در آنجا فرود می‌آیند؛
- خدا، دوست دارد در آنجا نیایش شود؛
- داوود، از آنجا به جنگ جالوت رفت؛
- دو رکعت نماز در آنجا، انسان را در پناه خدا قرار می‌دهد؛
- دو رکعت نماز میان مغرب و عشا، در آنجا، موجب رفع غم و افزایش عمر است؛
- صور، در آنجا دمیده می‌شود؛

- عبادت در آنجا، همانند عبادت در خیمه رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛
- عدالت الهی، در آنجا ظاهر می شود؛
- فاروق اعظم، آنجا است؛
- فرشتگان، هر شب و روز، در آنجا فرود می آیند؛
- فضایل ناگفته آنجا، بیشتر از گفته ها است؛
- مسجد بنی ظفر، همان مسجد سهله است؛
- مسجد سهیل، همان مسجد سهله است؛
- هفتاد هزار نفر از آنجا، بدون حساب، به بهشت می روند؛<sup>۱</sup>

### باریافتگان مسجد سهله

در این هزار و نود و پنج سال که از آغاز غیبت کبری حضرت مهدی علیه السلام می گذرد،<sup>۲</sup> هزاران نفر از شیعیان شیفته و منتظران دل سوخته، به قصد دیدار او، از اقطار و اکناف جهان، به سوی مسجد مقدس سهله شتافته اند و شب هایی را در آنجا بیتوته کرده اند. برخی نیز به دیدار موفق شده اند، ولی به دلایلی دم فرو بسته و راز دل را پیش احدی باز ننموده اند.

در این میان، شمار اندکی از این نیکبختان هستند که رازشان آشکار شده و به گوش دیگران نیز رسیده است. ماجرای تشرّف شیعیان به

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۹۴؛ الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۲؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۱؛ کتاب المزار، ص ۱۲؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۶۵؛ مستدرک وسائل، ج ۳، ص ۴۱۳؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۴۲۴.

۲. البته در این سال [۱۴۲۵ ه. ق.] سن حضرت ولی عصر (عج) [۱۱۷۰] سال می باشد.

بارگاه حضرت مهدی علیه السلام گاه به آثار مکتوب نیز راه یافته است. از آن جمله است آنچه در زیر می آید:

### سید جعفر قزوینی

آقا سید جعفر قزوینی می گوید: با پدرم - مرحوم سید یاقر قزوینی - به مسجد سهله می رفتیم. وقتی به نزدیکی مسجد رسیدیم، به او گفتم: «این که مردم می گویند هر کس چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله بیاید، حضرت مهدی علیه السلام را می بیند، پایه و اساس ندارد.»

پدرم خشمگین شد و گفت: «چرا اساسی ندارد؟ فقط به خاطر آن که تو ندیده ای؟ آیا هر چیزی که تو ندیده ای، اصل ندارد؟» و چنان مرا سرزنش کرد که از گفته خویش پشیمان شدم. به داخل مسجد رسیدیم. کسی در آنجا نبود. وقتی پدرم در وسط مسجد، برای خواندن نماز استجاره ایستاد، شخصی از طرف مقام حضرت حجّت علیه السلام به سویش آمد و از کنارش گذشت. به او سلام گفتم و با ایشان مصافحه کرد. پدرم رو به من کرد و پرسید: «این آقا کیست؟»

گفتم: «آیا او حضرت مهدی علیه السلام است؟»

فرمود: «پس کیست؟»

شتابان به دنبال آن حضرت دویدم، ولی احدی را نه در مسجد و نه

در خارج ندیدم.<sup>۱</sup>

۱. برکات حضرت ولی عصر علیه السلام، صص ۶۵ و ۶۶.

## تشریف دلاک

در کتاب «النجم الثاقب» ماجرای دلاکی نقل شده است که او پدر پیری داشته و پیوسته در خدمتش می‌کوشیده و همهٔ نیازمندی‌هایش را برمی‌آورده و هیچ‌گاه از او امر پدر سر نمی‌پیچیده است مگر شب‌های چهارشنبه که مقید بوده به عنوان شرفیابی حضرت صاحب‌الامر علیه السلام به مسجد سهله برود. مدتی می‌گذرد و دوستانش متوجه می‌شوند که او دیگر به مسجد سهله نمی‌آید. از علت آن جو یا می‌شوند. او می‌گوید: چهل‌مین شبی که به آنجا می‌رفتم، نزدیک مغرب بود و کسانی که می‌خواستند بروند، همه رفته بودند. قدری از راه را طی کردم. هوا کاملاً تاریک شده بود، ولی مهتابی بود و از روشنایی ماه استفاده می‌کردم. یک ثلث راه بیشتر باقی نبود که دیدم عربی صحرائشین بر اسبی سوار است و از روبه‌رو می‌آید. با خود گفتم: بعید نیست که همین جا مرا برهنه کند.

وقتی به من رسید، به زبان عرب بدوی سخن گفت و از مقصدم پرسید. گفتم: «به مسجد سهله می‌روم». فرمود: «شما چیز خوردنی همراه دارید؟» گفتم: «نه». فرمود: «دستت را به جیبت کن». گفتم: «می‌دانم چیزی یا من نیست». دوباره همان سخن را تکرار کرد. دست به جیب کردم، قدری کشمش یافتم که برای کودکانم خریده بودم و به کلی از یاد برده بودم.

سپس فرمود: «اوصیک بالعود! اوصیک بالعود! اوصیک بالعود!»

«عود» به زبان عربی بدوی، پدر پیر را گویند؛ یعنی سفارش می‌کنم تو را به پدر پیرت. آن گاه از نظرم غایب شد. دانستم که او حضرت مهدی علیه السلام بوده است.

از این پیشامد، هم به مراد خود رسیدم و هم دانستم که آن حضرت راضی نیست پدر پیرم را تنها بگذارم. بنابراین دیگر به مسجد سهله نرفتم.<sup>۱</sup>

### مسجد مقدس جمکران

از مهم‌ترین پایگاه‌های شیعیان شیفته و عاشقان دلسوخته حضرت بقیة الله علیه السلام مسجد مقدس جمکران، در شش کیلومتری شهر مذهبی قم است. بنابر آمار، همه ساله، بیش از دوازده میلیون نفر از ایران و دیگر کشورهای جهان، گرد می‌آیند و نماز تحیت مسجد و نماز حضرت صاحب الزمان علیه السلام را در این مکان مقدس به جای می‌آورند و با امام غایب راز دل می‌گویند و استغاثه می‌کنند و ندای «یا بن الحسن!» سر می‌دهند و از مشکلات مادی و معنوی خود سخن می‌گویند و با دلی خون‌بار، از طولانی شدن دوران غیبت، شکوه‌ها می‌کنند.

این مسجد بیش از هزار سال پیش به فرمان حضرت مهدی علیه السلام تاسیس شده و در دوره‌های مختلف، پناهگاه شیعیان و پایگاه منتظران و تجلی‌گاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام بوده است.

علامه میرزا حسین نوری، در کتاب «النجم الشاقب» تاریخچه تاسیس مسجد مقدس جمکران را به شرح زیر آورده است:

شیخ عقیف صالح حسن بن مثله جمکرانی گفته است: شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان ۳۹۳ هجری، در سرای خود خفته بودم که جماعتی به در خانه ام آمدند. نیمی از شب گذشته بود. بیدارم کردند و گفتند: «برخیز و امر امام مهدی، صاحب الزمان علیه السلام را اجابت کن که تو را می خواند».

برخاستم و آماده شدم. چون به در سرا رسیدم، جماعتی از بزرگان را دیدم. سلام کردم. جواب دادند و مرا به آنجا بردند که اکنون مسجد جمکران است. دیدم تختی نهاده اند و فرش نیکو بر آن تخت گسترده اند و بالش های نیکو. جوانی سی ساله، بر تخت نشسته و به چهار بالش تکیه کرده. پیرمردی در برابرش نشسته، کتابی در دست گرفته، بر آن جوان می خواند. پیش از شصت مرد، که برخی جامه سفید و برخی جامه سبز بر تن داشتند، برگرد او روی زمین نماز می خوانند. پیرمرد که حضرت خضر علیه السلام بود، مرا نشانند و امام علیه السلام به نامم خواند و فرمود: «برو به حسن بن مسلم بگو: تو، چند سال است که این زمین را عمارت می کنی و ما ویران می کنیم. پنج سال زراعت کردی و امسال دیگر باره شروع کردی، عمارت می کنی. رخصت نیست که تو دیگر در این زمین زراعت کنی. باید هر چه از زمین منفعت برده ای، بازگردانی تا در این جا مسجد بنا کنند. به حسن بن مسلم بگو: این جا، زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین های دیگر برگزیده و شرافت

داده است. تو آن را گرفته‌ای و به زمین خود ملحق کرده‌ای! خداوند، دو پسر جوان از تو گرفت و هنوز بیدار نشده‌ای! اگر از این کار دست برداری، نعمت خداوند، از جایی به تو می‌رسد که گمان نمی‌بری.»

گفتم: «سید و مولای من! مرا در این باره، نشانی لازم است؛ زیرا مردم، سخن مرا بی‌نشانه و دلیل نمی‌پذیرند.»

امام علیه السلام فرمود:

«تو برو وظیفه خود را انجام بده. ما، در این جا، نشانه‌ای می‌گذاریم که گواه تو باشد. برو نزد سید ابوالحسن و بگو برخیزد و بیاید و آن مرد را بیاورد و منفعت چند ساله را از او بگیرد و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند، و باقی وجوه را از رهق<sup>۱</sup> به ناحیه اردهال بیاورد که ملک ما است و بنای مسجد را کامل کند، و نصف رهق را بر مسجد وقف کردیم که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند. مردم را بگو که به این جا رغبت کنند و عزیز بدارند و چهار رکعت نماز بگذارند؛ دو رکعت تحیت مسجد، در هر رکعتی، یک بار سوره حمد و هفت بار سوره اخلاص را قرائت کنند و تسبیح رکوع و سجود را هفت بار بگویند. دو رکعت نماز صاحب الزمان بگذارند؛ بر این نسق که هنگام خواندن سوره حمد، چون به «آیاک نعبد و آیاک نستعین» می‌رسند، صد بار بگویند و سپس

۱. نام روستایی در ده فرسخی قم.



فاتحه را تا آخر بخوانند. رکعت دوم را نیز چنین بگذارند. تسبیح رکوع و سجود را نیز هفت بار بگویند. هنگامی که نماز پایان یافت، تهلیل [لا اله الا الله] بگویند و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را بخوانند. آن گاه سر بر سجده نهند و صد بار بر پیغمبر و آل او صلی الله علیهم اجمعین، صلوات بفرستند.

و فرمود:

«هر کس، این دو رکعت [یا این دو نماز] را بگذارد، گویی در خانه کعبه نماز گزارده است.»

حسن بن مثله می گوید در دل گفتم که تو این جا را یک زمین عادی می پنداشتی؟! این جا مسجد حضرت صاحب الزمان علیه السلام است. سپس حضرت به من اشاره کرد که برو! چون مقداری راه پیمودم، بار دیگر مرا خواند و فرمود:

«در گله جعفر کاشانی بزی است، باید آن را بخری. اگر مردم پولش را دادند، با پول آنان بخر، وگرنه پولش را خودت پرداخت کن. فردا شب بز را بیاور و در این جا ذبح کن. آن گاه روز چهارشنبه هجدهم ماه مبارک رمضان، گوشت بز را بر بیماران و کسانی که مرض صعب العلاج دارند، انفاق کن که حق تعالی همه را شفا دهد. آن بز، ابلق است. موی بسیار دارد. هفت نشان سفید و سیاه، هر یک به اندازه یک درهم، در دو طرف بز است که سه نشان در یک طرف و چهار نشان در طرف دیگر است.»

آن گاه به راه افتادم. باری دیگر مرا فرا خواند و فرمود:

« هفت روز یا هفتاد روز در این جا اقامت کن.»

به خانه رفتم. همه شب در اندیشه بودم تا صبح طلوع کرد. نماز صبح را خواندم و نزد علی منذر رفتم و ماجرا را با او در میان نهادم. با هم به جای شب گذشته رفتیم. تا آن جا را دید، گفت: «به خدا سوگند که نشان و علامتی که امام علیه السلام فرموده این جا است؛ همین حدود مسجد که با میخ و زنجیر مشخص شده است.»

آن گاه نزد ابوالحسن الرضا رفتیم. چون به سرای وی رسیدیم، غلامان و خادمان گفتند: «شما از جمکران هستید؟» گفتیم: «آری.» گفتند: «از اول بامداد، سید ابوالحسن در انتظار شما است.»

نزد سید رفتم و سلام گفتم. جواب نیکو داد و بسیار احترام کرد و مرا در جای نیکو نشانید. پیش از آن که سخن بگویم، سخن آغاز کرد و گفت: «ای حسن بن مثله! من خوابیده بودم. شخصی در عالم رؤیا به من گفت که یکی به نام حسن بن مثله، بامدادان، از جمکران پیش تو خواهد آمد. به آنچه می گوید، اعتماد کن و گفتارش را تصدیق کن که سخن او، سخن ما است. هرگز سخن او را رد نکن. از خواب بیدار شدم و تا این ساعت در انتظار تو بودم.»

ماجرای او باز گفتم. سید ابوالحسن، دستور داد بر اسبها زین نهادند. سوار شد. به سوی ده جمکران رهسپار گردید.

چون به نزدیک ده رسید، جعفر شبان را دید که گله اش را در کنار راه به چرا آورده است. آن بز را گرفت و خواست پولش را بدهد که جعفر گفت:

«به خدا سوگند! تا امروز این بز را ندیده بودم و هرگز در گله من نبوده جز امروز که در میان گله دیدم و هر چند خواستم آن را بگیرم، میسر نشد.»  
 بز را به جایگاه آوردیم و در آنجا سرش را بریدیم. سید ابوالحسن به آن محل معهود آمد و حسن بن مسلم را احضار کرد و منافع زمین را از او گرفت. آن گاه وجوه رهق را نیز از اهالی آنجا گرفتند و به ساختمان مسجد پرداختند و سقف مسجد را با چوب پوشانیدند. سید ابوالحسن الرضا، زنجیرها و میخ‌ها را به قم آورد و در خانه خود نگهداری کرد. هر بیمار صعب‌العلاجی که خود را به زنجیرها می‌مالید، فوراً شفا می‌یافت.

در کتاب «خلاصه البلدان» از کتاب «مونس الحزین» نوشته شیخ صدوق، با سند صحیح و معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که خطاب به حدیقه فرمود:

ای پسر یمانی! قائم آل محمد علیه السلام از شهری ظهور می‌کند که آن را قم گویند و مردم را به حق می‌خواند. همه خلائق از شرق و غرب، به آن شهر روی می‌آورند و اسلام، تازه می‌شود... ای پسر یمانی! این زمین، مقدس است و از هرگونه پلیدی پاک است...

عمارت آن هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد. رایت وی را بر این کوه سفید می‌زنند نزد دهی کهن، که در جنب مسجد است، و قصری کهن - که قصر مجوس - است و آن را جمکران خوانند. از زیر یک مناره آن مسجد بیرون آید، نزدیک آنجا که آتش خانه گبران بوده است.

اکنون که دوران فرمانروایی حضرت بقیة الله، ارواحنا فداه، است همه روزه، دهها نفر در اقطار و اکناف جهان، با توسل به ذیل عنایات آن حضرت علیها السلام، از امراض صعب‌العلاج و دیگر گرفتاریهای خانمان سوز، به طور معجزه‌آسا، رهایی می‌یابند و برای همیشه، خود را رهین عنایت آن حضرت می‌دانند.

### جمکران در نظر مراجع و بزرگان شیعه

در طول سال، شب‌های چهارشنبه، مسجد مقدس جمکران، پذیرای قریب یکصد هزار عاشق دل‌باخته، از جمله مراجع و بزرگان شیعه است که از شهرهای دور و نزدیک، به شهر مقدس قم روی می‌آورند و در حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام پیشانی ادب بر آستان می‌سایند و آن گاه راهی مسجد مقدس جمکران می‌شوند و با امام خویش به راز و نیاز می‌پردازند.

از چهره‌های برجسته‌ای که ارادت خاصی به مسجد مقدس جمکران داشته‌اند، آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حایری، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، حاج سید محمد تقی خوانساری، حاج سید محمد حجّت کوه‌کمره‌ای، حاج آقا حسین بروجرودی، حاج سید حسین قاضی، حاج شیخ محمد تقی بافقی و حاج آقا مرتضی حایری را می‌توان نام برد.

هرگاه برای مرحوم آیت الله حایری، مشکلی پیش می‌آمد، مرحوم آیت الله بافقی را به مسجد جمکران می‌فرستاد و رفع مشکل می‌شد. هر

وقت شهریه حوزه تأمین نمی شد، مرحوم آیت الله حجّت، به مسجد مقدّس جمکران مشرف می شد و همان روز، شهریه تأمین می گردید. برای مرحوم آیت الله بروجرودی، هر مشکلی پیش می آمد، گوسفندی می فرستاد تا در جمکران قربانی کنند. هرگاه برای مرحوم آیت الله گلپایگانی، مشکلی پیش می آمد، عریضه ای می نوشت و با گروهی از اصحاب و فرزندان خود، به مسجد جمکران مشرف می شد و توسّل می کرد و مشکل از میان می رفت. مرحوم آیت الله مرعشی، چهل شب چهارشنبه، در مسجد جمکران بیتوته کرد. آیت الله صافی، درباره پدر بزرگوارشان، مرحوم آیت الله حاج ملاّ جواد صافی گلپایگانی، نقل می کند که ملتزم بود حتی الامکان، پیاده به مسجد جمکران مشرف شود. آیت الله حاج سیّد محمّد تقی خوانساری نیز غالباً پیاده مشرف می شد.



### یاد مسجد جمکران

اگر درمان خویش می خواهی بیا اینجا  
 دوا اینجا! شفا اینجا! طیب دردها اینجا  
 شکسته بالی ما می دهد بال و پری ما را  
 اگر از صدق دل آریم روی التجا اینجا  
 طلب کن با زبان بی زبانی هر چه می خواهی  
 که سر داده ست گلبانگ اجابت را خدا اینجا

به گوش جان توان بشنید لبیک خداوندی  
 نکرده بآلب خود آشنا حرف دعا اینجا  
 هزاران کاروان دل، در اینجا می‌کند منزل  
 اگر اهل دلی ای دل! بیا اینجا بیا اینجا  
 دل دیوانه من همچو او گم کرده‌ای دارد  
 ز هر درد آشنا گیرد سراغ آشنا اینجا  
 ز هر سو جلوه‌ای دل را به خود مشغول می‌دارد  
 هزاران پرده می‌بینند ارباب صفا اینجا  
 صدای پای او در خاطر من نقش می‌بندد  
 مگر می‌آید آن آرام جانها از وفا اینجا  
 به بوی یوسف گم‌گشته می‌آید مشو غافل  
 توانی چنگ زد بر دامن خیر النساء اینجا

\*\*\*



رخ معشوق خوابی؟ جان برافشان

غبار سستی از دلمان برافشان

سینه بند در راه عشق

سگش بر دلمان برافشان

قلم: عزیز زینالی بی



فصل هفتم

نشانه‌های ظهور



## نشانه‌های ظهور

### پیشگویی‌های ادیان و اسلام

آینده به دلیل پوشیدگی اش، همیشه کنجکاوی انسان‌ها را برانگیخته است. انسان همواره می‌خواسته است از زیان‌های آینده جلوگیری کند و از فرصت‌هایی که طی آن پیش می‌آیند، سود ببرد. وانگهی، خبر یافتن از آینده خود نوعی لذت به همراه دارد. همگان دوست دارند بدانند در آینده چه روی می‌دهد حتی اگر سودی در پی نداشته باشد.

این ویژگی در همهٔ انسان‌ها وجود دارد و به گونه‌ای ویژگی فطری آنها به شمار می‌رود. می‌دانیم که در طول تاریخ رسم بر این بوده است که به نیازهای عمومی و فطری دو دسته، پاسخ دهند: یکی پیامبران و اولیای الهی و دیگری شیادان و دروغگویان. در کنار هزاران فرستادهٔ خداوند، کسانی دیگر همانند منجمان و کاهنان و پیشگویان هم بوده‌اند که یا گفته‌های پیامبران را با نام خود به مردم عرضه می‌کرده‌اند و یا به دروغ پردازی روی می‌آورده‌اند و مردم را چند صباحی با خیالات و اوهام خویش مشغول می‌کرده‌اند. ولی در میان همهٔ پیشگویی‌ها که

در تاریخ به جای مانده است، آنچه در روایات و حکایات اسلامی به چشم می آید، برجسته و دگرگون می نماید. مهم ترین ویژگی ها که در پیشگویی های روایات اسلامی جلوه گر است، عبارت است:

- ۱- مصادیق آن ها واضح و روشن است؛
  - ۲- از وقایع طبیعی و غیر طبیعی هنگامه پیش از ظهور سخن می گویند؛
  - ۳- تکلیف فردی و اجتماعی مسلمانان - به ویژه شیعیان - را بیان می نمایند؛
  - ۴- پیشگویی ها را کسانی بر زبان آورده اند که معصومند و از خطا و گناه و اشتباه، دورند.<sup>۱</sup>
- گفتنی است که نویسندگان مسلمان، مجموعه روایات مشتمل بر پیشگویی ها - به ویژه پیشگویی های پیامبر - را در کتاب هایی گرد آورده اند.

### دسته بندی نشانه ها

دسته بندی و چگونگی نقل این روایات در کتاب ها یکسان نیست. برخی نویسندگان بی آن که تقسیم بندی خاصی ارائه کنند، مطالب را نقل کرده اند. برخی دیگر، نخست به بررسی نشانه های حتمی ظهور پرداخته و سپس باقی روایات را آورده اند. شکل دیگر تقسیم بندی نشانه های ظهور، جدا کردن نشانه های تحقق یافته و تحقق نیافته است. مثلاً فلان نشانه، که امام صادق علیه السلام بیان کرده است، در فلان سال واقع شده است. در کتاب «الفجر المقدس المهدی علیه السلام»، آقای مجتبی السادة

۱. شفیعی سروستانی، اسماعیل، پیشگوئیا و آخر الزمان، مقاله اول.

در دسته‌بندی جالب و نوینی از احادیث، تقویمی از حوادث شش ماهه پایانی دوران غیبت و منتهی به ظهور حضرت مهدی علیه السلام را عرضه کرده است که در میان آثار مهدوی قالب منحصر به فردی دارد.<sup>۱</sup>

شکلی دیگر نیز هست که با عنوان «آسیب‌شناسی آخرالزمان» از آن یاد می‌کنند و به نقل و بررسی آفاتی می‌پردازد که اقشار جامعه در دوران آخرالزمان بدان دچار می‌شوند.<sup>۲</sup>

### ۱. نشانه‌های حتمی و غیر حتمی ظهور

این نوع دسته‌بندی تنها شکلی است که در بیان روایات دیده می‌شود و شکل‌های دیگر، ابتکار مؤلفین است. روایات، شماری از نشانه‌های ظهور را با عنوان علایم حتمی ظهور بازگفته‌اند و آنها را از باقی نشانه‌ها جدا کرده‌اند. این نشانه‌ها اینابر مشهور عبارتند از:

- شورش سفیانی و قیام یمانی در ماه رجب؛

- ندای آسمانی در بیست و سوم ماه رمضان؛

- شهادت نفس زکیه در بیست و پنجم ماه ذی‌الحجه؛

- فرو رفتن بخشی از سپاه سفیانی در بیابانی میان مکه و مدینه در

دهه دوم محرم سال ظهور؛<sup>۳</sup>

۱. این کتاب اخیراً با عنوان «شش ماه پایانی» ترجمه و توسط انتشارات موعود عصر (مجله موعود) منتشر شده است.

۲. ر.ک: مجله موعود، ش ۲۹ و ۳۱.

۳. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۵۰؛ الغیبه شیخ طوسی، ص ۲۶۷. درباره تاریخ‌های ذکر شده ر.ک: الفجر المقدس، ص ۸۴، ۹۱، ۱۰۴، ۱۲۷ و ۱۴۲.

این حوادث همگی در شش ماهه منتهی به ظهور رخ می دهند و باقی نشانه ها همگی غیر حتمی و مشروط به حساب می آیند.

درباره این که برخی نشانه ها غیر حتمی به حساب آمده اند، شاید به ذهن برخی خطور کند که دیگر چه فرقی میان پیشگویی های اسلامی و دیگر پیشگویی ها هست، چرا که هر دو می گویند شاید فلان اتفاق بیفتد و شاید هم نیفتد؟ در جواب باید گفت:

اولاً، هیچ پیشگویی، مدعی آن قطعیت نشده است که در نشانه های حتمی دیده می شود.

ثانیاً، احتمال وقوع این نشانه ها به مراتب بیشتر از احتمال عدم وقوع آنها است و بیشتر آن ها تا کنون اتفاق افتاده اند.

ثالثاً وجوه و فواید مختلفی برای آن می توان برشمرد. به عنوان مثال، در روایات داریم که صدقه، صله رحم و قطع رحم و یا امثال اینها می توانند باعث افزایش یا کاهش عمر مقدر افراد شوند؛ مثلاً کسی که مقدر است سی سال دیگر عمر کند، به دلیل برخی ظلم ها که به والدین یا اقوامش می کند، عمرش کوتاه می شود و پس از مدت اندکی می میرد و یا به عکس، کسی که چیزی از عمرش نمانده، ولی با ترحم بر یتیم یا صدقه بر عمرش افزوده می شود. درباره چنین افرادی وقتی ولی خدا می گوید: «او بنا است فردا بمیرد»، ولی تا سی سال بعد زنده می ماند، ولی خدا می تواند بدین وسیله اثر اعمال را به پیروان خود نشان دهد.

## ۲. نشانه‌های محقق شده

برخی نشانه‌های نزدیک شدن ظهور، تاکنون پیش آمده است که از سویی هیجان نزدیکی ظهور را در شیعیان و دیگران می‌افروزد و آنان را به خودسازی و آمادگی وامی‌دارد و از سویی دیگر بر این یقین آنان می‌افزاید که امامان علیهم‌السلام با غیب و دانش غیبی پیوند داشته‌اند. از این نشانه‌ها است آنچه در زیر می‌آید:

- سیطره یافتن عباسیان بر مسلمانان و فساد آنها پس از مدتی؛

- اختلاف اهل مشرق؛

- انحراف جامعه اسلامی؛

- شورش صاحب الزنج؛

- رونق یافتن دانش در شهر قم؛

- پیروزی انقلاب اسلامی در ایران؛

- انفجار طهران و...<sup>۱</sup>

## ۳. بیان اجمالی و تفصیلی نشانه‌ها

روایات معصومین علیهم‌السلام معمولاً به بیان تفصیلی نشانه‌ها اشاره می‌کنند به این معنا که رویدادهای ویژه و معینی را برمی‌شمارند که - مثلاً - در عراق فلان رویداد پیش می‌آید و ایرانیان چنین می‌کنند، ولی

۱. شش ماه پایانی، عصر ظهور، روزگار رهایی و...

روایات دیگری هم هست که به گونه کلی و اجمالی به رویدادها و ویژگی های آخرالزمان اشاره می کنند. اینک به عنوان مثال، به روایت طولانی می نگریم که راوی آن، حضرت سلمان رضی الله عنه است:

در حجة الوداع، یا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مشغول مناسک حج بودیم که حضرت، حلقه در کعبه را گرفت و رو به ما کرد و فرمود: آیا می خواهید شما را از نشانه ها و حوادث پیش از قیامت خیر دهم؟  
گفتم: آری، یا رسول الله!

فرمود: از آنها است، تباه کردن نمازها و پیروی از شهوتها و روی کردن به هواها و هوسها و بزرگداشت ثروتمندان و مالپرستان و فروختن دین به دنیا. در این زمان است که گویی قلب مؤمن در درویش ذوب می شود همان سان که نمک در آب حل می شود، چرا که گناهکاریها و کژیها و کاستیها را می بیند و کاری از او بر نمی آید تا از میانشان بردارد.  
گفتم: آیا به راستی چنین خواهد شد؟

فرمود: سلمان! سوگند به آن که جانم به دست او است، چنین خواهد شد و آن گاه حاکمان و امیران ستمکار و وزیران فاسق و کارگزاران تبهکار می آیند و مردم به خیانتکاران اعتماد می کنند.

گفتم: آیا واقعاً چنین روزی خواهد آمد؟

فرمود: سلمان! سوگند به آن که جانم به قبضة قدرت او است، آری! در آن زمان است که گناهها و کژیها را کار خوب می شمارند و کار خوب و اعمال پسندیده را زشت و ناپسند می دانند. به خائن اعتماد می کنند و امین را خائن می انگارند. دروغگو را تأیید می کنند و راستگو

را از خود می‌رانند. گفتم: آیا واقعاً چنین روزی خواهد آمد؟  
 فرمود: سوگند به آن که جانم به دستان او است، آری! در آن زمان  
 است که زنان فرمانروا می‌شوند و سروری می‌یابند. با زنان و کنیزکان  
 مشورت می‌گردد و کودکان بر منبرها می‌نشینند و هر چیز به دروغ ختم  
 می‌شود و زکات و فیه [که حق عمومی و همگانی است] غنیمت و بهره  
 شخصی می‌شود. آدمی به والدینش ستم می‌کند و به دوستش نیکی  
 می‌کند و آنجا است که ستاره دنباله دار طلوع می‌کند.

باز هم گفتم: آیا چنین چیزی پیش می‌آید؟

فرمود: سلمان! سوگند به آن که جانم به دست او است، آری! مرد با  
 همسرش در تجارت شریک می‌شود و خوی و عادت‌های باطل افزون  
 می‌گردد و خوبی‌ها کم می‌شود. آدمی به دلیل سختگیری بر بدهکاران  
 خود تحقیر می‌شود و زمانی است که بازارها به هم نزدیک می‌شوند و  
 یکی می‌گوید: چیزی نفروختم و دیگری می‌گوید: سودی تبردم و  
 چیزی جز شکایت از خدا دیده نمی‌شود.

گفتم: آیا چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد؟

فرمود: سلمان! آری. سوگند به آن که جانم به دست او است. در پی  
 این حوادث، مردمانی می‌آیند که اگر سخنی بگویند، آنان را می‌کشند و  
 اگر ساکت بمانند، غارتشان می‌کنند تا از اموالشان بهره‌مند شوند و به  
 حریمشان دست برند و حرمتشان را بشکنند و خونشان را بریزند. قلب  
 آنان کاملاً با ترس و هراس عجیب است. آنان را جز در حالت خوف و  
 نگرانی و هراس و وحشت نمی‌یابی.

گفتم: آیا چنین چیزی روی می‌دهد؟

فرمود: سلمان! سوگند به آن که جانم به دست او است، آری! در آن زمان است که چیزی از مشرق و چیزی از مغرب می‌آید و امت مرا رنگارنگ می‌کند. چه بیچاره‌اند کسانی که برای این چیزها تن به سستی می‌دهند. وای بر آنان که خدا چه برایشان مهیا کرده و چگونه در کمین آنان است. نه به کوچک‌تر رحم می‌کنند و نه به بزرگ‌تر احترام می‌گذارند. از خطاکاران و گنهکاران در امان نیستند و بدن‌هایشان به شکل انسان است و قلب‌هایشان، قلب شیطان است.

گفتم: آیا واقعاً چنین خواهد شد؟

فرمود: سلمان! سوگند به کسی که جانم به دست او است، آری. مردان به مردان و زنان به زنان [برای ارضای شهوات] می‌پردازند. همان گونه که اهل خانه‌ای به دختران خود غیرت می‌ورزند، به پسرکان جوان دیگران نیز غیرت می‌ورزند. مردان به زنان و زنان به مردان شبیه می‌شوند و زنان بر زین‌ها سوار می‌گردند که لعنت خدا بر آنها باد.

گفتم: آیا واقعاً چنین خواهد شد؟

فرمود: سلمان! سوگند به آن که جانم به دست او است، آری! مساجد را همانند کلیساها و کنیسه‌ها می‌آرایند و قرآن‌ها را طلاکاری و زینت می‌کنند. ستاره‌ها بلند می‌گردند و خطوط (دسته‌بندی‌ها) زیاد می‌شوند. قلب‌هایشان از هم بیزار می‌شود و زبان‌هایشان دگرگون می‌گردد.

گفتم: آیا واقعاً چنین خواهد شد؟



فرمود: سلمان! سوگند به آن که جانم به دست او است، آری! ربا علنی می‌شود و با اجناس ممتاز، رشوه می‌دهند و معامله می‌کنند. دین رها می‌شود و مقام و منزلت دنیایی رفیع می‌گردد.

گفتم: آیا چنین خواهد شد؟

فرمود: سلمان! سوگند به آن که جانم به دست او است، آری! هر چند به خدا زیان نمی‌رسانند [و به خود ظلم می‌کنند]، لیکن طلاق زیاد می‌شود و حدود الهی به کنار می‌رود.

گفتم: آیا واقعاً چنین خواهد شد؟

فرمود: سلمان! سوگند به آن که جانم به دست او است، آری. در آن زمان است که زنان آوازه‌خوان می‌شوند و آلات موسیقی جلوه می‌یابند و آن گاه اشرار اتمم پیدا می‌شوند.

گفتم: آیا واقعاً چنین خواهد شد؟

فرمود: سلمان! سوگند به آن که جانم به دست او است، آری. ثروتمندان اتمم برای تفریح و سیاحت به حج و عمره می‌پردازند و دیگر مردمان برای تجارت و کسب درآمد و فقیران برای ربا و خودنمایی. مردمانی پیدا می‌شوند که تفکر و تدبیر و تفقه آنان برای غیر خدا [و اهداف غیر الهی] است. زنان‌آدمگان افزون می‌شوند و قرآن را با غنا می‌خوانند و برای دنیا بر سر هم می‌ریزند و به هم می‌آویزند.

گفتم: آیا واقعاً چنین خواهد شد؟

فرمود: سلمان! سوگند به آن که جانم به دست او است، آری. در آن زمان به محارم تجاوز می‌کنند و به دنبال گناهان می‌روند و اشرار و بدان

بر خوبان مسلط می شوند. دروغ علنی می شود و لجاجت نمایان می گردد. بیچارگی ها آشکار می شود و بالباس ها به هم فخر می فروشند و مباحثات می کنند و ظرف های ناشایست را پر می کنند. ترد و شطرنج و آلات موسیقی را می پسندند و امر به معروف و نهی از منکر را انکار می کنند، آن سان که مؤمن خوارتر از کتیز می گردد. همدستی میان زاهد نمایان و قاریان بی عمل نمایان می شود. اینان همانانند که در آسمان ها پلیدان ناپاک می خوانندشان.

گفتم: آیا واقعاً چنین خواهد شد؟

فرمود: سلمان! سوگند به آن که جانم به دست او است، آری! در آن زمان ثروتمندان از زندگی فقیران هراسان نمی شوند. فقیران هفت روز جستجو می کنند و از مردم چیزی می خواهند و کسی را نمی یابند که چیزی در دستشان بگذارد.<sup>۱</sup>

#### ندای آسمانی (صیحه)

از پنج نشانه حتمی ظهور، ندایی آسمانی است که آن را «صیحه» گویند. «صیحه» به صدا و ندا اطلاق می شود و در اینجا منظور ندایی است که شب بیست و سوم ماه رمضان - همان شب قدر - از آسمان شنیده می شود و هر کس، آن را به زبان خود می شنود و از آن حیران و سرگردان می گردد، از شنیدن این ندا، آن که خوابیده، بیدار می شود و

۱. منتخب الاثر، ص ۴۳۲؛ بشارة الاسلام، ص ۲۵، ترجمه به نقل از شش ماه پایانی.

آن که ایستاده، می‌نشیند و نشسته، بر سر جای خود می‌خکوب می‌شود و نوحه‌روسان از ترس، خلوتگاه خویش را رها می‌کنند. این ندا از جبرئیل امین است، که به زبانی رسا چنین اعلام می‌کند:

صبح نزدیک شد.<sup>۱</sup> بدانید که حق با مهدی و شیعیان او است.

آن‌گاه، ظهر که می‌گذرد و مغرب نزدیک می‌شود، شیطان لعین در میان زمین و آسمان ندا می‌دهد: «آگاه باشید که حق با عثمان و پیروان او است».

ابو حمزه می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا شورش سفیانی از نشانه‌های حتمی ظهور است؟ حضرت فرمود: «آری حتمی است». پرسیدم: این ندا چگونه خواهد بود؟ فرمود:

منادی اول روز ندا می‌دهد که حق با آل علی علیهم السلام و شیعیان او است و در پایان روز شیطان ندا می‌دهد که حق با عثمان و پیروان او است و در این زمان یاوه‌گویان [باطل‌گرایان] دچار تردید می‌شوند.<sup>۲</sup>

دلیل برخاستن این صدای آسمانی از این قرار است:

- مردم نزدیکی ظهور را دریابند؛

- برای مؤمنان خالص، آمادگی درونی پدید آید.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۴.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱؛ الغیبه شیخ طوسی، ص ۲۶۶؛ اعلام الوری، ص ۴۲۹.

زمان وقوع این نشانه، یعنی با فضیلت‌ترین ماه و شب سال - که در آن، رویکرد مسلمانان به مسایل دینی به حدّ اعلای خود می‌رسد - اهمّیت آن را ثابت می‌کند. ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند:

بی‌گمان، صیحه در ماه رمضان خواهد بود؛ چرا که ماه رمضان ماه خداوند است و آن هم ندای جبرئیل است برای خلق.

سپس می‌فرماید:

منادی از آسمان به نام قائم علیه السلام ندا در می‌دهد و از مشرق تا مغرب صدایش را می‌شنوند. از ترس، هیچ خوابیده‌ای نمی‌ماند مگر بیدار شود و ایستادگان همگی می‌نشینند و نشستگان بر دو پای خویش برمی‌خیزند. خداوند پیامرزد هر که را از این صدا عبرت گیرد. صدا، صدای جبرئیل روح‌الامین است که در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان برمی‌خیزد. پس در آن شک نکنید و گوش فرا دهید و اطاعت کنید. در پایان روز صدای ابلیس ملعون شنیده می‌شود که ندا می‌دهد: «آگاه باشید که فلانی مظلومانه کشته شد». تا مردم را به شک اندازد و دچار فتنه کند. چقدر شک‌کنندگان متحیر در آن روز زیادند که در آتش افکنده می‌شوند. وقتی صدا را در ماه رمضان شنیدید، شک نکنید که صدای جبرئیل است و نشانه‌اش این است که به نام قائم و پدرش علیه السلام ندا می‌دهد؛ چونان که حتی دوشیزگان در خلوتگاه‌های خانه آن را می‌شنوند و پدر و

برادر خویش را برای خروج [و قیام] تشویق می‌کنند.

آن‌گاه می‌فرماید:

بی‌گمان این دو صدا پیش از قیام قائم [علیه‌السلام] به گوش می‌رسند: صدایی از آسمان که صدای جبرئیل است و به نام صاحب این امر و نام پدرش ندا سر می‌دهد و صدایی که از زمین شنیده می‌شود و صدای ابلیس است و به نام فلانی ندا می‌دهد که مظلومانه کشته شد، ولی او به دنبال فتنه است. پس شما ندای اول را اجابت و اطاعت کنید و از دومی بپرهیزید و بترسید که به فتنه‌اش افکنده شوید.

روایت بالا بسی طولانی است. در پایانش آمده است:

وقتی میان بنی‌فلان اختلاف افتاد، چشم انتظار فرج باشید و فرج شما تنها در اختلاف بنی‌فلان است. پس وقتی دچار اختلاف شدند، منتظر صیحه‌ی ماه رمضان باشید و قیام قائم [علیه‌السلام] که خداوند هر چه بخواهد، می‌کند.<sup>۱</sup>

در روایتی دیگر، عبدالله بن سنان می‌گوید: نزد امام صادق [علیه‌السلام] بودم که شنیدم مردی از دیار همدان به حضرت عرض کرد: «سُئِنَانِ مَا رَا سِرْزَنْشِ مِی‌کَنْنَد و مِی‌گَویَنْد شَمَا مِی‌پَنْدَارِیْد کِه مَنَادِی از آسْمَان بِه نَامِ

۱. الغیبه نعمانی، ص ۱۷۰؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۱؛ النجم الثاقب، ج ۱، ص ۱۲۶؛

تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۲۵.

صاحب این امر ندا در می دهد. حضرت از این سخن برافروخت و فرمود:

آن را از من روایت نکنید؛ از پدرم روایت کنید که دیگر عیبی بر شما نگیرند. شهادت می دهم که از پدرم علیه السلام شنیدم که فرمود: «والله! این مطلب در قرآن به وضوح بیان شده است آنجا که می گوید: «اگر بخواهیم از آسمان معجزه‌ای برایشان می فرستیم که گردن‌هایشان را برای همیشه به زیر افکنند»<sup>۱</sup>. آن روز در زمین احدی باقی نمی ماند که از روی خضوع گردنش را کج نکرده باشد اهل زمین ایمان می آورند، آن زمان که این صدا را از آسمان بشنوند: «آگاه باشید که حق با علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان او است».

سپس فرمود:

فردای آن روز شیطان در آسمان بالا می رود و می‌گریزد و دور می‌شود و سپس ندا می‌دهد: «بدانید که حق با عثمان بن عفان و پیروان او است. او مظلومانه کشته شد. بیایید و خوشی را طلب کنید».

خداوند آنان را که ایمان آورده‌اند؛ با اقرار پابرجا و استوار می‌کند و این همان ندای اول است. آن روز، کسانی که در دل‌هایشان مرض است، به شک می‌افتند و این مرض -والله-

عداوت اهل بیت [علیهم‌السلام] است. بنابراین، در آن زمان از ما بیزاری می‌جویند در همان حال که به ما متمایل می‌شوند؛ می‌گویند: آن صدای اول از سحرهای اهل بیت [علیهم‌السلام] است.

سپس این آیه را تلاوت فرمود:

اگر آنها معجزه‌ای ببینند، از آن روی برمی‌تابند و می‌گویند این همان جادوی همیشگی [آنها] است.<sup>۱-۲</sup>

در روایتی زرارة بن اعین از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: منادی از آسمان ندا می‌دهد: «فلانی فرمانرواست». و منادی دیگری ندا می‌دهد: «همانا علی علیه‌السلام و شیعیان او رستگارند».

پرسیدم: «آن‌گاه چه کسی با مهدی علیه‌السلام می‌جنگد؟»  
فرمود:

«مردی از بنی‌امیه، که شیطان ندا می‌دهد همانا فلانی و پیروان او رستگار می‌شوند».

گفتم: «چه کسانی راستگو را از دروغگو باز می‌شناسند؟»  
فرمود:

«آنان که احادیث ما را روایت می‌کنند و پیش از وقوع، می‌گویند:

۱. سوره قمر (۵۴)، آیه ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۲، الغیبة نعمانی، ص ۲۶۰.

چنین می شود و می دانند که آنها راستگویند و حق دارند».<sup>۱</sup>

### وظایف مؤمنان در هنگام صبحه

در احادیث اهل بیت علیهم السلام در این باره آمده است:  
 - پس از شکر و ستایش خداوند و به جای آوردن نماز صبح جمعه،  
 به خانه بروید و درها را قفل کنید و در پیچه ها و روزنه ها را ببندید و  
 خود را میان چیزی بپوشانید و گوش هایتان را بگیرید. در حدیث آمده  
 است که از شدت و قوت این صدا هفتاد هزار نفر ناشنوا و هفتاد هزار  
 نفر لال می شوند. هرگاه صدا را شنیدید، به سجده بیفتید و بگویید:  
 سبحان ربنا القدوس.

پروردگار مقدس ما منزّه است.

هر کس چنین کند، نجات می یابد و هر کس نکند، هلاک شود.<sup>۲</sup>

همچنین امام باقر علیه السلام فرموده است:

آن حادثه را در ماه رمضان، نشانه ای است در آسمان؛ که مردم  
 پس از آن دچار اختلاف می شوند. هرگاه این نشانه را یافتی،  
 ذخیره غذایت را بیشتر کن.<sup>۳</sup>

۱. الغیبة نعمانی، ص ۱۷۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۵.

۲. یوم الخلاص، ص ۵۴۲.

۳. همان، ص ۵۴۲.



پس از ندای آسمانی، میان مردم اختلاف و جنگ و فتنه (نبرد قر قیسیا) پدید می‌آید و به دنبال آن قحطی و گرانی خوراکی‌ها روی می‌دهد و از این رو ائمه علیهم‌السلام به شیعیان مؤمن خویش و مسلمانان سفارش کرده‌اند که غذا و نیازمندی‌های خود و خانواده را برای یک سال ذخیره کنند.<sup>۱</sup>

### انتظار منتظر

از مفاهیمی که با آغاز غیبت کبری پیش می‌آید، مفهوم «انتظار» است. این موضوع ویژه اسلام و تشیع نیست؛ هر جا سخن از منجی به میان آید، انتظار و منتظر نیز خود می‌نماید، با این تفاوت که در روایات ائمه علیهم‌السلام این موضوع تصویری بسیار روشن‌تر دارد.

انتظار در لغت به معنای چشم به راه بودن و گونه‌ای امیدواری به آینده است؛ آینده‌ای خوب یابد و به عبارت دیگر، کسی که کار خیر انجام می‌دهد، منتظر پاداش است و خطا کار، منتظر کیفر.

از نظر اصطلاحی، انتظار حالتی است آمیخته از ایمان به خدا و اعتقاد کامل و راسخ به مبانی دین و اشتیاق و علاقه به ظهور رهبری الهی و آسمانی که بتواند به مدد خداوند، مردمان جهان را به یک آیین راه نماید و ستمگران را از میان بردارد و آیین توحید و یکتاپرستی را رواج دهد و حکومت قسط و عدل را در زمین برقرار کند. این رهبر آسمانی، که در اسلام و به ویژه تشیع، تصویر بسیار روشن‌تری نسبت به دیگر ادیان و

مذاهب و مکاتب دارد، کسی نیست جز حضرت مهدی علیه السلام.<sup>۱</sup>

### آثار و نشانه‌های انتظار

هر چند انتظار، گونه‌ای حالت روانی و اعتقادی است، ولی آثار و نشانه‌های عملی دارد. هرگاه انتظار به جان کسی راه یابد، اعمال و کارها و کوشش‌هایی با خود می‌آورد و چنین نیست که کسی بتواند تنها با نشستن و چشم به در دوختن، خویش را منتظر بداند. در عرف نیز هرگاه کسی منتظر میهمان عزیزی است، برمی‌خیزد و خانه را تمیز می‌کند و وسایل آسایش و آرامش و احترام میهمان را فراهم می‌آورد. در روایات امامان معصوم علیهم السلام نیز بر این حقیقت اشارت رفته است. قابل توجه این که در روایات، انتظار، گونه‌ای از عمل شمرده شده است نه اعتقاد صرف. از آن جمله است روایاتی که می‌فرماید:

منتظر فرج باشید و از خدا ناامید مشوید که بهترین اعمال نزد

خدای تبارک و تعالی انتظار فرج است.<sup>۲</sup>

انتظار فرج از برترین اعمال است.<sup>۳</sup>

برترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.<sup>۴</sup>

۱. ظهور حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه اسلام، صص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳.

۳. منتخب الاثر، ص ۲۴۴.

۴. الزام الناصب، ص ۶۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۰؛ الغیبه نعمانی، ص ۱۸۰.

این روایات را می‌توان از زوایای گوناگون بررسی کرد؛ مثلاً ثوابی که روایات، برای انتظار بر شمرده‌اند، شایان بررسی است و ما را به معنای راستین انتظار راه می‌نماید.

در برخی روایات آمده است که ثواب انتظار، همانند ثواب شهادت و در خون خویش غلتیدن است.<sup>۱</sup> این نشان می‌دهد که اولاً انتظار، هم گونه‌ای، عمل است و ثانیاً به سختی شهادت و در خون خویش غلتیدن.

### ادب انتظار

اینک که پای آثار و نشانه‌های انتظار به میان آمد و گفتیم که انتظار، گونه‌ای عمل است پرسش دیگر خود می‌نماید. پرسش این است که وظیفه منتظران چیست و چگونه باید ادب انتظار را پاس نهند و خویش را در شمار منتظران راستین حضرت مهدی علیه السلام جای دهند؟

روایات در این باره بسیار است. ولی برای ارج نهادن به منتظران، چاره‌ای نیست جز آن که نمونه‌ای از آن‌ها را به اختصار پیش کشیم و فرا روی علاقه‌مندان قرار دهیم. از بهترین روایات، که وظایف منتظران و ادب انتظار را به تصویر کشیده‌اند، دعایی است که مرحوم سید بن طاووس نقل کرده است. در این جا دعای مذکور را می‌آوریم و تنها به بازگرداندنش به فارسی بسنده می‌کنیم و از توضیح و شرحش می‌پرهیزیم که آن، خود روشن و آشکار و گویا است:

۱. بخارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳.

به سند معتبر مروی است که عثمان بن سعید، نایب اول امام عصر - صلوات الله علیه - این دعا را املا فرمود به ابوعلی محمد بن همام، و امر فرمود که آن را بخواند، سید بن طاوس در جمال الاسبوع بعد از ذکر دعاهاى وارده بعد از نماز عصر جمعه و صلوات کبیره این دعا را ذکر کرده و فرمود: اگر برای تو عذری باشد از جمیع آنچه ذکر کردیم پس حذر کن از آنکه مهمل گذاری خواندن این دعا را پس بدرستی کن، شناختیم این را از فضل خداوند جل جلاله که مخصوص فرموده ما را به آن پس اعتماد کن به آن و آن دعا این است:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ  
رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ  
أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ  
ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي اللَّهُمَّ لَا تُمِثْنِي مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ وَلَا تُرِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ  
هَدَيْتَنِي اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي لِوِلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ مِنْ وِلَايَةِ  
وِلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى وَالَيْتُ وِلَاةَ  
أَمْرِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَعَلِيًّا  
وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالحَسَنَ وَالحُجَّةَ  
القَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ فَتَبِّئْنِي بِعَلَى دِينِكَ وَ  
اسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَلِيَنَّ قَلْبِي لِوَلِيِّ أَمْرِكَ وَعَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ

خَلَقَكَ وَ تَبَيَّنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِكَ وَ  
 بِإِذْنِكَ غَابَ عَن بَرِيَّتِكَ وَ أَمْرِكَ يَنْتَظِرُ وَ أَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمُعَلَّمِ  
 بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَ لِيَّكَ فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ  
 سِتْرِهِ فَصَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَ لَا تَأْخِيرَ  
 مَا عَجَّلْتَ وَ لَا كَشْفَ مَا سَتَرْتَ وَ لَا الْبَحْثَ عَمَّا كَتَمْتَ وَ لَا أَنْزِعَكَ  
 فِي تَدْبِيرِكَ وَ لَا أَقُولَ لِمَ وَ كَيْفَ وَ مَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَ قَدْ  
 امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَ أَفْوَضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ اللَّهُمَّ إِنِّي  
 أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِيَنِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ مَعَ عِلْمِي بِأَنَّ لَكَ  
 السُّلْطَانَ وَ الْقُدْرَةَ وَ الْبُرْهَانَ وَ الْحُجَّةَ وَ الْمَشِيئَةَ وَ الْحَوْلَ وَ  
 الْقُوَّةَ فَافْعَلْ ذَلِكَ بِي وَ بِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ  
 صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ ظَاهِرِ الْمَقَالَةِ وَ أَصِحِّ الدَّلَالَةَ هَادِيًا مِنَ الضَّلَالَةِ شَافِيًا  
 مِنَ الْجَهَالَةِ أَبْرِرْ يَا رَبِّ مُشَاهَدَتَهُ وَ ثَبِّتْ قَوَاعِدَهُ وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقَرُّ  
 عَيْنُهُ بِرُؤْيَيْهِ وَ أَقِمْنَا بِخِدْمَتِهِ وَ تَوَقَّفْنَا عَلَى مِلَّتِهِ وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ  
 اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَ ذَرَأْتَ وَ بَرَأْتَ وَ أَنْشَأْتَ وَ  
 صَوَّرْتَ وَ أَحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَن يَمِينِهِ وَ عَن شِمَالِهِ  
 (وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ) بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يَضِيعُ مَن حَفِظْتَهُ بِهِ وَ  
 احْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَ وَصِيَّ رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ وَ مَدِّ

فِي عُمُرِهِ وَزِدْ فِي أَجَلِهِ وَاعْنَهُ عَلَى مَا وَلَّيْتَهُ وَاسْتَرْعَيْتَهُ وَزِدْ فِي  
 كَرَامَتِكَ لَهُ فَإِنَّهُ الْهَادِي الْمَهْدِيَّ وَالْقَائِمَ الْمُهْتَدِيَّ وَالطَّاهِرَ النَّقِيَّ  
 الزَّكِيَّ النَّقِيَّ الرَّضِيَّ الْمَرْضِيَّ الصَّابِرَ الشَّكُورَ الْمُجْتَهِدَ اللَّهُمَّ وَلَا  
 تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ وَانْقِطَاعِ خَبْرِهِ عَنَّا وَلَا تُنْسِنَا  
 ذِكْرَهُ وَانْتِظَارَهُ وَالْإِيمَانَ بِهِ وَقُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ وَالدُّعَاءَ لَهُ وَ  
 الصَّلَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يُقْنَطَنَا طَوْلُ غَيْبَتِهِ مِنْ قِيَامِهِ وَيَكُونَ يَقِينُنَا فِي  
 ذَلِكَ كَيَقِينُنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَّى عَلَيْكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ  
 وَحْيِكَ وَتَنْزِيلِكَ فَقَوِّ قُلُوبَنَا عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ حَتَّى تُسَلِّكَ بِنَا عَلَى  
 يَدَيْهِ مِنْهَاجِ الْهُدَى وَالْمَحَجَّةِ الْعُظْمَى وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى وَقَوِّنَا عَلَى  
 طَاعَتِهِ وَتَبَتُّنَا عَلَى مُتَابَعَتِهِ (مُشَايَعَتِهِ) وَاجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ وَأَعْوَانِهِ وَ  
 أَنْصَارِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَلَا تَسْلُبْنَا ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا وَلَا عِنْدَ وِفَاتِنَا  
 حَتَّى تَتَوَفَّانَا وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ لَا شَاكِينَ وَلَا نَاكِثِينَ وَلَا مُرْتَابِينَ وَ  
 لَا مُكَذِّبِينَ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ  
 خَاذِلِيهِ وَدَمِّمْ عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ وَكَذَّبَ بِهِ وَأَظْهَرِ بِهِ الْحَقَّ وَأَمِثْ  
 بِهِ الْجَوْرَ وَاسْتَنْقِذْ بِهِ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الذُّلِّ وَانْعَشْ بِهِ الْبِلَادَ وَ  
 اقْتُلْ بِهِ الْجَبَّارَةَ وَالْكَفْرَةَ وَأَقْصِمْ بِهِ رُؤُوسَ الضَّلَالَةِ وَذَلِّلْ بِهِ  
 الْجَبَّارِينَ وَالْكَافِرِينَ وَأَبْرِ بِهِ الْمُنَافِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَجَمِيعَ

الْمُخَالَفِينَ وَالْمُلْحِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَ  
 بَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا حَتَّى لَا تَدَعَ مِنْهُمْ دِيَاراً وَلَا تُبْقِيَ لَهُمْ آثَاراً  
 طَهَّرْ مِنْهُمْ بِلَادَكَ وَاشْفِ مِنْهُمْ صُدُورَ عِبَادِكَ وَجَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى  
 مِنْ دِينِكَ وَأَصْلِحْ بِهِ مَا بَدَّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَغَيِّرْ مِنْ سُنَّتِكَ حَتَّى  
 يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ غَضّاً جَدِيداً صَحِيحاً لَا عِوَجَ فِيهِ وَلَا  
 بِدْعَةَ مَعَهُ حَتَّى تُطْفِئَ بِعَدْلِهِ نِيرَانَ الْكَافِرِينَ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي  
 اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَارْتَضَيْتَهُ لِنَصْرِ دِينِكَ وَاصْطَفَيْتَهُ بِعِلْمِكَ وَ  
 عَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّأْتَهُ مِنَ الْغُيُوبِ وَأَطْلَعْتَهُ عَلَى الْغُيُوبِ وَ  
 أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَنَقَّيْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ اللَّهُمَّ فَصَلِّ  
 عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الْأَيِّمَةِ الطَّاهِرِينَ وَعَلَى شَيْعَتِهِ الْمُتَّجِبِينَ وَبَلِّغْهُمْ  
 مِنْ آمَالِهِمْ مَا يَأْمُلُونَ وَاجْعَلْ ذَلِكَ مِنَّا خَالِصاً مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَشُبْهَةٍ وَ  
 رِيَاءٍ وَسُمْعَةٍ حَتَّى لَا نُرِيدَ بِهِ غَيْرَكَ وَلَا نَطْلُبَ بِهِ إِلَّا وَجْهَكَ اللَّهُمَّ  
 إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا وَغَيَّبْتَهُ إِمَامِنَا (وَلَيْنَا) وَشِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَ  
 وَقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهَرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا  
 اللَّهُمَّ فَافْرُجْ ذَلِكَ عَنَّا بِفَتْحِ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَنَصْرِ مِنْكَ تُعِزُّهُ وَإِمَامِ  
 عَدْلٍ تُظَهِّرُهُ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذِنَ لِوَلِيِّكَ فِي  
 إِظْهَارِ عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ وَقَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى لَا تَدَعَ

لِلجَوْرِ يَا رَبِّ دِعَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا وَلَا بَقِيَّةً إِلَّا أَفْنَيْتَهَا وَلَا قُوَّةً إِلَّا  
 أَوْهَنْتَهَا وَلَا زُكْنًا إِلَّا هَدَمْتَهُ وَلَا حَدًّا إِلَّا قَلَلْتَهُ وَلَا سِلَاحًا إِلَّا أَكَلَلْتَهُ وَلَا  
 رَايَةً إِلَّا نَكَّسْتَهَا وَلَا شُجَاعًا إِلَّا قَتَلْتَهُ وَلَا جَيْشًا إِلَّا خَذَلْتَهُ وَارْمِهِمْ  
 يَا رَبِّ بِحَجْرِكَ الدَّامِعِ وَاضْرِبْهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ وَبَأْسِكَ الَّذِي لَا  
 تَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ وَعَذِّبْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءَ وَلِيِّكَ وَأَعْدَاءَ  
 رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِ وَلِيِّكَ وَأَيْدِي عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ  
 اللَّهُمَّ اكْفِ وَلِيِّكَ وَحُجَّتَكَ فِي أَرْضِكَ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَكَيْدَ مَنْ أَرَادَهُ  
 (كَادَهُ) وَامْكُرْ بِمَنْ مَكَرَ بِهِ وَاجْعَلْ دَائِرَةَ السُّوءِ عَلَيَّ مَنْ أَرَادَ بِهِ سُوءًا  
 وَاقْطَعْ عَنْهُ مَادَّتَهُمْ وَأَرْعِبْ لَهُ قُلُوبَهُمْ وَزَلْزِلْ أَقْدَامَهُمْ وَخُذْهُمْ  
 جَهْرَةً وَبَعْتَةً وَشَدِّدْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ وَأَخْزِهِمْ فِي عِبَادِكَ وَالْعَنَّهُمْ فِي  
 بِلَادِكَ وَأَسْكِنَهُمْ أَسْفَلَ نَارِكَ وَأَحِطْ بِهِمْ أَشَدَّ عَذَابِكَ وَأَصْلِهِمْ نَارًا  
 وَاحْشُ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَارًا وَأَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ  
 وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ وَأَضَلُّوا عِبَادَكَ وَأَخْرَبُوا بِلَادَكَ اللَّهُمَّ وَأَحْشِي  
 بِوَلِيِّكَ الْقُرْآنَ وَارِنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لَا لَيْلَ فِيهِ وَأَحْشِي بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ  
 وَاشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الْوَعْرَةَ وَاجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى الْحَقِّ وَ  
 أَقِمْ بِهِ الْحُدُودَ الْمَعْطَلَةَ وَالْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ إِلَّا ظَهَرَ  
 وَلَا عَدْلٌ إِلَّا زَهَرَ وَاجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنْ أَعْوَانِهِ وَمُقَوِّيَةِ سُلْطَانِهِ وَ



الْمُؤْتَمِرِينَ لِأَمْرِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَالْمُسْلِمِينَ لِأَحْكَامِهِ وَ مِمَّنْ لَا  
 حَاجَةَ بِهِ إِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ وَأَنْتَ يَا رَبِّ الَّذِي تَكْشِفُ الضُّرَّ وَ  
 تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاكَ وَ تُنْجِي مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ فَ اكْشِفِ الضُّرَّ  
 عَنِّي وَ لِيَّكَ وَ اجْعَلْهُ خَلِيفَةً فِي أَرْضِكَ كَمَا ضَمِنْتَ لَهُ اللَّهُمَّ لَا  
 تَجْعَلْنِي مِنْ خُصَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَعْدَاءِ  
 آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَ الْغَيْظِ عَلَى آلِ  
 مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ فَأَعِزَّنِي وَ اسْتَجِيرُ  
 بِكَ فَأَجِرْنِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي بِهِمْ فَائِزاً  
 عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ۱

ای خدا تو خود را به من معرفی کن (شناسان) که اگر خود را به من  
 شناسانی رسولت را نخواهم شناخت. ای خدا تو رسولت را به من شناسان  
 وگرنه حجتت را نخواهم شناخت خدایا تو حجتت را به من شناسان وگرنه  
 از دین خود گمراه خواهم شد. ای خدا مرا به مرگ جاهلیت نمیران و از قلبم  
 پس از آنکه مرا هدایت کردی، ظلمت گمراهی را دور دار. پروردگارا چنان  
 که مرا به ولایت و دوستی آن کسانی که طاعتشان را بر من فرض و لازم  
 کردی، هدایت فرمودی، یعنی آنان که از جانب تو بعد از رسولت که درود  
 خدا بر او و آتش باد، صاحب فرمان خلافتند تا آنکه من به هدایتت،

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۷؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۲؛ جمال الاسبوع، ص ۵۲۲.

دوستدارِ والیانِ امرِ تو شدم که آن والیانِ امر، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن عسکری و حجت قائم مهدی که درودت بر همگی آنان باد می‌باشد پس ای خدا مرا بر این دین خود ثابت قدم گردان و به کار طاعتت مشغول دار و قلبم را برای ولی امرت مطیع ساز و عاقبت و حسن عاقبت در آنچه خلقت را به امتحان آن آزمودی، مرا به کرمیت عطا فرما و به طاعت ولی امرت ثابت قدم بدار؛ آن ولی امری که از چشم خلق پنهان داشته‌ای و به اذن تو غایب از مردم گردیده و در ظهور و قیامش منتظر فرمان توست. و تو ای خدا به ذات خود بی‌تعلیم، دانایی که چه هنگامی مصلحت در اذن به ظهور امر سلطنت الهیه اوست و پرده از جمال او برداشتن چه وقت صلاح عالم است پس ای خدا مرا صبر و شکیبایی ده در امر غیبت آن حضرت که آنچه را تو تأخیرش خواهی، من تعجیل آن نخواهم و آنچه تو تعجیل آن خواهی، من تأخیرش نطلبم و آنچه تو مستور می‌داری، کشف آن نخواهم و آنچه امر به کتمان و نهان داشتن فرمودی، جست‌وجو در آن نکنم. و در تدبیر امور عالم با تو نزاع نکنم و هرگز چون و چرا نکنم و نگویم چه شده است که ولی امر امام غایب ظاهر نمی‌شود.

در صورتی که هم اکنون زمین پر از جور گردیده است و تمام امورم را به حضرتت تفویض کنم. پروردگارا از تو درخواست می‌کنم که جمال ولی امرت امام زمان را به من ظاهر و آشکار بنمایی در حالی که امر و فرمانش در جهان نافذ باشد با علم و معرفتم به اینکه تمام سلطنت و قدرت و برهان کامل و حجت بالغه و مشیت نافذه و توانایی و قوت خاص توست. ای خدا این

لطف را در حق من و جمیع اهل ایمان بفرما. تا ما جمال مبارک ولی امر تو را که درودت بر او باد به چشم ببینیم و با سخن آشکار و دلالت واضح ما را از راه ضلالت و گمراهی به طریق هدایت آورَد و ارکان سلطنتش را ثابت بدار. و ما را از آنان که چشم روشن به شهود جمالش شوتند، بگردان و ما را به خدمت حضرتش پایدار ساز و بر آیین آن بزرگوار بمیران و در زمره او و شیعیانش در قیامت محشور گردان. پروردگارا تو آن امام غایب را از شر جمیع آنچه خلق کردی و به حرکت آوردی و بیافریدی و ایجاد کردی و بر نگاشتی در پناه خود محفوظ دار و از هر شر که در مقابل رویش و پشت سر او و از سمت راست و چپ و از بالا و پایین بر وجود مبارکش رو آورد از همه محفوظش بدار به حفظ خود که هر کس در حفظ و پناه توست، هرگز آسیبی به او نرسد و هم به وجود او آیین و شرع رسالت و وصی رسالت که تحیت حق بر او و آل او باد را حفظ فرمایی. پروردگارا و تو عمر آن حضرت را طولانی کن و بر مدت زندگانش بیفزا و بر ولایت و سلطنتی که به او عطا کرده‌ای او را یاری فرما و بر لطف و کرامتت نسبت به او بیفزا. که اوست هادی خلق و مهدی موعود عالم و قیام کننده برای رهبری خلق و اوست آن گوهر پاک با تقوای کامل پاکیزه صفات و منزّه و صاحب مقام رضا و خشنودی خدا صابر سپاسگزار ایزد متعال مجاهد در راه خدا. پروردگارا یقین ما را به وجود مبارکش به واسطه طول مدت غیبتش و انقطاع خبرش از ما سلب مگردان و ذکر آن حضرت و انتظار ظهورش و ایمان به وجودش و یقین کامل به ظهورش را هرگز از یاد ما مبر و دعای به آن بزرگوار و درود و تحیتش را هرگز فراموش ما مگردان تا اینکه طولانی شدن غیبتش ما را ناامید

از قیام او نگرداند و بلکه یقین ما به حضرتش و قیام دولتش مثل یقین ما به قیام رسول تو که درودت بر او و آتش باد و آنچه بر او از وحی و تنزیل کتاب آسمانی تو آمد باشد پس تو ای خدای، دلهای ما را در ایمان به او قوت یقین عطا فرما تا آنکه ما را به واسطه وجود او به سر منزل هدایت سلوک دهی و به شاهراه حقیقت و بهترین طریقت رسانی و ای خدا ما را بر طاعتش قوی بدار و بر متابعتش ثابت قدم گردان و ما را از حزب او و از یار و یاوران آن حضرت و راضی و خشنودان به فعل آن بزرگوار قرار ده و این موهبت را از ما در حیات دنیا و هنگام وفات سلب مگردان تا آنکه در حالی ما را قبض روح کنی که بر این ایمان و یقین باقی باشیم و هیچ شک و ریب و سستی عقیدتی در ما راه نیابد و ابدأ از تکذیب کنندگان او نباشیم ای خدا قرچ آن حضرت را زود مقرر فرما و او را به نصرت خود یاری کن و یارانش را هم یاری فرما و مخالفانش را مخدول و ذلیل ساز و آنان که به دشمنی با او برخیزند و تکذیب او کنند همه را هلاک گردان و دین حق را به وجود او آشکار ساز و رسم جور و ظلم را به دستش نابود گردان و بندگان با ایمانت را در دولتش از ذلت و خواری نجات ده و شهر و دیار عالم را به وجودش آباد ساز و سرکشان کفر و ضلالت را به شمشیر قهرش به قتل رسان و پشت رؤسای گمراهان عالم را در هم شکن و جباران و کافران را به حکومتش ذلیل گردان و منافقان و عهدشکنان و تمام مخالفان و ملحدان بی دین که در مشرق و مغرب عالمند، در خشکی و دریا و صحرا و کوه، همه را هلاک و نابود ساز تا آنکه دیگر جنبنده‌ای از آن نابکاران و اثری از آن خدانشناسان در جهان باقی نگذاری شهر و بلاد خود را از وجود ناپاک آنان پاک ساز و دلهای پرغم

و اندوه بندگانت را به هلاکت آنها شادمان گردان و آنچه که از دین تو محو گردیده در دولت حضرتش از تو، تجدید ساز و آنچه از احکام و سنت را تبدیل کردند، همه را اصلاح فرما تا آنکه دین تو ای خدا به وجود او و به دست سلطنت الهیه او به مقام خود از نو باز گردد و تمام و کامل از روی یقین بدون بدعت و کجروی میان بتدگان مورد عمل قرار گیرد!

تا آنکه به حکومت عدل او آتش کافران خاموش شود که البته آن امام غایب و قائم آل محمد علیه السلام یگانه شخصی است که تو او را خاص و خالص برای خود گردانیده‌ای و برای یاری دینت او را پسند و انتخاب کردی و به علم ازلی خود برگزیدی و از هر گناه او را معصوم و منزّه و از هر نقص و عیب مبرا ساخته‌ای و او را بر اسرار علم غیب مطلع و آگاه فرمودی و در حقش انعام فرمودی و او را از هر ناپاکی و شرک و ریا پاک و از هر پلیدی جهل و عصیان مبرا ساختی. پروردگارا، پس درود فرست بر او و بر پدران او که همه امامان پاک گوهرند و هم بر شیعیان برگزیده او درود و رحمت فرست و آنها را به هر امید و آرزویی دارند کاملاً نایل فرما و این دعا را خالص از هر شک و شائبه و ریا و خودنمایی بگردان تا در آن غیر تو را اراده نکنیم و جز رضا و خشنودی ذاتت را نطلبیم. بارالها، به درگاه تو شکایت می‌کنم از فقدان پیغمبرمان صلی الله علیه و آله و غیبت امام زمان ما و سختی فتنه دوری زمان بر ما، شیعیان و وقوع فتن و فساد، پشتیبانی نیروی دشمنان بر علیه ما و بسیاری دشمن و کمی عده ما، بارالها، تو به فتح و گشایشی از جانب خود از این غم و اندوه‌ها فرج عاجل به ما عطا فرما و به یاری با عزت و ظهور امام و پیشوای عادل از جانب خود ما را به کرمات نصرت بخش. ای خدای بحق، این دعا

را اجابت فرما.

بارالها، ما از تو درخواست می‌کنیم که اذن و اجازه فرمایی در ظهور ولی خود برای اظهار سلطنت عدل در بین بندگان و قتل دشمنان در شهر و بلاد مملکت تا آنجا که دیگر پایگاه و نیرویی بر اهل ظلم و جور نگذاری جز آنکه تمام را در هم بشکنی و بقیه‌ای از بیدادگران عالم نماند جز آنکه نابود گردانی و قدرتی نباشد جز آنکه ضعیف و ناتوان سازی و هر حدت و صولت اهل جور را محو و بی‌اثر و هر سلاح و نیروی آنها را فاسد و عاقل گردان و پرچم‌های آنان را سرتنگون ساز و تمام ابطالشان را به قتل رسان و لشکرهایشان همه را مخدول و مغلوب ساز و ای خدا آنها را سنگباران مذلت گردان و به شمشیر بُران (برنده) و تیز انتقامت و عقابی که از قوم نابکار ابداً بر نگردانی، آنان را به هلاکت رسان و دشمنان خود و دشمنان ولی خود و دشمنان رسولت که درود بر او و آنان باد همه را به دست ولی قائم خود و به دست بندگان یا ایمانت معذب گردان

بارالها تو ولی خود و حجتت بر خلق زمین را از هول و ترس دشمنش کفایت فرما و از مکر و حيله آنان که با او قصد مکر و خیانت دارند محفوظ دار و هر که با او مکر کند تو او را به کیفر رسان و حوادث بد را بر بدخواهانش مقرر گردان و از وجود مبارکش ماده و ریشه فساد آنها را نابود ساز و دل‌هایشان را از او ترسان و هراسان و قدم‌هایش را لرزان و ناتوان گردان و آن مردم فاسد را آشکار و ناگهان بدست قهر بگیر و به عذاب سخت، معذب ساز و در میان بندگان آن دشمنان را خوار و ذلیل گردان و در شهر و دیار عالم بر آنها لعنت کن و در اسفل السافلین جهنم جای ده و اشد عذابت را

بر آنها محیط ساز و به آتش سخت انتقام کن و قبور مردگانشان را پر از آتش سوزان کن و خود آنها را به آتش سوزان قهرت و اصل ساز که آنها مردمی هستند که نماز (که یاد خداست) را ضایع گذاشتند و پیرو شهوت نفس خود شدند و بندگان را گمراه کردند و شهر و دیارت را ویران ساختند.

پروردگارا، قرآن را به وجود ولی خود باز زنده ساز و نور جمالش را به ما بنما؛ آن نوری که سرمدی است و هرگز ظلمت گردد او نگردد و دل‌های مرده خلق را به لطف آن بزرگوار زنده ساز و دل‌های اندوهناک را شفا مرحمت فرما و هواهای نفسانی متفرق و آرای مختلف را به رأی مبارکش بر حق مجتمع گردان و حدود الهی را که به کلی تعطیل شده و احکام شرع محمدی که همه متروک گردیده باز در دوران سلطنت آن حضرت همه را اجرا فرما تا به وجود مبارکش هر حق و حقیقتی آشکار شود و هر عدل و داد روشن گردد و ای خدا، ما را هم از یاران او و نیروی سلطنتش و فرمانبران حکمش قرار ده و از آنان که خشنود از فعلش هستند و تسلیم فرمانهایش و از آن بندگان که ابداً به تقیه نیازمند نیستند. از آنان مقرر فرما و ای خدا، پروردگار ما تویی که هر زیان و غم و حسرت و ظلم و جور را برطرف می‌سازی و دعای هر بنده مضطر را اجابت می‌کنی و از رنج و بلای سخت نجات می‌دهی پس ای خدا تو از ولی خود امام غایب هر ضرر را برطرف ساز و او را آشکار در زمین بر همه خلقت خلیفه خود قرار داده چنان که بر این کار خود تضمین فرموده‌ای ای خدا مرا از اهل نزاع و مجادله با آل محمد علیهم‌السلام و از دشمنان آل محمد علیهم‌السلام و از اهل کینه و خشم با آل محمد علیهم‌السلام قرار مده که به تو پناه می‌برم از این صفت رذیله، مرا در پناه خود گیر و به درگاه کرم

تو پناهنده می‌شوم، مرا پناه ده. پروردگارا، درود فرست بر محمد و آل  
محمد و به وجود آنها مرا نزد خود در دنیا و آخرت سعادت‌مند و پیروز  
گردان و از مقربان درگاهت قرار ده و ای خدا، ای پروردگار عالم، این دعا را  
از من به کرمیت مستجاب فرما.







بمروز زرد و عشق را بخوارم

شما که بی بار و بخوارم

عمری است که گام میزنم در راه عشق

این طرف که در بر قدسی دورم

کامیاب نظام الدین علی



فصل هشتم

تشریفات در

عصر غیبت کبری

وقتی سخن از غیبت امام زمان علیه السلام به میان می آید، شاید برخی مردم بپندارند که امام علیه السلام همانند حضرت عیسی علیه السلام به آسمان عروج کرده و هیچ نقشی در جامعه ندارد. اینان غیبت را بسان زندان می شمارند که حضرت را اسیر کرده و نهایت بهره ای که می توان از او برد، این است که به بهانه ای توفیق دیدار نصیب آدمی شود، ولی اگر به توقیعات و انواع تشرّفات نگاهی بیندازیم، درمی یابیم که حقیقت، چیزی جز این است.

اینک نمونه هایی از تشرّفات شیعیان به محضر مبارک امام عصر علیه السلام را از نظر می گذرانیم و می بینیم که آن حضرت چگونه به دادخواهی شیعیان می آید.

### ماجرای انار در بحرین

در سرزمین بحرین از دیرباز گروهی از شیعیان زندگی می کرده اند. در قرن هفتم، والی بحرین از نواصب و دشمنان سرسخت شیعه بود. وزیری داشت که از وی خبیث تر و بغضش به شیعه زیادتر بود. روزی

وزیر، اناری نزد حاکم آورد که بر آن نوشته شده بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ خُلَفَاءُ رَسُولِ اللَّهِ. (!!!)

حاکم - هنگامی که به نوشته به دقت نگریست - پنداشت که این خطوط به قلم قدرت الهی، بر انار نگاشته شده و کار بشر نیست. به وزیر گفت: این نشانه‌ای است روشن و حجّتی قوی بر باطل بودن مذهب رافضیان (شیعیان).

وزیر پیشنهاد کرد که والی، علما و شخصیت‌های شیعی را جمع کند و انار را به آنان نشان دهد. اگر از مذهب تشیع دست برداشتند و مذهب اهل تسنن را پذیرفتند، آنان را به حال خویش نهد و اگر امتناع کردند و از مذهب خویش دست برنداشتند، آنان را میان سه امر مخیر کند: اول آن که جزیه دهند؛ چنان که نامسلمانان مانند یهود و نصاری جزیه می‌دهند؛

دوم، جوابی دهند که آن دلیل را رد کند و نوشته موجود بر انار را پاسخگو باشند؛

سوم، والی، مردان شیعه را بکشد و زنان و فرزندانشان را به اسارت و اموالشان را به غنیمت بگیرد.

والی شخصیت‌های شیعه را احضار کرد و انار را نشان داد و آنان را میان سه کار فوق مخیر کرد. آنها سه روز از والی مهلت خواستند.

رجال و ریش سفیدان شیعه گرد آمدند و درباره‌ی رهایی از این مشکل با یکدیگر مذاکره کردند. پس از مشورت فراوان از افراد صالح، ده مرد را برگزیدند و از آن ده تن سه نفر را برگزیدند و قرار گذاشتند که هر

شب یکی از آن سه تن به صحرا رود و به درگاه حضرت مهدی علیه السلام استغاثه کند تا از آن محنت رهایی یابند.

یکی از آنان شب اول بیرون رفت، ولی به دیدار امام مشرف نشد. به همین ترتیب نفر دوم نیز به نتیجه نرسید.

شب سوم، شیخ محمد بن عیسی دمستانی - که مردی فاضل و پرهیزگار بود - با پای و سر برهنه به صحرا رفت و ساعاتی از شب را به گریه و توسل و استغاثه به ساحت مقدس حضرت مهدی علیه السلام گذراند. در ساعات آخر شب حضرت صاحب الزمان علیه السلام حاضر شد و فرمود:

محمد بن عیسی! چرا تو را در این حالت می بینم؟ چرا به صحرا آمده‌ای؟

مرد از این که حاجت خود را جز به امام مهدی علیه السلام بگوید، امتناع ورزید. امام به وی فرمود:

من صاحب الأمرم. حاجت خود را بگو.

محمد بن عیسی عرض کرد: «اگر شما صاحب الأمرید، ما اجرای مرا می دانید و نیازی به شرح و بیان نیست». امام فرمود:

برای بلایی آمده‌ای که درباره‌ انار و نوشته روی آن بر شما وارد آمده است.

وقتی محمد بن عیسی این مطلب را شنید، به سوی امام رفت و عرض کرد:

«آری ای مولای من! شما می دانید که چه بلایی بر سر ما فرود آمده است. و شما امام و پناه ما هستید و بر رفع ناراحتی ما قدرت دارید».

امام علیه السلام فرمود:

وزیر ملعون درختی در خانه دارد. وقتی درخت بار برداشت، قالبی از گل به شکل انار ساخت. آن را دو نیم کرد و کلمات را در قالب نوشت. آن گاه اناری از درخت را در قالب قرار داد و قالب را بر انار بست و محکم کرد. هنگامی که انار رشد کرد و بزرگ شد، پوستش به شکل آن نوشته در آمد. فردا که پیش والی می‌روید، به وی بگویید: برای تو پاسخ آورده‌ایم، ولی پاسخ را در خانه وزیر می‌گوییم. وقتی به خانه وی رفتید، به سمت راست بنگر؛ اتاقی خواهی دید. به والی بگو: ما پاسخ تو را در آن اطاق خواهیم داد. وزیر جلوگیری می‌کند، ولی تو باید بر این عمل اصرار ورزی و مانع گردی که وزیر پیش از تو داخل اطاق شود و خود همراه او داخل شوی. وقتی وارد شدی، طاقچه‌ای خواهی دید که کیسه سفیدی در آن است. به سوی کیسه رفته، آن را بردار. قالب گلی را می‌بینی که وزیر برای این حيله ساخته است. قالب را در برابر وزیر بگذار و انار را در آن بنه تا معلوم شود که انار به اندازه قالب است.

سپس حضرت مهدی علیه السلام فرمود:

ای محمد بن عیسی، به والی بگو ما را معجزه دیگری است و آن این که در این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست. اگر

می‌خواهی، درستی این خبر را بدانی به وزیر امر کن آن را بشکنند. وقتی وزیر آن را بشکند، خاکستر و دود بر چهره و ریش او خواهد نشست.

ملاقات پایان پذیرفت و محمد بن عیسی برگشت در حالی که شادی و سرور او را فرا گرفته بود. به سوی شیعیان برگشت تا آنان را به حل مشکل بشارت دهد.

صبح شد، شیعیان نزد والی رفتند. محمد بن عیسی هر چه حضرت فرموده بود، انجام داد. پس از رسوایش وزیر، والی پرسید: «چه کسی تو را از حقیقت این جریان آگاه ساخت؟»

محمد بن عیسی گفت: «امام زمان و حجّت خدا بر ما». والی پرسید: «امام شما کیست؟»

محمد بن عیسی برایش از ائمه دوازده گانه علیهم السلام سخن گفت تا به حضرت مهدی علیه السلام رسید.

والی گفت: «دستت را دراز کن. من شهادت می‌دهم که جز الله خدایی نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است و خلیفه بلا فصل وی امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. آن گاه به ائمه طاهرين علیهم السلام اقرار کرد و به کشتن وزیر فرمان داد و از اهل بحرین، پوزش طلبید.<sup>۱</sup>

این ماجرا نزد اهالی بحرین مشهور است و قبر محمد بن عیسی در بحرین معروف و زیارتگاه مردم است.

### ماجرای اسماعیل بن حسن هرقلی

از شمس الدین بن اسماعیل هرقلی نقل کرده‌اند که بر روی ران چپ پدرش هنگام جوانی زخمی پدید می‌آید. این زخم در فصل بهار باز می‌شد و از آن خون و چرک بیرون می‌آمد. اسماعیل به شهر حله، خدمت سید رضی الدین علی بن طاووس<sup>۱</sup> رفت و از درد زخم شکایت کرد. جناب سید پزشکان را برای معاینه وی حاضر کرد. آنان پس از معاینه گفتند: جراحی این زخم خطر مرگ دارد و احتمال بهبود پس از عمل نیز بسیار اندک است.

اسماعیل هرقلی همراه سید بن طاووس به بغداد رفت تا پزشکان حاذق آن شهر نیز وی را معاینه کنند، ولی پاسخ اطبای بغداد نیز همانند پزشکان حله بود. به شهر سامرا رفت تا به حضرت مهدی علیه السلام متوسل گردد و شفا طلب کند. پس از چند روز، در کنار رود دجله رفت و غسل کرد و لباس تمیزی پوشید. در این هنگام چهار اسب سوار به وی رسیدند. یکی از آنان در دستش نیزه‌ای بود و لباسی گشاد به تن داشت با آستین‌های بلند که خاص اهل علم بود.

بزرگواری که ملتبس به لباس اهل علم بود، جلو آمد و سه همراه ایشان در دو طرف جاده ایستادند و به اسماعیل سلام گفتند. آن شخص جلیل‌القدر از وی پرسید: «آیا فردا به سوی خانواده‌ات خواهی رفت؟»

۱. وی از علماء بزرگ شیعه است که در سال ۵۸۹ هـ. ق به دنیا آمد و در سال ۶۶۴ از دنیا رفت.



اسماعیل پاسخ داد: «آری». فرمود: «جلو بیا تا زخمت را ببینم». آن‌گاه بر بدن اسماعیل دست کشید و زخم را فشرد و بر زین اسبش نشست. یکی از سه سوار گفت: «اسماعیل! آسوده و رستگار شدی». اسماعیل از این که آنان نامش را می‌دانند، در شگفت ماند، ولی هنوز نمی‌دانست که چه اتفاق افتاده است. پاسخ داد: «ما و شمارستگار شدیم - ان شاء الله -».

مرد به وی گفت: «این امام است». و به آن کس که لباس اهل علم بر تن داشت اشاره کرد. اسماعیل پیش رفت و پای امام را در آغوش گرفت و زانوی حضرت را بوسید. در این هنگام امام با مهربانی و لطف به اسماعیل فرمود: «برگرد!»

اسماعیل عرض کرد: «هرگز از شما جدا نخواهم شد». امام فرمود: «مصلحت در برگشتن تو است».

اسماعیل همان کلام اول را تکرار کرد. یکی از سواران گفت: «اسماعیل حیا نمی‌کنی! امام دو بار فرمود: برگرد، ولی تو مخالفت می‌کنی؟!»

در این هنگام اسماعیل ایستاد. امام فرمود:

وقتی به بغداد رسیدی، قطعاً ابوجعفر [یعنی خلیفه، مستنصر عباسی] تو را خواهد خواست. نزد او که رفتی و چیزی به تو داد، از وی بگیر و به فرزند ما رضی [سید بن طاوس] بگو: درباره تو چیزی به علی بن عوض بنویسد. من هم به او سفارش می‌کنم که آنچه می‌خواهی به تو بدهد.

آن‌گاه امام علیه السلام و یارانش وی را ترک کردند و رفتند. اسماعیل به سوی بارگاه حضرات عسکرین علیهم السلام به راه افتاد. کسانی را دید. از آنان دربارهٔ چهار سوار پرسید. گفتند: «آنها از اشراف دامدارند؟». اسماعیل گفت: «خیر، یکی از آنها امام علیه السلام بود» گفتند: «آیا زخمت را به امام نشان دادی؟» اسماعیل پاسخ داد: «امام بر زخم دست گذاشت».

سپس پای خود را برگشود، اثری از بیماری ندیدند. دچار تردید شد که نکند زخم در پای دیگر باشد. پای دیگر را گشود. باز هم اثری ندید. مردم بر وی هجوم بردند تا پیراهنش را به عنوان تبرک قطعه قطعه کنند. در این هنگام مردی از سوی حکومت عباسی نزد وی آمده، از اسم و زمان سفر او به سوی بغداد پرسید. اسماعیل وی را از همه چیز آگاه کرد. مرد خبر را به بغداد نوشت و فرستاد.

پس از یک روز، اسماعیل از شهر سامرا به سوی بغداد رفت. وقتی به آنجا رسید، دید که مردم بر روی پل خارج شهر ازدحام کرده‌اند و از هر که وارد می‌شود، اسم و نسب و نشان می‌پرسند. وقتی نام خود را به آنان گفت و همه چیز را خبر داد، مردم پیرامونش گرد آمدند و لباسش را به رسم تبرک تکه تکه کردند. چون به بغداد رسید، از کثرت ازدحام نزدیک بود از بین برود.

جناب سید بن طاووس با گروهی بیرون آمده، اسماعیل را پیدا کردند. مردم را از گرد وی پراکندند. سید پرسید: «این که می‌گویند، تویی؟» اسماعیل پاسخ داد: «آری». سید از مرکب خود پیاده شد و ران وی را باز کرد، ولی نشانی از زخم ندید. بیهوش شد. وقتی که به هوش

آمد، دست اسماعیل را گرفت و نزد وزیر برد و در حالی که گریه می کرد، گفت: «این برادر من و نزدیکترین مردم به دل من است.»

وزیر ماجرایش را پرسید و اسماعیل برایش بازگفت. آن گاه وزیر پزشکان را حاضر کرد؛ همان پزشکانی که زخم را معاینه کرده و گفته بودند که درمانی جز بریدن پا ندارد و در این صورت نیز خطر مرگ وجود دارد. به آنان گفت که اگر زخم پا را می بریدند چقدر طول می کشید تا جای زخم بهبود یابد؟ پزشکان گفتند: «دو ماه طول می کشید و جای زخم نیز حفره ای سفید باقی می ماند که بر آن مویی نخواهد روید.» وزیر پرسید: «شما کی زخم را دیده اید؟» گفتند: «ده روز پیش.» وزیر آن چپ وی را که زخم بر آن پا بود برهنه کرد، ولی اثری ندیدند. یکی از پزشکان فریاد زد: «این کار مسیح است!»

وزیر گفت: «از آنجا که این، کار شما نبوده، ما می دانیم کار کیست.» مستنصر، خلیفه عباسی، اسماعیل را احضار کرد و داستان را از وی پرسید. او نیز برای مستنصر بیان کرد. آن گاه خلیفه فرمان داد به وی هزار دینار دهند و گفت: «این را بگیر و خرج کن.»

اسماعیل گفت: «جرات نمی کنم حتی یک دینار قبول کنم.»

مستنصر با شگفتی گفت: «از چه کسی می ترسی؟!» پاسخ داد: «از آن کس که این درد کهنه را درمان کرد. او فرمود: از مستنصر چیزی بگیر. مستنصر گریست و غمگین شد. سپس اسماعیل بی آن که چیزی ستانده باشد از نزد وی رفت.

شمس الدین فرزند اسماعیل هرقلی گویند: «پس از آن که پدرم شفا

یافت، رانِ وی را دیدم که هیچ نشانه‌ای در آن نبود. در محل زخم نیز مو روئیده بود.<sup>۱</sup>

### ماجرای شیخ محمد حسن سریره

شیخ نوری در کتاب «جَنَّةُ الْمَأْوَى» ماجرای نقل کرده است که یکی از علمای نجف گفت: در نجف اشرف مردی از طلاب علوم دینی به نام شیخ محمد حسن سریره بود که وی را سه مشکل پیش آمده بود: خون از سینه‌اش فرو می‌ریخت؛ در تنگدستی شدیدی زندگی می‌کرد و دوست داشت با زنی ازدواج کند که خانواده زن، به دلیل فقرش، با ازدواج مخالفت می‌ورزیدند.

وقتی از حل مشکلات مأیوس شد، قرار گذاشت که چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه<sup>۲</sup> برود؛ زیرا میان مؤمنین معروف بود که هر کس چهل شب چهارشنبه به زیارت این مسجد رود، حتماً حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام را خواهد دید.

وقتی آخرین شب چهارشنبه فرارسید - که شبی پس تاریک و سرد و طوفانی بود - شیخ حسن در بیرون مسجد بر سنگوی در مسجد

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۶۴-۶۱. به نقل از «کشف الغمّه فی معرفه الائمه علیهم السلام» علی

بن عیسی اربلی.

۲. مسجد کوفه مسجدی بزرگ و پربرکت است که در شهر کوفه نزدیک نجف اشرف واقع شده

و امیرالمؤمنین علیه السلام با مردم در آنجا نماز می‌خواند و در آن شهید شد. بتای این مسجد

تاکنون چند بار تجدید گردیده است.

نشسته بود؛ چرا که به دلیل خونی که از سینه‌اش به هنگام سرفه کردن فرو می‌ریخت، نمی‌توانست داخل مسجد بماند. در این فکر بود که سرانجام به زیارت حضرت مهدی علیه السلام موفق نشده است با این‌که آن چهارشنبه چهلمین چهارشنبه است.

شیخ حسن به نوشیدن قهوه عادت داشت. مقداری آتش برافروخت تا قهوه‌ای درست کند. در این هنگام مردی را دید که به سویش می‌آید. ناراحت شد و با خود گفت: این اعرابی همه قهوه را خواهد نوشید و هیچ چیز باقی نخواهد گذارد.

شیخ حسن گوید: مرد به من رسید و با نامم به من سلام گفت. از این‌که او مرا می‌شناسد، بسیار در شگفت شدم. پرسیدم: «از کدام طایفه‌اید؟ آیا از طایفه فلانی هستی؟» وی فرمود: «خیر». نام طوایف زیادی را بردم و او مرتب می‌گفت: «نه». سرانجام از من پرسید: «چرا اینجا آمده‌ای؟» عرض کردم: «چرا این مطلب را از من می‌پرسی؟» فرمود: «تو را چه زیان که این پاسخ را به من بدهی؟!»

برای وی در فنجانی قهوه ریختم و تقدیمش کردم. اندکی میل کرد و آن را به من برگرداند و فرمود: «تو آن را بنوش.»

فنجان را از او گرفتم و باقی را نوشیدم. آن‌گاه شروع کردم به بیان مسایل و مشکلاتم و عرض کردم که من در نهایت فقر و نیازم. در عین حال سالیانی است که از سینه‌ام خون می‌چکد. با این اوضاع و احوال دل به مهر زنی سپرده‌ام، ولی خانواده زن از این‌که وی را به ازدواج من درآورند امتناع می‌ورزند. برخی از اهل علم مرا فریب دادند و گفتند:

در نیازهای خود متوجه حضرت صاحب الزمان علیه السلام شو و چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برو که حاجت برآورده خواهد شد. در این مدت سختی‌ها و ناراحتی‌ها را تحمل کردم و به اینجا آمدم. امشب آخرین شب است و کسی را ندیده‌ام.

آن بزرگوار به من - که غافل بودم - رو کرد و فرمود:

سینه‌ات که بهبود یافت... اما زن را به زودی به عقد ازدواج

درخواهی آورد... ولی فقرت تا به هنگام مرگ با تو خواهد ماند.

وقتی صبح شد، دریافتم که سینه‌ام بهبود یافته و پس از یک هفته با

آن زن ازدواج کردم، ولی فقرم بر حال خود ماند.<sup>۱</sup>

### مکاشفه شیخ حرّ عاملی

شیخ حرّ عاملی رحمته الله نقل کرده است:

ده ساله بودم که به بیماری سختی دچار شدم. دوستان و آشنایان گرد

آمدند و گریه می‌کردند و آماده‌ی عزاداری برای من بودند و یقین داشتند

که همان شب خواهم مرد.

در میان خواب و بیداری، پیامبر و دوازده امام علیهم السلام را زیارت کردم.

به آنان سلام گفتم و با همه آن پاکان مصافحه کردم. بین من و امام

صادق علیه السلام سخنی گذشت که در ذهنم نماند جز آن که حضرت در حق من

دعا کرد. سپس به حضرت صاحب الزمان علیه السلام سلام گفتم و با آن حضرت

۱. جنة المأوی، حکایت ۱۵.

مصافحه کردم و گریستم و عرضه داشتم: مولای من، می ترسم در این مرض بمیرم و به دانش نرسم.

فرمود: «ترس که تو در این بیماری نخواهی مرد، بلکه خداوند متعال تو را شفا می دهد و عمری طولانی خواهی داشت». آن گاه قدحی، که در دست مبارکش بود، به دستم داد. از آن آشامیدم و در همان لحظه شفا یافتم و ناگهان در بستر خود نشستم. بستگان از حالم تعجب کردند، اما تا چند روز به آنان چیزی نگفتم از آنچه دیده بودم.<sup>۱</sup>

#### چهار تشرّف از آیه اتلله مرعشی نجفی رحمته الله

جلالت قدر و صدق و صفای حضرت آیه الله مرعشی رحمته الله بر عموم مردم در این زمان پوشیده نیست و همگان را نسبت به این عالم بزرگ اعتمادی است که ما را بر آن داشت تا چهار تشرّف از این بزرگ مرد نقل کنیم:<sup>۲</sup>

#### تنها در برهوت

دفعه اولم نبود که از سامرا با پای پیاده، راهی زیارت حضرت سید محمد<sup>۳</sup> می شدم. اما این دفعه فرق می کرد. شب بود آن هم تاریک مثل

۱. همان، ص ۲۵۹.

۲. این چهار تشرّف همگی از کتاب «تشرفات مرعشیه» بدون دخل و تصرف نقل می شود.

۳. از فرزندان بلافضل امام هادی علیه السلام می باشد که در سال ۲۵۲ هجری قمری رحلت فرمود. مرقد مطهر ایشان در هشت فرسخی کاظمین، زیارتگاه زوّار به ویژه اعراب شیعی می باشد.

قیر! چرا که، شبِ قلبِ الاسد<sup>۱</sup> بود. نه اینکه خیال کنی آرام بود، نه! باد هم می وزید. اما بادی که انگار از روی دریایی از آتش برخاسته و خاک یک کویر را با خود همراه داشته باشد. به صورتی که می خورد می خواست پوست آن را قلفتی بکند به زحمت می توانستم اندکی پلک هایم را از هم دور کنم و تا چند قدمی جلوی پایم را ببینم. طوفانِ آتش هر لحظه شدیدتر می شد و ادامه سفر را برای من دشوارتر می نمود. به منطقه قادسیه که رسیدیم دیگر حتی تا دو قدمی جلوی پایم را نمی دیدم. باد صاحب اختیار شده بود و مرا به هر سو که می خواست می برد؛ به جلو، عقب، چپ، یا راست! تحت الحنک عمامه مشکی ام را باز کردم و پیچیدم دور صورتم و دو دستی چسبیدم به عمامه ام تا باد آن را نبرد. دو سه ساعتی توی بیابان، بی اختیار و بی هدف، به این سو و آن سو رفتم. دیگر بدجوری تشنه و گرسنه شده و بدنم داشت از شدت ضعف و خستگی می لرزید. لبهایم خشکیده و ترک ترک شده بود. پاهایم بی وقایبی کردند و مرا به رو بر زمین انداختند. مرگ را پیش روی خود دیدم و به زحمت شهادت را بر زبان آوردم:

«أشهد ان لا اله الا الله، و أشهد ان محمداً رسول الله،

و أشهد ان علياً ولي الله.»

و دیگر هیچ نفهمیدم.

«... سید ... سید ... سید»

۱. گرم ترین روز سال و نیمه هر تابستان را «قلب الاسد» می گویند



متوجه شدم که کسی بنا لحنی دلنشین و حاکی از محبت مرا می خواند. حال نداشتم چشمانم را بگشایم که ناگاه تماس دهانه کوزه‌ای در آن هوای داغ طاقت فرسا! آبی آنچنان شیرین و دلچسب که همانندش را هرگز نچشیده بودم و تا کنون هم نچشیده‌ام! به حلقم ریخت، وقتی پلک‌هایم را از یکدیگر دور کردم، متوجه شدم که سرم بر روی زانوی مردی عرب قرار دارد. نگاهی به دور و بر انداختم، هوا آرام گرفته بود. از طوفان آتش و شن خبری نبود و نسیم ملایم و خنکی می وزید. برخاستم تا از مرد عربی که جانم را نجات داده بود تشکر کنم. لب به سخن گشود:

گر سنهاست نیست؟

چرا آقا... چرا... نزدیک است از گرسنگی تلف شوم. خدا شما را به داد من رساند. نمی دانید چقدر توی این بیابان برهوت و آن طوفان کشنده و داغ راه رفته‌ام و...

هنوز داشتم حرف می زدم که مرد عرب، سفره کوچکی را از زیر عبایش بیرون آورد و پیش رویمان گسترد چند تانان در آن بود، شک دارم که دو یا سه تا؟! ولی مطمئنم که نان‌ها از جنس ارزن بودند، در عین حال چقدر خوشمزه و لذیذ!

سیر که شدم نگاهی به چشمان من انداخت. نگاهی که تا عمق وجودم نفوذ کرد و مراد برابزش تسلیم نمود. با این که هوا تاریک بود و نمی توانستم چهره‌اش را به خوبی و وضوح ببینم، اما برق محبت، صفا و بزرگواری را در نگاهش به خوبی حس کردم.

- حسابی گرد و خاک‌های شده‌ای سید! چرا خودت را توی این نهر آب نمی‌شوئی تا هم تمیز شوی و هم خنک؟! من که از این پیشنهاد مرد عرب شکفت زده شده بودم لبخندی زدم و گفتم:

- نهر آب؟! کدام نهر آب؟! اگر در این نزدیکی نهر آبی بود که من به این روز نمی‌افتادم. بارها از این منطقه عبور کرده‌ام و هرگز نهر آبی در این اطراف ندیده‌ام.

- پس این چیست؟

گوش‌هایم را که تیز کردم. صدای موزون و روح نواز جریان آب در یک نهر را به وضوح شنیدم. و من تا آن لحظه، به هیچ وجه متوجه آن نشده بودم. صورت‌م را که به طرف صدای آب برگرداندم، چشمم به نهر آبی افتاد که چند متری بیشتر با ما فاصله نداشت و در زیر نور ضعیف ستارگان می‌درخشید.

از آب که بیرون آمدم روح تازه‌ای به کالبدم دمیده شده بود. در کنار مرد عرب نشستم و سر صحبت را باز کردم. نمی‌دانم چطور شده بود که تنها من سؤال می‌کردم و این تنها او بود که پاسخ می‌داد و من چاره‌ای جز پذیرفتن در بست حرف‌ها و نظریاتش در خود نمی‌دیدم. او سفارش کرد که:

«- قرآن را زیاد تلاوت کنیم و مطمئن باشیم که به هیچ وجه تحریف نشده است.»

- زیر زبان میّت، عقیقی را که اسامی مقدّسه چهارده معصوم علیهم السلام بر آن نقش بسته باشد قرار دهیم.

- به زیارت قبور ائمه علیهم السلام و فرزندان آنها و علماء و صلحاء شتافته و آنها را تعظیم و تکریم نماییم.

- به سیادات احترام بگذاریم.

- نماز شب را فراموش نکنیم.

- از تسبیحات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام<sup>۱</sup> غافل نباشیم.

- بر زیارت حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام چه از راه نزدیک

و چه از راه دور تأکید داشته باشیم.

- و خطبه شفشقیه امیرالمومنین علیه السلام<sup>۲</sup> و خطبه علیا مخدّره، حضرت

زینب علیها السلام در مجلس یزید را حفظ کنیم.»

بعدش هم با حسرت ادامه داد:

- اما افسوس به خاطر اهل علمی که خود را منسوب به ما می دانند

ولی این اعمال را انجام نمی دهند... ای سید! به خاطر انتساب به اهل بیت

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قدر خودت را بدان و شکر این نعمت را که موجب

سعادت و افتخار فراوان است به جا آور.

رشته سخن که بدین جا رسید، من گفتم:

- راه من بسیار دور است و اگر صلاح بدانید بهتر است که زودتر به

راه بیفتیم.

چند قدمی که جلو رفتیم، پرسیدم:

- ما الان در کجا هستیم؟

۱. ۲۴ مرتبه «الله اکبر»، ۲۳ مرتبه «الحمد لله» و ۳۳ مرتبه «سبحان الله».

۲. نهج البلاغه، خطبه سوم.

- در قادسیه .

- ای وای! پس هنوز خیلی مانده تا به مقصد برسیم!

- مگر مقصد تو کجاست؟

- حرم مطهر حضرت سید محمد.

- این هم حرم حضرت سید محمد.

ناگاه متوجه شدم که در کنار بقعه حضرت سید محمد قرار داریم! در

فکر فرو رفتم که:

- خدایا ما همین یک لحظه قبل در قادسیه تا اینجا کلی راه است،

حالا چطور در کنار بقعه حضرت سید محمدیم؟! آن نهر آب زلال و

گوارا در آن بیابان از کجا پیدا شد و این مرد عرب این همه اطلاعات

دینی را از کجا آورده است؟! و... نکند... نکند که این مرد همان آقا امام

زمان علیه السلام باشد...

تا این افکار به ذهنم خطور کرد، به سوی مرد عرب برگشتم ولی از

او اثری نبود...

### در کنار یار

یادتان باشد که این چند مقال تربت خالص امام حسین علیه السلام و این

انگشتی عقیق، از تمامی دنیا و آنچه در آن است برای من عزیزتر

است. الان بیش از شصت سال است که آنها را حفظ کرده‌ام. نمی‌دانید

چه آثار و برکاتی من از این انگشتی دیده‌ام. اینها یادگار آن عزیزند در

آن شب عزیز!

شب سردی بود. یک شب زمستانی مدتی بود که شبها را در سرداب مقدس بیتوته می‌کردم و به دعا و راز و نیاز می‌پرداختم، تا بلکه خداوند متعال به برکت وجود مقدس آقا امام زمان علیه السلام حوایجم را بر آورده سازد. آخر معروف است که آقا امام زمان علیه السلام آخرین بار از این نقطه از نظرها ناپدید شده‌اند. برخی از حوایج من اینها بودند:

- بتوانم به راحتی به تحصیل علوم دینی ادامه دهم.

- حالت گند ذهنی‌ام که پس از ابتلا به بیماری حصیه عارض شده بود از بین برود.

- چشمانم که ضعیف شده بودند قوی شوند تا به راحتی بتوانم

بخوانم و بنویسم.

- فقر شدید مالی‌ام از بین برود.

- خداوند سفر حج بیت الله الحرام را نصیبم کند به شرط اینکه در

مکه یا مدینه بمیرم و در یکی از دو شهر دفن شوم.

- خداوند دوستی دنیا را از دل من دور کند.

- و توفیق علم و عمل صالح را با همه گستره آن به من عنایت فرماید.

و چند حاجت دیگر!

برخی از دوستان مرا از بیتوته کردن در سرداب مقدس منع

می‌کردند. می‌گفتند: «خطر دارد ممکن است در یکی از همین شبها

یک یا چند نفر از دشمنان شیعه و اهل بیت پیامبر علیهم السلام به سراغت بیایند

و کارت را بسازند». اما من به این حرفها توجهی نمی‌کردم! ولی اگر

راستش را بخواهید ته دلم کمی می‌ترسیدم. به همین خاطر آن شب،

وقتی همه رفتند و سرداب کاملاً خالی و خلوت شد، شمع را که به همراه داشتم روشن کردم و رفتم درب سرداب را از داخل محکم بستم و پشتی اش را هم انداختم. بعدش هم آمدم و رو به قبله و کنار شمع نشستم و مشغول تلاوت قرآن و خواندن دعا شدم. کم کم شمع آب شد و نورش شروع کرد به سوسوزدن تا این که خاموش شد. تاریکی مطلق مرا احاطه کرد. تنها نور ضعیفی از لای درب سرداب به داخل می خزید. بدنم شروع کرد به لرزیدن، نمی دانم به خاطر سرما بود یا به خاطر ترس! سعی کردم به چیزی جز دعا و نماز فکر نکنم. ناگاه صدای پای کسی را شنیدم که داشت از پله های سرداب پایین می آمد به سمت درب سرداب سَرک کشیدم. معلوم بود که درب همچنان بسته بود و تنها نور اندکی از لای دَرز آن به داخل می تابید شبح مرد عربی را دیدم که داشت به طرف من می آمد. مردی که از درب بسته وارد شده بود! ترس و وحشت دوید توی وجودم و تا عمق همه رگ ها و استخوانها نفوذ کرد. حسابی هُول بَرَم داشته بود و علاوه بر لرزش تنم، داشت دندانهایم هم بر هم می خورد. کمی خودم را جابه جا کردم. خواستم چیزی بگویم اما نتوانستم. در همین لحظه، مرد عرب لب به سخن باز کرد: سلام علیک ای سید شهاب الدین.

من که پاک گیج شده بودم با شنیدن نام خودم از زبان آن مرد عرب، آرام گرفتم ترس و وحشت، خانه وجودم را تخلیه کرد و جای خود را به آرامش و اطمینان داد دیگر نتوانستم به احترام آن مرد عرب از جا برخیزم و جواب سلامش را بدهم.

وعلیک السلام و رحمة الله شما چه کسی هستید؟!۱

یکی از پسر عموهای شما!۱

بعدش هم رفتم تو فکر:

- این مرد، از کجا نام مرا می داند؟!۱

و خودم را قانع ساختم که:

- لابد مرا از قبل می شناسد. اصلاً شاید هم از دوستانم شنیده که من

مدتی است شب‌ها را در اینجا بیتوته می‌کنم شاید اگر نور کافی در اینجا

باشد و من به خوبی بتوانم چهره‌اش را ببینم، من هم بتوانم او را

بشناسم! اما... اما چگونه از درب بسته وارد شده است؟! من که مطمئنم

خودم درب را از داخل بسته‌ام صدای باز شدن در هم که به گوش نرسید

پس... پس چگونه این مرد وارد سرداب شده است؟! بهتر است از

خودش بپرسم: در حالی که روی زمین می‌نشستم پرسیدم: - درب

سرداب که بسته بود، پس شما از کجا وارد شدید؟

- الله علی کل شیء قدیر.۲

- اهل کجا هستید؟

- اهل حجاز.

آنگاه، پیش از آن که پرسش بعدی را مطرح کنم، پرسید:

- این موقع شب برای چه به اینجا آمده‌اید؟

- حوایجی دارم که به خاطر آنها به آقا امام زمان علیه السلام متوسل شده‌ام.

۱. یعنی یکی از سادات که از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند.

۲. یعنی: «خدا بر هر کاری تواناست».

ان شاء الله به جز یک حاجت، بقیه حوایج شما بر آورده خواهد شد. حالا که شما در این مسیر حرکت می‌کنید سعی نمایید همیشه نماز را به جماعت اقامه کنید، فقه و حدیث و تفسیر را زیاد مطالعه نمایید، و صلّه رحم را به جا آورید و حقوق اساتید و معلمین را خوب رعایت کنید سعی کنید نهج البلاغه و دعاهای صحیفه سجّادیه را هم حفظ نمایید. من هم دو یادگار ارزشمند به تو هدیه می‌کنم؛ مقداری تربت خالص امام حسین علیه السلام و یک انگشتری عقیق.

بعد هم این انگشتری را که می‌بینید به همراه چند مثقال تربت خالص امام حسین علیه السلام که اندکی از آن هنوز موجود است به من داد به نظرم رسید که او باید مردی بسیار محترم و از مقرّبان درگاه الهی باشد. این بود که خواهش کردم در حَقْم دعا کند او هم بزرگوارانه قبول کرد. دست به سوی آسمان بلند نمود و عرضه داشت: الهی بحقّ النبی و آله؛ این سید را به خدمت شرع مقدّس اسلام موفق فرما. شیرینی مناجات با خود را به او بچشان. محبّت او را در قلوب مردم جای ده و او را از شرّ و کید شیاطین، به خصوص از شرّ حسد و حسودان مصون بدار...

وقتی سید عرب دعا می‌کرد، حس کردم که در و دیوار دارند با او همراهی نموده و آمین می‌گویند. حالتی را در آن حال حس کردم که هرگز مشابه‌اش را تجربه نکرده بودم. لحظه‌ای به ذهنم خطور کرد که نکند این آقای سید عرب، همان مطلوب و محبوب من، امام زمان علیه السلام باشد که ناگاه متوجّه شدم از او خبری نیست!

نکند... نکند من همه اینها را در خواب دیده‌ام؟!



چشمانم را مالیدم و تکانی به خودم دادم. وقتی متوجه شدم که تربت سید الشهداء علیه السلام و انگشتی عقیق در دستانم هستند مطمئن شدم که همه آن صحنه‌ها واقعی بوده‌اند من در کنار یار بوده‌ام، با او گفتگو کرده و از دست مبارکش هدایایی دریافت نموده‌ام در حالی که وی را شناخته‌ام. حسرت تمام وجودم را فرا گرفت و اشک فراق تا سپیده دمان گونه‌هایم را نوازش داد...

اکنون که فکر می‌کنم، می‌بینم به زودی تمام حوایجم بر آورده شدند به جز یک مورد که هنوز هم بر آورده نشده است و آن «تشرّف به حج» است. شاید علت بر آورده نشدن این حاجت این باشد که من شرط کرده بودم «به حج مشرف شوم و در راه مکه و مدینه از دنیا بروم و در یکی از این دو شهر دفن شوم» در حالی که خداوند مرگ مرا در زمان و مکان دیگری مقدر فرموده است.

### بچه آهوی بی پناه

تا اذان صبح، دو سه ساعتی بیشتر نمانده و صدای خرو پوف رفقای هم حجره‌ام فضای حجره را پر کرده بود برای چندمین بار در بسترم از این پهلو به آن پهلو شدم. لشکری از فکر و خیال از جلوی چشمانم رژه می‌رفت و خواب را از دیدگانم می‌ربود. با خود گفتم:

«امشب، شب جمعه است و متعلق به آقا امام زمان علیه السلام خوب است که به سرداب مقدس بروم، زیارت ناحیه مقدسه را بخوانم و حاجاتم را از آن حضرت بخواهم. گر چه کمی خطرناک است و ممکن است از

ناحیه بعضی از آدم‌های بی‌سر و پا و ولگردی که دشمنی قلبی با اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام و شیعیان آنها دارند مورد تعرض واقع شوم. آنها حاضرند به خاطر اندکی پول و به خصوص عداوت با شیعیان، هر جنایتی را مرتکب شوند. شاید بهتر باشد که دوستانم را از خواب بیدار کنم و به همراه آنها به سرداب بروم. اما نه ممکن است حالش را نداشته باشند یا مجبور شوند توی زودر بایستی بمانند. از اینها گذشته، در حضور آنها، من نمی‌توانم آن طوری که دلم می‌خواهد با آقا درد دل کنم پس بهتر است...

با این افکار به آهستگی از جایم برخاستم، وضو گرفتم، عبا، قبا و عمامه‌ام را پوشیدم و پاورچین پاورچین، از حجره خارج شدم. شمع نیم سوخته‌ای را که روی طاقچه؟ راهرو بود در جیب گذاشتم و راه سرداب مقدس را در پیش گرفتم. همه جا تاریک بود و سکوت مرگباری فضا را در آغوش خویش می‌فشرد. تنها صدای واق - واق چند سگ ولگرد از کمی آن طرفتر به گوش می‌رسید که انگار بر سر مرداری به جان یکدیگر افتاده بودند. قبل از ورود به سرداب مقدس، لحظه‌ای ایستادم و اطراف را پاییدم. تنها دو - سه نفر گدا را دیدم که در کنار دیوار خوابیده بودند. درب سرداب را به آهستگی به داخل هل دادم. لتهای در، قریچ و قروح کنان از یکدیگر دور شدند. پا به داخل سرداب گذاشتم و با احتیاط از پله‌ها پایین رفتم. انعکاس صدای پاهایم در درون سرداب، مرا کمی به وحشت می‌انداخت. به کف سرداب که رسیدم شمع را از جیبم در آوردم و روشن کردم و مشغول خواندن

زیارت ناحیه مقدسه شدم. هنوز دقیقه‌ای بیش نگذشته بود که صدای پای شخصی را شنیدم که از پله‌ها پایین می‌آمد. صدای پاهایش در درون سرداب می‌پیچید و فضای ترس‌آلودی ایجاد می‌کرد. خواندن زیارت نامه را رها کردم و رویم را به سمت پله‌ها برگرداندم. مرد عرب ژولیده و غول‌پیکری را دیدم که خنجری در دست راست داشت و پله‌ها پایین می‌آمد و می‌خندید دیدن برق چشمان و دندان‌ها و خنجرش، ترس مرا صدچندان کرد قلبم شروع کرد به تند تند زدن انگار می‌خواست از قفسه سینه‌ام بزند بیرون! دستم از زمین و آسمان کوتاه بود و عزرائیل را در چند قدمی خود می‌دیدم. احساس می‌کردم لب‌ها و گلویم خشک شده‌اند؛ عرق سردی بر پیشانی‌ام نشست. نمی‌دانستم چکار کنم؟! همین که پای مرد خنجر بدست به کف سرداب رسید، نعره زنان به سوی من حمله کرد در همان لحظه به دلم افتاد که شمع را خاموش کنم. فوت محکمی به شمع کردم و پا گذاشتم به فرار آن مرد هم در تاریکی شروع کرد به دویدن به دنبال من خواستم فریاد بزنم اما نمی‌توانستم، صدای نعره‌های و حشیانه مرد خنجر بدست در فضای سرداب می‌پیچید و من همچون بچه آهوی بی‌پناهی که در یک اتاق به چنگ شیری افتاده باشد به این سو و آن سو می‌گریختم. ناگاه مرد مهاجم به من رسید و دست انداخت و گوشه عبای مرا گرفت و با قدرت به سوی خود کشید دیگر واقعاً در مانده شده بودم به یاد آقا امام زمان علیه السلام افتادم همان آقای که به خاطر استمداد از او به آن سرداب خطرناک پانهاده بودم من به آنجا آمده بودم تا آقا مشکلاتم را برایم حل

کند، اما انگار مشکلی بس بزرگتر، دامنگیرم شده بود. با تمام وجود فریاد زدم:

- یا امام زمان!

و صدایم در درون سرداب پیچید و چندین بار تکرار شد. هنوز استغاثه‌ام به آخر نرسیده بود که مرد عرب دیگری در سرداب پیدا شد و رو به مرد مهاجم کرد و نهیبی بر او زد:

- رهایش کن! او بلافاصله مرد عرب ژولیده قوی هیکل، همچون تنه درخت بزرگ خشکیده‌ای که ریشه‌اش را با تبر زده باشند، بی‌هوش و بی‌حس نقش زمین شد و خنجرش به کناری افتاد من هم که تمام نیرو و توانم را از دست داده بودم دچار ضعف و رعشه شدم. زانوانم شروع کردند به لرزیدن و تا خوردن، به زانو در آمدم و به رو نقش زمین شدم و دیگر هیچ نفهمیدم!

- آقای سید شهاب الدین!... آقای سید شهاب الدین!...

کم کم متوجه این کلمات که با کمال عظوفت و مهربانی آدامی شد، شدم چشمانم را که باز کردم دیدم شمع روشن است و سرم بر زانوی مرد عربی است که لباس یادیه نشینان اطراف نجف را بر تن دارد. هنوز توی فکر مرد مهاجم بودم، نگاهم را که برگرداندم، دیدم همچنان بی‌هوش در وسط سرداب افتاده است. خواستم برخیزم و بنشینم اما رَمَق نداشتم مرد عرب مهربان، چند دانه خرما در دهانم گذاشت. عجب طعم و مزه‌ای داشت! هرگز خرما یا هیچ غذای دیگری با آن طعم و مزه نخورده بودم مزه آن خرماها هنوز هم زیر دندانهایم هست.

خرماها را که خوردم جان تازه‌ای گرفتم و توانستم که برخیزم و بنشینم.

- خوب نیست در مواردی که خطر تو را تهدید می‌کند، تنها به اینجا بیایی بهتر است بیشتر احتیاط کنی. متأسفانه این چند نفر شیعه هم که در سُرْمَنْ رَای<sup>۱</sup> هستند ملاحظه غربت عسکریین<sup>۲</sup> را نمی‌کنند. خوب است آنها حداقل روزی دوبار به حرم عسکریین<sup>علیهم‌السلام</sup> مشرف شوند این باعث می‌شود که شیعیانی که برای زیارت و دعا به اینجا می‌آیند احساس امنیت بیشتری بکنند.

این حرف‌ها را همان آقای عرب مهربان زد. بعدش هم حرف کتاب «ریاض العلماء» میرزا عبدالله افندی را پیش کشید و گفت:

- ای کاش این کتاب پیدا شود و در اختیار اهل علم و مردم دیگر قرار بگیرد. این کتاب خیلی - خیلی ارزشمند است...

حرفهایش به اینجا که رسید، یک لحظه، رفتم توی فکر که:

- این مرد عرب باده نشین از کجا میرزا عبدالله افندی و کتابش را می‌شناسد؟! اصلاً او از کجا در یک چشم بر هم زدن، پندایش شد؟! از همه مهمتر، مرا از کجا می‌شناخت و نام مرا از کجا می‌دانست؟!

چگونه با یک نهیب او، این مرد قوی هیکل عرب، بی‌هوش شد؟! و..

هنوز توی این افکار غوطه‌ور بودم که ناگهان متوجه شدم که از آن مرد مهربان خبری نیست. تازه فهمیدم که خرماهایی که به من داده

۱. یعنی همان سامرا.

۲. عسکریین یعنی: امام هادی علیه‌السلام و امام حسن عسکری علیه‌السلام.

بودند هسته نداشتند محکم با دو دست زدم به سرم و نالیدم که:  
 - ای وای! خاک عالم بر سرم توی دامان آقا، مولا و مقتدایم حضرت  
 حجة بن الحسن المهدی علیه السلام بوده و ساعتی نیز با او حرف زده‌ام و  
 او را نشناخته‌ام.

انگار که غم‌های عالم را یکجا ریخته باشند توی دل من، با دیده‌ای  
 اشکبار، مثل دیوانه‌ها در داخل سرداب به قصد حرم عسکریین علیهم السلام  
 خارج می‌شدم تا بلکه یار را در آنجا بجویم، هنوز مرد غول پیکر  
 مهاجم عرب، بی‌هوش در کف سرداب افتاده بود...

### شب وصال

بعد از ظهر یک روز سه شنبه سرد زمستانی بود و من وسایل مربوط  
 به روبه راه کردن چای و قهوه و قلیان را در بقچه‌ای گذاشته و آماده  
 رفتن بودم. رفتن به مسجد سهله به شوق دیدار مولایم آقا امام  
 زمان علیه السلام عهد کرده بودم تا چهل شب چهارشنبه پیاپی به مسجد سهله  
 بروم و به عبادت و راز و نیاز پردازم تا بلکه توفیق ملاقات آقا را پیدا  
 کنم. آخر ممکن نیست که چهل شب چهارشنبه بگذرد و امام زمانم علیه السلام  
 به مسجد سهله نیاید. تا به حال، سی و چهار - پنج هفته پشت سر هم به  
 مسجد سهله رفته و شب را تا به صبح در آنجا مانده بودم. دیگر چیزی  
 نمانده بود که چهل شب، تکمیل شود اما مگر آسمان می‌گذاشت؟!  
 اخم‌هایش را کرده بود توی هم و می‌نالید و اشک می‌ریخت. ابرهای  
 سیاهی که آن روز میهمان آسمان نجف و کوفه بودند همه جا را تاریک

و خیس کرده بودند و قصد رفتن هم نداشتند. من هم بقیچه در بغل، کنار پنجره حجره ایستاده و چشم به آسمان دوخته بودم که کسی باران بند می آید دلم مثل سیر و سرکه می جوشید. می ترسیدم نتوانم اول اذان مغرب خودم را به مسجد سهله برسانم. از طرفی به صلاح نبود که در تاریکی شب توی بیابان باشم، آن هم تک و تنها! آخر داستانهای زیادی درباره دزدها و راهزنهایی که در آن مسیر در تاریکی شب به رهگذران تنها حمله کرده اند و چه بلاها که به سرشان نیاورده اند شنیده بودم.

توی همین افکار بودم که با برقی که از آسمان جهید و صدای سهمگین رعدی که چند ثانیه پس از آن غرید به خود آمدم:

«دیگر خیلی دارد دیر می شود. هر طوری شده باید بروم.»

این حرفها را به خود گفتم و به راه افتادم. ابرها هم که دیدند نمی توانند جلوی رفتن مرا بگیرند، از رو رفتند و بساط گریه و زاری شان را جمع کردند. هوای تمیز و لطیفی بود، اما راه رفتن بر روی آن زمینهای پر از گل و شل، چندان آسان نبود به خصوص با آن نعلینهای پر از وصله و پینه و درب و داغان! به نزدیکیهای مسجد سهله که رسیدم، دیگر کاملاً تاریک شده بود. هزار جور فکر و خیال به سوی ذهنم هجوم آورد وقتی به یاد دزدها و راهزنها افتادم حسابی هول بزم داشت به خندقی که در نزدیکی مسجد سهله بود رسیدم آب زیادی توی آن جمع شده بود. دامن عبا و قبایم را جمع کردم و بسم الله گویان پا در درون خندق گذاشتم. اما در یک آن سر جایم میخکوب شدم. گوشهایم را تیز کردم. صدای پای کسی را که در درون گلها قدم

بر می داشت از پشت سرم شنیدم. دلم هری ریخت پایین و عرق سردی را روی پشتم حس کردم که داشت به سمت پایین می شرید. ضربان قلبم شدت گرفت و صدای تاپ و توپ آن را در آن سکوت سنگین وحشت‌زا، به خوبی می شنیدم با هزار ترس و لرز برگشتم و به پشت سرم نگاه کردم. شبیح مرد سید عربی را دیدم که داشت به من نزدیک می شد. نمی دانم در آن تاریکی، از کجا فهمید که سید هستم؟! پیش از آن که من چیزی بگویم، او با صدای رسا و زبان عربی فصیح گفت:

ای سید اسلام علیکم.

خیالم راحت شد. نفس عمیقی کشیدم و جواب سلامش را دادم. اضطراب و نگرانی، سرزمین وجودم را تخلیه کرد و جای خود را به آرامش و سکون داد به من که رسید پرسید:

- به کجا می روی سید؟

- به مسجد سهله.

- به مسجد سهله؟! آن هم در این شب سرد و بارانی و تاریک؟!؟

نمی شد می گذاشتی برای وقت دیگر؟

- نه نمی شد یعنی برنامه‌ام به هم می خورد حیف می شد.

- چه چیزی حیف می شد؟

- عهد کرده‌ام چهل شب چهارشنبه پیاپی در مسجد سهله بیتوته کنم تا

ان شاء الله آقا امام زمان علیه السلام را ملاقات نمایم. تا امروز سی و چهار - پنج شب

چهارشنبه موفق شده‌ام به مسجد سهله بروم حالا که تا اینجا رسانیده‌ام،

حیف می شد به خاطر باران یا تاریکی هوا برنامه‌ام را ناتمام می گذاشتم ...



دیگر رسیده بودیم به مسجد زید بن صوحان رفتیم توی مسجد و هر کدام دو رکعت نماز تحیت مسجد خواندیم. بعد از نماز، سید عرب شروع کرد به خواندن دعایی مخصوص، آن هم از حفظ! دیدم در و دیوار مسجد با او هم آوا شده‌اند و دعاها را که او می‌خواند زمزمه می‌کنند با این که فقط ما دو نفر داخل مسجد بودیم ولی می‌پنداشتی که هزار نفر دارند با هم دعا می‌خوانند دعایی از سر سوزا عجیب تحت تأثیر آن دعا و فضا قرار گرفته بودم هرگز چنین چیزی ندیده و از هیچ مجلس دعایی چنان لذتی نبرده بودم.

دعا که تمام شد، احساس کردم خیلی گرسنه‌ام. هنوز در این مورد کلمه‌ای بر زبان نیاورده بودم که سید عرب سفره‌ای از زیر عبایش بیرون آورد و در حالی که آن را پیش رویمان می‌گستراند گفت:

**- سید! تو گرسنه‌ای خوب است شام بخوریم و بعد از آن عازم مسجد سهله بشویم.**

سه قرص نان و دو سه تا خیار بسیار سبز و تازه در سفره بود پوست خیارها انگار که چرب باشد برق می‌زد و بوی آن انسان را به هوس می‌انداخت عجیب است که اصلاً به ذهنم خطور نکرد که این سید عرب این خیارهای به این سبزی و تازه‌ای را در این چله زمستان از کجا آورده است؟!

شام ساده اما بی نظیری بود سید عرب سفره را که جمع کرد گفت: پاشو به مسجد سهله برویم نماز مغرب و عشاء را در آنجا خواهیم خواند. وقتی وارد مسجد سهله شدیم، ابتدا دو رکعت نماز تحیت مسجد

را خواندیم. با این که آن روزها دچار حالتی شده بودم که در عدالت هر کسی - حتی کسانی که سالها آنها را می شناختم و هیچ خلاف شرع و عرفی از آنها ندیده بودم - شک می کردم و نمی توانستم در نماز جماعت به آنها اقتداء کنم، اما همین که سید عرب به نماز مغرب و عشاء قامت بست، بی اختیار و با طیب خاطر به او اقتداء کردم هر کاری که سید انجام می داد من هم انجام می دادم. ناقله مغرب و عشاء و دعای مخصوص را سید خواند، همچنین نمازهای دو رکعتی وارده در مقامات مختلف از قبیل مقام امام سجّاد زین العابدین علیه السلام، مقام امام صادق علیه السلام و مقام حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را. وقتی او نماز می خواند به وضوح حس می کردم که همه اجزاء و ارکان مسجد هم دارند هماهنگ با او نماز می خوانند و ذکر می گویند. این دو مین باری بود که من در یک شب، چنین چیزی را تجربه می کردم:

- سید! برنامه ات چیست؟ آیا بعد از اعمال سهله به مسجد کوفه

می روی یا همین جا می مانی؟

این سؤالی بود که سید عرب، بعد از اتمام اعمال مسجد سهله از من پرسید من هم جواب دادم:

همین جا می مانم می ترسم همان وقتی که من به مسجد کوفه می روم، آقا تشریف بیاورند به اینجا و من بعد از این همه زحمت، از فوز دیدار روی مبارکش محروم بمانم.

وقتی در وسط مسجد در مقام امام صادق علیه السلام نشستم، پرسیدم:

- آیا چای یا قهوه یا قلیان میل دارید تا برایتان آماده کنم؟

پاسخی داد که تا اعماق وجودم نفوذ کرد و تنم را لرزاند. الان هم که دهها سال از آن زمان می‌گذرد، هر وقت می‌خواهم یک استکان چای بنوشم به یاد آن جمله می‌افتم و تمام بدنم شروع می‌کند به لرزیدن! او گفت:

- اینها از امور غیر ضروری زندگی است و ما از آن اجتناب می‌کنیم. نسیم ملایم و روح افزایی وزیدن گرفت و انگار نه انگار که زمستان بود!! صحبت‌هایمان گل انداخت و حدود دو ساعت به طول انجامید. صحبت از استخاره به میان آمد. پرسید:

- سید! چگونه با تسبیح استخاره می‌کنی؟

- خوب معلوم است ابتدا سه تا صلوات می‌فرستم. بعد سه مرتبه می‌گوییم:

«أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ»<sup>۱</sup>

پس از آن مقداری از دانه‌های تسبیح را می‌گیرم و دو تا دو تا می‌شمارم اگر دست آخر دو تا ماند، استخاره بد است و اگر یکی ماند خوب است.

سید عرب، نگاهش را از سر محبت در نگاه من گره زد و گفت:

- «این نوع استخاره، باقیمانده‌ای دارد که به شما نرسیده است و آن این است که اگر دست آخر، تنها یک مهره از تسبیح باقی ماند فوراً حکم به خوبی استخاره نکنید، بلکه توقف کنید و دوباره بر ترک عمل

۱. یعنی: «از خدا به سبب رحمتش طلب خیر می‌کنم تا راهنمایی‌ام کند که عافیت را انتخاب نمایم».

مورد نظر، استخاره نماید اگر در پایان شمارش، دوتا مهره باقی ماند، معلوم می‌شود که آن استخاره خوب بوده و چنانچه یک مهره باقی ماند، معلوم می‌شود که آن استخاره میانه بوده است.»

بر اساس قواعد علمی، باید برای این روش از استخاره، از او دلیل می‌خواستیم، اما به مجرد شنیدن حرف‌هایش، در بست تسلیم شده و همه‌اش را پذیرفتم. نه تنها در مورد استخاره، بلکه در مورد سایر سخنانش نیز چنین بود از جمله او بر این موارد تأکید کرد:

«بعد از نمازهای واجب پنجگانه شبانه روزی این سوره‌ها را بخوان؛  
«بعد از نماز صبح، سوره یس، بعد از نماز ظهر سوره نَبَا، بعد از نماز عصر سوره توح، بعد از نماز مغرب، سوره واقعه، و بعد از نماز عشاء سوره ملک.»

بعد از نمازهای پنجگانه این دعا را بخوان:

«اللَّهُمَّ سَرِّخْنِي عَنِ الْهَمِّ وَالْغَمِّ وَخَشْيَةِ الصَّدْرِ وَشَوْسَةِ الشَّيْطَانِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»<sup>۱</sup>

«بعد از ذکر رکوع در نمازهای پنجگانه، به خصوص در رکعت آخر

این دعا را بخوان:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلَيَّ عَجْزَنَا وَأَغِثْنَا بِحَقِّهِمْ.

۱. یعنی: «پروردگارا! مرا از هم و غم و کینه‌توزی «یا ترس و وحشت» و وسوسه‌های شیطانی دور فرما، به حق رحمتت ای ارحم الراحمین.»

- شرایع الاسلام مرحوم محقق حلی کتاب بسیار خوبی است و به جز اندکی از مطالب آن، الباقی تماماً مطابق با واقع می باشد.

- سعی کن زیاد قرآن بخوانی و ثواب آن را به شیعیانی که از دنیا رفته اند و وارثی ندارند، یا وارث دارند ولی یادی از آنها نمی کنند هدیه کنی.

- وقتی نماز می خوانی، تحت الحنک عمامهات را از زیر چانه ات رد کن و سر آن را در عمامهات قرار بده.

- زیارت حضرت سید الشهداء، امام حسین علیه السلام را فراموش مکن.  
بعد هم در حق من دعا کرد: «خدا تو را از خدمتگزاران شرع مقدس اسلام قرار دهد».

نمی دانم چگونه به من الهام شده بود که این مرد از همه چیز، حتی از عالم ارواح و آینده اشخاص، مطلع است. این بود که با نگرانی و اضطراب نسبت به آینده دینی ام پرسیدم:

- نمی دانم عاقبت کارم خیر است یا نه؟ نمی دانم نزد صاحب شرع مقدس رو سفیدم یا خدای نکرده رو سیاه؟

جوابی که به من داد آسودگی خیال را برایم به ارمغان آورد:

- عاقبت تو خیر و سعیت مشکور است و بحمدالله نزد خداوند متعال

رو سفیدی.

آخرین نگرانی ام را نیز با وی در میان گذاشتم:

- نمی دانم آیا پدر و مادر و دیگر کسانی که حق برگردن من دارند از

من راضی اند یا نه؟

و جواب او این بود:

« همه آنها از تو راضی اند و درباره‌ات دعا می‌کنند .

« اگر ممکن است شما هم لطف کنید و برایم دعا کنید که در راه

تألیف و تصنیف علوم دینی ، موفق باشم .

هنگامی که در این مورد برایم دعا کرد اجازه گرفتم تا برای تجدید

وضو از مسجد خارج شوم . نزدیک حوض که رسیدم ، رفتم توی فکر:

« امشب چه شبی است؟! این سید عرب کیست که این همه فضل

دارد؟! اصلاً توی آن تاریکی کنار خندق از کجا رنگ عمامه مرا

تشخیص داد و متوجه سیادت من شد؟! در این چله زمستان آن

خیارهای به آن سبزی و تازه‌ای را از کجا آورده بود؟ و... نکند... نکند

این آقا همان مقصود و معشوق من باشد که حدود سی و پنج - شش شب

چهارشنبه به شوق دیدارش به اینجا آمده و بیتوته کرده‌ام... نکند او امام

زمان علیه السلام من باشد و من ساعت‌ها با او بوده و او را شناخته‌ام... » تا این

افکار به ذهنم خطور کرد ، دلم هری ریخت پایین و عرق بر پیشانی‌ام

نشست . با این اضطراب برگشتم و به جایگاهی که روی آن نشسته

بودیم نگاهی انداختم اما... اما از آن مرد خبر و اثری نبود .

در داخل مسجد شروع کردم به این طرف و آن طرف دویدن و اشک

ریختن .

حتی یک نفر هم جز من در مسجد نبود! یادم آمد از این شعر که

می‌گوید:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم

یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم

از مسجد خارج شدم و شروع کردم به این سو و آن سو دویدن در  
اطراف مسجد. گاه داخل مسجد می شدم و گاه بیرون می آمدم. با خود  
شعر می خواندم و دیوانه وار می گریستم و بر سر می زدم. بالاخره  
سپیده صبح دمید ولی خورشید جمال معشوقم دوباره طلوع نکرد. من  
ماندم و اندوهی بزرگ که بر دلم سنگینی می کرد...!

\*



من عاشق و زود لایالی شده ام

دیوایه عشق لایالی شده ام

شوق وصال تو خیال

از غایت سون تو بین خیالی شده ام

عس الدین تبرک





فصل نه  
ارتباط معنوی  
با حضرت مهدی

عجله

### ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام

بی شک ارتباط با آن حضرت یکی از اسباب به دست آوردن عنایات حق تعالی است و راههایی برای ارتباط با آن حضرت وجود دارد که در ذیل، به مهمترین آنها و کارآمدترینشان یعنی توسل اشاره می‌کنیم؛

#### توسل

از الطاف خداوند متعال به شیعیان و مسلمانان است که راه ارتباط با خود و اولیایش را باز گذاشته است؛ چونان که مانعی برای گام نهادن در این راه نیست و حتی می‌توان گفت که خداوند برای این کار، راه‌های پرشمار برنهاده است اعم از نماز، زیارت، دعا و غیر آن. دوران غیبت و دوری از امام عصر علیه السلام نیز مشمول این عنایت است و خداوند مرحمت کرده و به شیعیان دور افتاده از یار سفر کرده، رخصت داده است در قالب نماز، دعا، زیارت و عریضه، با او ارتباطی پیوسته داشته باشند و به کلی با او بی ارتباط نباشند. اینک به چند نمونه از دعاها و زیارت‌ها می‌پردازیم که برای ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام بسی کارساز و

مشکل گشایند:

- زیارت آل یس علیهم السلام؛
- زیارت حضرت بقیة الله علیه السلام و صلوات آن حضرت؛
- دعای غریق در زمان غیبت؛
- دعای نجات از فتنه های آخر الزمان؛
- نماز استغاثه امام زمان علیه السلام؛
- تقدیم عریضه به آستان حضرت مهدی علیه السلام؛

### زیارت آل یس

شیخ بزرگوار، ابو منصور طبرسی در کتاب «الاحتجاج» می نویسد:  
 محمد بن حمیری گوید: پس از پاسخ پرسش هایی از ناحیه مقدسه  
 حضرت، چنین صادر شد:

«نه خود در امر او تعقل می نمایید، و نه از اولیای او می پذیرید، پس  
 این حکمتی بالغه و رسا است، ولی متکران نمی پذیرند، سلام بر ما و بر  
 بندگان شایسته خدا.»

هرگاه خواستید توجه کنید به وسیله ما به خداوند متعال و به سوی  
 ما پس بگویید، چنان که خداوند متعال فرموده است:

سَلَامٌ عَلَيَّ أَلِ يَسِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّانِي آيَاتِهِ  
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دِيَانَ دِينِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَ  
 نَاصِرَ حَقِّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

تَالِي كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرْجُمَانَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي أَنَاءِ لَيْلِكَ وَ أَطْرَافِ  
نَهَارِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ  
الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّدَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ السَّلَامُ  
عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَ الْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ وَ الْغَوْثُ وَ الرَّحْمَةُ  
الْوَاسِعَةُ وَ عِدَا غَيْرِ مَكْذُوبِ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَ تُبَيِّنُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي  
وَ تَقُوتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ  
وَ تُكَبِّرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ  
تُصْبِحُ وَ تُمَسِي السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى  
السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ  
وَ أَهْلُهُ وَ أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ وَ الْحَسَنَ  
حُجَّتُهُ وَ الْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ  
حُجَّتُهُ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَ عَلِيَّ بْنَ  
مُوسَى حُجَّتُهُ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَ  
الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ أَنَّ

رَجَعْتَكُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَالْحَشْرَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ يَا مَوْلَايَ شَقِيٍّ مَنْ خَالَفَكُمْ وَسَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ وَأَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِيءٌ مِنْ عَدُوِّكَ فَالْحَقُّ مَا رَضِيْتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا أَسْخَطْتُمُوهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَآخِرِكُمْ وَنُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ آمِينَ آمِينَ

و بعد از آن این دعا خوانده شود اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ وَأَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ وَصَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ وَفِكْرِي نُورَ النَّيِّاتِ وَعَزْمِي نُورَ الْعِلْمِ وَقُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ وَلِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ وَدِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ وَبَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ وَسَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ وَمَوَدَّتِي نُورَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى أَلْقَاكَ وَقَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَمِيثَاقِكَ فَتَغَشِّنِي رَحْمَتَكَ يَا وَلِيَّيَ يَا حَمِيدُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ

حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَ  
 الْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَ الثَّائِرِ بِأَمْرِكَ، وَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَوَّارِ الْكَافِرِينَ وَ  
 مُجَلِّي الظُّلْمَةِ وَ مُنِيرِ الْحَقِّ وَ النَّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَ الصِّدْقِ وَ كَلِمَتِكَ  
 الثَّمَامَةِ فِي أَرْضِكَ الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ وَ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ سَفِينَةِ النَّجَاةِ وَ  
 عِلْمِ الْهُدَى وَ نُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى وَ خَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَ ارْتَدَى وَ مُجَلِّي  
 الْعَمَى [الْعَمَاءِ] الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئْتَ ظُلْمًا وَ  
 جَوْرًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَ ابْنِ أَوْلِيَائِكَ  
 الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ  
 طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَ انتصرْ بِهِ لِدِينِكَ وَ انصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَ  
 أَوْلِيَاءَهُ وَ شِيعَتَهُ وَ انصَارَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَ  
 طَاغٍ وَ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ  
 يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ احْرُسْهُ وَ امْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوَصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَ احْفَظْ  
 فِيهِ رَسُولَكَ وَ آلَ رَسُولِكَ وَ أَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ أَيْدُهُ بِالنَّصْرِ وَ انصُرْ  
 نَاصِرِيهِ وَ اخْذُلْ خَادِلِيهِ وَ اقْصِمْ قَاصِمِيهِ وَ اقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ  
 اقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُتَنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ  
 مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ امْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ  
 أَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ انصَارِهِ وَ

أَعْوَانِهِ وَاتَّبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ وَارِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا  
يَأْمُلُونَ وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ  
الْإِكْرَامِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ<sup>۱</sup>

### زیارت حضرت بقیة الله و صلوات آن حضرت

و همچنین بزرگان زیارتی با مضامین دل‌نشین نقل کرده‌اند که برای  
برقرار کردن ارتباط معنوی و بهره بردن از آن دریای نور زیارت و  
صلوات بر حضرت بسیار کارساز و مفید می‌باشد و آن دعا چنین است:

السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ وَالْعَالِمِ الَّذِي عِلْمُهُ لَا يَبِيدُ السَّلَامُ عَلَى  
مُحِبِّي الْمُؤْمِنِينَ وَ مُبِيرِ الْكَافِرِينَ السَّلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَمِ وَ جَامِعِ  
الْكَلِمِ السَّلَامُ عَلَى خَلْفِ السَّلَفِ وَ صَاحِبِ الشَّرَفِ السَّلَامُ عَلَى  
حُجَّةِ الْمَعْبُودِ وَ كَلِمَةِ الْمَحْمُودِ السَّلَامُ عَلَى مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُدِلِّ  
الْأَعْدَاءِ السَّلَامُ عَلَى وَارِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَاتِمِ الْأَوْصِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى  
الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ وَ الْعَدْلِ الْمُسْتَهَرِّ السَّلَامُ عَلَى السَّيْفِ الشَّاهِرِ وَ الْقَمَرِ  
الزَّاهِرِ [ وَ النُّورِ الْبَاهِرِ ] السَّلَامُ عَلَى شَمْسِ الظَّلَامِ وَ بَدْرِ [ الْبَدْرِ ]  
الْتِمَامِ السَّلَامُ عَلَى رَبِيعِ الْأَنَامِ وَ نَضْرَةَ [ فِطْرَةَ ] الْأَيَّامِ السَّلَامُ عَلَى

صَاحِبِ الصَّمْصَامِ وَفَلَاقِ الْهَامِ السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ  
 الْمَسْطُورِ السَّلَامُ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ وَحُجَّتِهِ عَلَى عِبَادِهِ الْمُنتَهِي  
 إِلَيْهِ مَوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ وَلَدَيْهِ مَوْجُودُ آثَارِ الْأَصْفِيَاءِ [ السَّلَامُ عَلَى ]  
 الْمُؤْتَمَنِ عَلَى السِّرِّ وَالْوَلِيِّ لِلْأَمْرِ السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ  
 عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَيَلْمَ بِهِ الشَّعْتَ وَيَمْلَأَ بِهِ  
 الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا وَيُمْكِّنَ لَهُ وَيُنْجِزَ بِهِ وَعَدَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ يَا  
 مَوْلَايَ أَنْكَ وَالْأُمَّةَ مِنْ آبَائِكَ أُمَّتِي وَمَوْلَايَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ  
 يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ أَسْأَلُكَ يَا مَوْلَايَ أَنْ تَسْأَلَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي  
 صَلَاحِ شَأْنِي وَقَضَاءِ حَوَائِجِي وَغُفْرَانِ ذُنُوبِي وَالْأَخْذِ بِيَدِي فِي  
 دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي لِي وَإِخْوَانِي وَأَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَ  
 الْمُؤْمِنَاتِ كَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ سَبَسَ نَمَازَ زِيَارَتِ رَا مِي خَوَانِيمِ وَ پَسَ اَز  
 نَمَازِ چِنِينِ مِي گَوِيِيمِ :

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ وَخَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ  
 الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَالْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَالْفَائِزِ بِأَمْرِكَ وَوَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَ مُبِيرِ الْكَافِرِينَ وَ مُجَلِّي الظُّلْمَةِ وَ مُبِيرِ الْحَقِّ وَالصَّادِعِ بِالْحِكْمَةِ وَ  
 الْمُوَعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالصُّدُقِ وَكَلِمَتِكَ وَ عَيْبَتِكَ وَ عَيْنِكَ فِي أَرْضِكَ  
 الْمُتَرْقِبِ الْخَائِفِ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَ عِلْمِ الْهُدَى وَ نُورِ



أَبْصَارِ الْوَرَى وَ خَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَ اَزْتَدَى وَ الْوِثْرِ الْمَوْثُورِ وَ مُفْرَجِ  
 الْكَرْبِ وَ مُزِيلِ الْهَمِّ وَ كَاشِفِ الْبَلْوَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ  
 الْأَيْمَّةِ الْهَادِينَ وَ الْقَادَةِ الْمَيَامِينَ مَا طَلَعَتْ كَوَاكِبُ الْأَشْحَارِ وَ أَوْرَقَتْ  
 الْأَشْجَارُ وَ أَيْبَعَتِ الْأَثْمَارُ وَ اخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ غَرَّدَتِ الْأَطْيَارُ  
 اللَّهُمَّ انْفَعْنَا بِحُبِّهِ وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ وَ تَحْتَ لِيَوَائِهِ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ  
 رَبِّ الْعَالَمِينَ

پس از زیارت آن حضرت این صلوات را می خوانیم:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى وَلِيِّ الْحَسَنِ وَ  
 وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ وَ الْغَائِبِ فِي خَلْقِكَ وَ الْمُنْتَظَرِ لِذَنْكَ  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ قَرِّبْ بُعْدَهُ وَ أَنْجِزْ وَعْدَهُ وَ أَوْفِ عَهْدَهُ وَ اكْشِفْ عَنْ  
 بَاسِهِ حِجَابَ الْغَيْبَةِ وَ أَظْهِرْ بَظُهُورِهِ صَحَائِفَ الْمِخْنَةِ وَ قَدِّمُ أَمَامَهُ  
 الرُّعْبَ وَ ثَبِّتْ بِهِ الْقَلْبَ وَ أَقِمْ بِهِ الْحَرْبَ وَ أَيِّدْهُ بِجُنْدٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ  
 مُسَوِّمِينَ وَ سَلِّطْهُ عَلَى أَعْدَاءِ دِينِكَ أَجْمَعِينَ وَ الْهَمَّهُ أَنْ لَا يَدَعَ مِنْهُمْ  
 رُكْنًا إِلَّا هَدَّهٗ وَ لَا هَامًا إِلَّا قَدَّهٗ وَ لَا كَيْدًا إِلَّا رَدَّهٗ وَ لَا فَاسِقًا إِلَّا حَدَّهٗ وَ لَا  
 فِرْعَوْنَ إِلَّا أَهْلَكَهٗ وَ لَا سِتْرًا إِلَّا هَتَكَهٗ وَ لَا عِلْمًا إِلَّا نَكَّسَهُ وَ لَا سُلْطَانًا  
 إِلَّا كَسَبَهُ وَ لَا رُمْحًا إِلَّا قَصَفَهُ وَ لَا مِطْرَدًا إِلَّا خَرَقَهُ وَ لَا جُنْدًا إِلَّا فَرَّقَهُ  
 وَ لَا مِثْبَرًا إِلَّا أَحْرَقَهُ وَ لَا سَيْفًا إِلَّا كَسَرَهُ وَ لَا صَنْمًا إِلَّا رَضَّهٗ وَ لَا دَمًا

إِلَّا أَرَاقَهُ وَلَا جَوْرًا إِلَّا أَبَادَهُ وَلَا حِصْنَآ إِلَّا هَدَمَهُ وَلَا بَابًا إِلَّا رَدَمَهُ وَلَا  
قَصْرًا إِلَّا خَرَبَهُ [أَخْرَبَهُ] وَلَا مَسْكَنًا إِلَّا فَتَشَهُ وَلَا سَهْلًا إِلَّا أَوْطَأَهُ وَلَا  
جَبَلًا إِلَّا صَعِدَهُ وَلَا كَنْزًا إِلَّا أَخْرَجَهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ<sup>۱</sup>

### دعای غریق در زمان غیبت

سید بزرگوار، علی بن طاووس در «مهج الدعوات» می‌فرماید:  
عبدالله بن سنان گوید: حضرت امام صادق ع فرمود: «به زودی  
شبهه‌ای دامانتان را می‌گیرد. در آن هنگام نه پرچمی است که راه را  
نمایان سازد و نه امامی است که راهتان نماید و در آن روزگار کسی  
نمی‌رهد مگر کسی که دعای غریق را بخواند.»

عرض کردم: «دعای غریق چیست؟»

فرمود:

يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ، يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي  
عَلَى دِينِكَ.

عرض کردم که آیا می‌توان چنین گفت: «یا مقلب القلوب و  
الأبصار، ثبت قلبی علی دینک؟»

فرمود:

خداوند متعال «مقلب القلوب و الأبصار» است، ولی همان را

بگو که من می‌گویم: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»  
و دیگر «والابصار» را اضافه مکن.

سید می‌فرماید: این که حضرت فرمود نگو: «والابصار» شاید به این دلیل باشد که تقلب و دگرگونی دل‌ها و چشم‌ها از ترس و هراس در روز قیامت است، ولی در زمان غیبت فقط دل‌ها از ترس، دگرگون می‌شود نه چشم‌ها.<sup>۱</sup>

### دعای نجات از فتنه‌های آخرالزمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَ  
عَجِّلْ فَرَجَهُمْ، (یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ هفت بار گفته شود) اللَّهُمَّ عَمَّ  
أَعْدَاءِ آلِ نَبِيِّكَ وَظَالِمِيهِمْ وَأَعْدَاءِ شَيْعَتِهِمْ، وَأَعْدَاءِ مَوَالِيهِمْ بِالشَّرِّ  
عَمًّا، وَطَمَهُمْ بِالشَّرِّ طَمًّا، وَأَطْرِقْهُمْ بِبَلِيَّةٍ لِأَخْتِ لَهَا، وَسَاعَةِ  
لَا مُنْجِي مِنْهَا، وَانْتَقِمْ مِنْهُمْ انْتِقَامًا عَاجِلًا، وَأَحْرِقْ قُلُوبَهُمْ بِنَارِ  
غَضَبِكَ. اللَّهُمَّ شَتِّتْ شَمْلَهُمْ، وَفَرِّقْ جَمْعَهُمْ، وَقَلِّبْ تَدْبِيرَهُمْ، وَ  
نَكِّسْ أَعْلَامَهُمْ، وَخَرِّبْ بُيُوتَهُمْ، وَقَرِّبْ آجَالَهُمْ، وَأَلْقِ بِأَسْهُمِهِمْ  
بَيْنَهُمْ، وَاجْعَلْنَا مِنْ بَيْنِهِمْ سَالِمِينَ، وَخُذْهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ. اللَّهُمَّ  
أَلْقِ الْأَوْجَاعَ وَالْأَسْقَامَ فِي أَبْدَانِهِمْ، وَضَيِّقْ مَسَالِكَهُمْ، وَأَسْلُبْهُمْ

مَمَالِكِهِمْ، وَحَيَّرَهُمْ فِي سُبُلِهِمْ، وَأَقْطَعُ عَنْهُمْ الْمَدَدَ، وَأَنْقُصُ مِنْهُمْ  
 الْعُدَدَ. اللَّهُمَّ واحْفَظْ مَوَالِيَّ آلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ  
 شُرُورِهِمْ، وَسَلِّمْهُمْ مِنْ مَكْرِهِمْ، وَخِدَعِهِمْ وَضُرِّهِمْ، وَأَنْصُرْهُمْ  
 عَلَيْهِمْ بِنَصْرِكَ، وَاجْمَعْ كَلِمَتَهُمْ، وَالْأَفْ جَمْعُهُمْ، وَدَبِّرْ أَمْرَهُمْ، وَ  
 عَرِّفْهُمْ مَا يَجْهَلُونَ، وَعَلِّمْهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَبَصِّرْهُمْ مَا لَا يَبْصُرُونَ،  
 وَأَعْلِ كَلِمَتَهُمْ، وَاجْعَلْنَا الْعُلِيَّا، وَاجْعَلْ كَلِمَةَ الْأَعْدَاءِ السُّفْلَى. ۱

### نماز استغاثه امام زمان علیه السلام

نماز استغاثه به مولا حضرت صاحب الزمان علیه السلام چنین است که سید  
 علی خان در «کلم الطیب» فرموده: این استغاثه ای است به حضرت  
 صاحب الزمان علیه السلام هر جا که باشی. دو رکعت نماز به حمد و هر سوره  
 که می خواهی بگزار. سپس رو به قبله، زیر آسمان بایست و بگو:

سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ التَّامُّ الشَّامِلُ الْعَامُّ وَصَلَوَاتُهُ الدَّائِمَةُ وَبَرَكَاتُهُ  
 الْقَائِمَةُ التَّامَّةُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ وَوَلِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَبِلَادِهِ وَخَلِيفَتِهِ عَلَى  
 خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ وَسُلَالَةِ النَّبُوَّةِ وَبَقِيَّةِ الْعِثْرَةِ وَالصَّفْوَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ  
 مُظْهِرِ الْإِيمَانِ وَمُلَقِّنِ [مُعَلِّمِ] أَحْكَامِ الْقُرْآنِ وَمُطَهِّرِ الْأَرْضِ وَنَاشِرِ  
 الْعَدْلِ فِي الطُّولِ وَالْعَرْضِ وَالْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الْإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ

الْمَرَضِيِّ [ الْمُرْتَضَى ] وَ ابْنِ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ الْوَصِيِّ ابْنِ الْأَوْصِيَاءِ  
 الْمَرَضِيِّينَ الْهَادِي الْمَعْصُومِ ابْنِ الْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ الْمَعْصُومِينَ السَّلَامُ  
 عَلَيْكَ يَا مُعِزَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذِلَّ  
 الْكَافِرِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ الظَّالِمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ  
 الزَّمَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ  
 الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ  
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْأَيْمَةِ الْحُجَّجِ الْمَعْصُومِينَ وَ الْإِمَامِ عَلَى الْخَلْقِ  
 أَجْمَعِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ سَلَامٌ مُخْلِصٍ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ أَشْهَدُ  
 أَنَّكَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَ فِعْلًا وَ أَنْتَ الَّذِي تَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ  
 عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا فَعَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَكَ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَكَ  
 وَ قَرَّبَ زَمَانَكَ وَ كَثَّرَ أَنْصَارَكَ وَ أَعْوَانَكَ وَ أَنْجَزَ لَكَ مَا وَعَدَكَ فَهُوَ  
 أَصْدَقُ الْقَائِلِينَ « وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ  
 نَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ » ۱

يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَاجَتِي (كَذَا وَ كَذَا)  
 وَ بَجَايَ كَذَا وَ كَذَا حَاجَاتِ خُودِ رَا ذَكَرَ مِي كَنِيْمِ وَ پَسَ از آن چَينِ مِي گوييم:  
 فَاشْفَعْ لِي فِي نَجَاحِهَا فَقَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي لِعِلْمِي أَنَّ لَكَ

عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةٌ مَقْبُولَةٌ وَ مَقَامًا مَحْمُودًا فَبِحَقِّ مَنْ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ وَ  
 اِرْتِضَاكُمْ لِسِرِّهِ وَ بِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ سَلِّ اللَّهُ تَعَالَى  
 فِي نُجْحِ طَلِبَتِي وَ إِجَابَةِ دَعْوَتِي وَ كَشْفِ كُرْبَتِي وَ بِرَأْيِ هَرِّ جَه  
 می خواهیم، دعا می کنیم که - ان شاء الله - برآورده می شود.<sup>۱</sup>

علامه بزرگوار شیخ محمود عراقی در کتاب «دارالسلام» می گوید:  
 «من به این روایت عمل کرده ام، و از آن آثار شگفت انگیزی دیده ام»<sup>۲</sup>  
 در «دارالسلام» گفته است: «ظاهر این است که باید در این نماز  
 سوره «فتح» و سوره «نصر» خوانده شود، احتمال می رود که وقت آن  
 نیز نیمه آخر شب باشد»<sup>۳</sup>

### تقدیم عریضه به آستان حضرت مهدی علیه السلام

از توسلات و استغاثه های مؤثر، نوشتن عریضه است. بی گمان، این  
 کار آثار شگفت انگیزی دارد؛ زیرا مولای ما، حضرت بقیة الله - ارواحنا  
 فداء - چنانکه در روایات آمده است، به دوستان خود رأفت و رحمت  
 بسیاری دارد.

اینک برخی از عریضه ها که خطاب به امام علیه السلام می نویسند، به بیان

۱. مفاتیح الجنان، ص ۲۴۳؛ از الکلم الطیب، ص ۸۳.

۲. التحفة الرضویة، ص ۱۳۴.

۳. دارالسلام عراقی، ص ۱۹۷.

می آوریم و حکایت‌هایی نیز در این باره نقل می‌کنیم:

علامه بزرگوار سید محمد تقی اصفهانی - رَحِمَهُ اللهُ - می‌گوید:

از معجزه‌های روشن و نورانی و کرامت‌های آشکار حضرت بقیة الله - ارواحنا فداء - حاصل شدن مقاصد و حوائج با فرستادن عریضه استغاثه است. تأثیر این کار با دیدگان مشاهده گردیده و با وجدان تجربه شده است. علامه بزرگ شیخ عبدالحسین امینی - رحمه الله - حکایت شگفت‌انگیزی در این باره برای من نقل کرده است. او به ذیل عنایات حضرت متوسل شده و پس از آن ماجرای برایش پیش آمده بود، و البته اجازه نداد ماجرا را در این کتاب بیان کنم. او عریضه‌ای به ناحیه مقدسه حضرت تقدیم کرده و به آن حضرت متوسل شده بود. می‌فرمود: «من توسل به حضرت بقیة الله - ارواحنا فداء - را در امور مهم و برای قضای حوائج تجربه کرده‌ام»<sup>۱</sup>.

محدث نوری - رحمه الله - می‌نویسد: دانشمند شایسته و پرهیزگار، مرحوم سید محمد، فرزند جناب سید عباس، که اینک در روستای جبّ شلیت<sup>۲</sup> از توابع جبل عامل ساکن است و از عموزادگان سید درّ الدین عاملی اصفهانی است، قصه جالبی دارد: حاکمان ستمگر حکم سربازی‌اش را صادر می‌کنند و او تن به حکم نمی‌دهد و از وطن می‌گریزد. به فقر و سختی دچار می‌شود و از آنجا که شخص عقیفی

۱. التحفة الرضویة، ص ۱۵۹.

۲. جبّ شلیت: مخفف جبّ شیث نبی الله صلی الله علیه و آله، در آن روستا چاهی است که به شیث پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند.

بود، هرگز از مردم درخواست نمی‌کند مدتی به سیاحت می‌پردازد. در آن ایام در بیداری و خواب، عجایب بسیاری می‌بیند.

سرانجام در نجف اشرف می‌ماند و در حجره‌های فوقانی صحن مقدّس منزل می‌گیرد. زندگی او در نهایت پریشانی می‌گذشت. تا زنده بود کسی از زندگی فقیرانه‌اش جز افراد اندکی خبر نداشت. پنج سال بعد از دنیا رفت و در این مدت من با او رقت و آمد داشتم.

شخص بسیار عقیف و با حیا و قانعی بود. در ایام عزارداری در جلسات حاضر می‌شد. چون بیشتر وقت‌ها پیش از چند دانه خرما چیز دیگری نداشت، برای توسعه روزی خود، دعا‌های وارده درباره روزی را مواظبت می‌کرد و گاهی کتاب‌های دعا را امانت می‌گرفت. بیشتر شب‌ها و روزها مشغول دعا و ذکر بود. روزی عریضه‌ای برای حضرت بقیّة الله - ارواحنا فداه - می‌نویسد و تصمیم می‌گیرد که چهل روز این کار را ادامه دهد. همه روزه پیش از طلوع آفتاب موقع باز شدن دروازه کوچک شهر بیرون می‌رود، و برای این که کسی او را نبیند، مقداری به طرف راست می‌رود، آن‌گاه عریضه را خطاب به یکی از نوّاب حضرت علیه السلام می‌نویسد و در آب می‌اندازد. سی و هشت یا سی و نه روز این عمل را انجام می‌دهد. او قضیه را چنین برایم بازگفت:

روزی عریضه را به آب انداخته، بر می‌گشتم. سر به زیر افکنده و عصبانی بودم. ناگاه متوجّه شدم که گویی کسی از پشت سرم می‌آید. او لباس عربی پوشیده و مثل عرب‌ها چقیه بر سر بسته بود. به من سلام کرد. با حال افسرده، جواب مختصری دادم و توجهی به او نکردم،



چون نمی خواستم یا کسی حرف بزنم. مسافتی را با من طی کرد و من همچنان ناراحت و افسرده بودم. رو به من کرد و به لهجه اهل جبل عامل فرمود:

«سید محمد! چه حاجت داری که امروز سی و هشت روز است پیش از طلوع آفتاب از شهر بیرون می آیی و عریضه به آب می اندازی؟ گمان می کنی امام تو از حاجتت خبر ندارد؟!»

شگفت زده شدم؛ زیرا کسی از کار من خبر نداشت، به ویژه شمار روزها را جز خودم کسی نمی دانست. حتی کسی مراد در کنار آب ندیده بود، و از اهل جبل عامل هم کسی در اینجا نبود که من او را شناسم. به ذهنم رسید که نعمت بزرگ را دریافته و به حضور امام غایب حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - نایل شده ام.

در جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک آن حضرت بسیار لطیف است و هیچ دستی مثل آن نیست. با خود گفتم: الآن دست می دهم، اگر حس کردم که دستش لطیف است، به آداب تشرف به حضور مبارک حضرتش عمل می کنم.

دو دست را پیش بردم. آن جناب نیز دو دست مبارک را پیش آورد. مصافحه کردم. نرمی و لطافت زیادی حس کردم. یقین کردم که به نعمت عظمی و موهبت کبری رسیده ام. خواستم دست مبارکش را ببوسم، ولی دیگر کسی را ندیدم!

در جایی دیگر، مرحوم محدث نوری می گویند: دانشمند فاضل میرزا ابراهیم شیرازی حائری ماجرای درباره عریضه برایم نقل کرده است. او می گفت:

در شهر شیراز زندگی می کردم. حاجات مهمی داشتم. فکرم به جایی نمی رسید و سینه ام تنگ شده بود. یکی از حاجت هایم توفیق تشرّف به زیارت آقا و مولایم امام حسین علیه السلام بود. چاره ای در گشایش کار ندیدم، جز توسّل به ذیل عنایات دریای کرم، امام غایب، حضرت بقیّة الله - ارواحنا فداه - حاجت هایم را در عریضه ای، که از بزرگان علما روایت شده، به حضرتش نوشتم. مخفیانه هنگام غروب آفتاب از شهر خارج شدم و کنار استخری رفتم. در کنار استخر ایستادم و از نواب چهارگانه، ابوالقاسم حسین بن روح - قدس سرّه - را خواندم؛ چنانکه در روایت آمده است. به او سلام کردم و گفتم که رقعۀ را به مولا تسلیم کند و رقعۀ را به آب انداختم. به شهر برگشتم. آفتاب غروب کرده بود. از دروازه دیگری وارد شهر شدم و به خانه رفتم و جریان را به کسی نگفتم.

فردایش نزد استاد رفتم که با چند نفر پیش او درس می خواندیم. چون همه آمدند و نشستند، ناگاه سیدی شریف و نجیب در لباس خادمان حرم حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام وارد شد و سلام گفت و کنار استاد نشست. ما تا به حال او را ندیده بودیم و نمی شناختیم. روی به من کرد و مرا با نام خواند و گفت: «فلانی! عریضۀ تو را به محضر حضرت بقیّة الله - ارواحنا فداه - رساندم».

از این سخن مبهوت شدم. افراد جلسه هم نفهمیدند که چه می گوید. از او پرسیدند: «جریان چیست؟»  
گفت: «دیشب در عالم خواب دیدم گروهی در اطراف حضرت سلیمان محمدی علیه السلام ایستاده اند. نزد او عریضه های زیادی بود. به آنها نگاه کرد و چون مرا دید، صدایم کرد و گفت: برو نزد فلانی و به او بگو: این عریضه تو است. دستش را بلند کرد. عریضه ای دیدم که مهر داشت و حضرت بقیة الله - ارواحنا قداه - بر آن زده بود. فهمیدم که حاجت هر کسی روا شود، عریضه او مهر زده می شود، و هر که روا نشود، عریضه همان طور بر می گردد.»

حاضران مجلس جریان را از من پرسیدند و من ماجرا را نقل کردم و سوگند خوردم که کسی از این ماجرا خبر نداشته است.

به من مژده دادند که حاجت برآورده می شود و همین هم شد. پس از گذشت زمان اندکی موفق شدم به حائر حسینی علیه السلام مهاجرت کنم. اکنون در جوار حریم حضرتش سکونت دارم. حوائج دیگری نیز که در عریضه نوشته بودم، همه برآورده شدند. خدای تعالی را سپاسگزارم و بر اولیای او درود می فرستم.<sup>۱</sup>

همچنین علامه بزرگ شیخ علی اکبر نهایندی - رحمه الله - در «العقربى الحسنان» می نویسد:

استاد اخلاق، علامه حاج میرزا علی قاضی طباطبائی نجفی، در

عصر روز جمعه اول ربیع الاول سال ۱۳۵۸ در نجف اشرف ماجرای  
برایم نقل کرد. او گفت: یکی از کسانی که با او آنسی داشتم و نام او را  
نگفت در نامه‌ای به من نوشته بود:

یکی از شب‌های نیمه شعبان عریضه‌ای خدمت امام زمان - عجل الله  
تعالی فرجه الشریف - نوشتم. آن را طبق معمول در شهر خودم به آب انداختم.  
چند روز بعد کسی آمد و گفت: «عریضه تو را به محضر امام - ارواحنا فداء -  
رساندم، و شب عاشورا می‌آیم و تو را نزد آن حضرت می‌برم».

همه اعمال و عباداتی که برای تشرّف شایسته بود، انجام دادم؛ تا  
شب عاشورا فرا رسید. ناگاه آن شخص آمد و مرا در یک چشم به هم  
زدن به جزیره‌ای برد که امام - صلوات الله علیه - در آن ساکن بود. در  
آنجا چیزهایی دیدم که قابل وصف و بیان نیست. ارواح انبیا و اوصیا در  
آنجا بودند و آثار عظمت الهی را در آنجا دیدم چونان که بیهوش افتادم.  
نفهمیدم که آیا امام - ارواحنا فداء - را هم دیدم یا نه، تا این که همان  
شخص مرا در یک چشم به هم زدن نزد خانواده‌ام برگرداند!

### چگونگی نوشتن عریضه

اگر کسی متنی که می‌آوریم، در کاغذی بنویسد و در ضریح یکی از  
ائمّه معصومین علیهم السلام بیندازد، عریضه به محضر مبارک حضرت بقیّه الله  
- ارواحنا فداء - می‌رسد و آن حضرت شخصاً حاجت را برآورده می‌کند.

در کاغذ چین بنویسد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، كَتَبْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ  
مُسْتَعِيثًا، وَشَكَوْتُ مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِيرًا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ بِكَ مِنْ  
أَمْرٍ قَدْ دَهَمَنِي، وَأَشْغَلَ قَلْبِي، وَأَطَالَ فِكْرِي، وَسَلَبَنِي بَعْضَ لُبِّي،  
وَغَيَّرَ خَطِيرَ نِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدِي، أَسْلَمَنِي عِنْدَ تَخَيُّلِ وَرُودِهِ الْخَلِيلُ، وَ  
تَبَرَّأَ مِنِّي عِنْدَ تَرَائِي إِقْبَالِهِ إِلَيَّ الْحَمِيمُ، وَعَجَزَتْ عَنِّي دِفَاعِيهِ  
حِيلَتِي، وَخَانَتِي فِي تَحْمِيلِهِ صَبْرِي وَقُوَّتِي.

فَلَجَأْتُ فِيهِ إِلَيْكَ، وَتَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْأَلَةِ لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ وَ  
عَلَيْكَ فِي دِفَاعِيهِ عَنِّي، عِلْمًا بِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَلِيَّ  
التَّدْبِيرِ وَمَالِكِ الْأُمُورِ، وَائْتِقَابِكَ فِي الْمُسَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ  
جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَمْرِي، مَتَيْقِنًا لِإِجَابَتِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِيَّاكَ بِإِعْطَائِي  
سُؤْلِي.

وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ جَدِيرٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي، وَتَصْدِيقِ أَمَلِي فِيكَ. فِي أَمْرٍ  
كَذَا وَكَذَا [به جای کذا و کذا حاجت خود را بنویسد] فِيمَا لَا طَاقَةَ  
لِي بِحَمْلِهِ، وَلَا صَبْرِي عَلَيْهِ، وَإِنْ كُنْتُ مُسْتَحِقًّا لَهُ وَالْأَضْعَافِ  
بِقَبِيحِ أَفْعَالِي، وَتَفْرِيطِي فِي الْوَاجِبَاتِ الَّتِي لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَأَغْنِنِي  
يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهْفِ، وَقَدِّمِ الْمَسْأَلَةَ لِلَّهِ  
عَزَّ وَجَلَّ فِي أَمْرِي، قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ، وَشِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، فَبِكَ  
بُسِطَتِ النُّعْمَةُ عَلَيَّ.

وَأَسْأَلُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لِي نَصْرًا عَزِيزًا، وَفَتْحًا قَرِيبًا، فِيهِ بُلُوغُ  
الْأَمَالِ، وَخَيْرُ الْمَبَادِي، وَخَوَاتِيمِ الْأَعْمَالِ، وَالْأَمْنُ مِنَ الْمَخَافِ

كُلُّهَا فِي كُلِّ حَالٍ إِنَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لِمَا يَشَاءُ فَقَالَ ، وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ  
الْوَكِيلُ فِي الْمَبْدِئِ وَالْمَأَالِ .

همچنین می توانیم نوشته را تا کنیم و از خاک تمیزی گل بسازیم و آن را  
در میان گل بگذاریم. بر بالای نهر یا چشمه می آیم و یکی از نابیان حضرت  
بقیة الله - ارواحنا قداه - عثمان بن سعید عمری یا محمد بن عثمان یا حسین بن  
روح و یا علی بن محمد سمّری - قدس سرهم - را خطاب می کنیم و می گوئیم:

يَا فُلَانُ بْنَ فُلَانٍ سَلَامٌ عَلَيْكَ ، أَشْهَدُ أَنَّ وَقَاتَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَ  
أَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرُورٌ ، وَقَدْ خَاطَبْتِكَ فِي حَيَاتِكَ الَّتِي لَكَ  
عِنْدَ اللَّهِ جَلٌّ وَعِزٌّ ، وَهَذِهِ رُقْعَتِي وَحَاجَتِي إِلَى مَوْلَانَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَآلِهِ ، فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ ، فَأَنْتَ الثَّقَةُ الْأَمِينُ .

سپس ، عریضه را در نهر یا چاه و یا چشمه می اندازیم که - ان شاء الله -  
حاجت بر آورده می شود.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه مجلسی فرموده است که هنگام انداختن عریضه باید  
چنین نیت داشته باشد که نامه را به نایب خاص تسلیم می کند.<sup>۲</sup>

محدث نوری - رحمه الله - می گوید: از این خبر شریف استفاده  
می شود که چهار نایب بزرگوار - همچنان که در دوران غیبت صغری در  
برخی امور واسطه بوده اند - در غیبت کبری نیز در رکاب همایون آن  
حضرت هستند و به این منصب بزرگ ، مفتخر و سرافرازند.

۱. المصباح ، ص ۵۳۱؛ البلد الامین ، ص ۲۲۷ ، منهاج العارفين ، ص ۴۴۸ .

۲. بحار الانوار ، ج ۹۱ ، ص ۳۰ .

خوان احسان و جود و کرم و فضل و نعمت حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - در هر جایی از گیتی برای همگان گسترده است. کسی که درمانده است و گمشده‌ای که حیران است، می‌تواند از راهی که برای همگان باز است، وارد شود و با صدق نیت و صفای باطن و پاکی سرشت او را بخواند و از لطف حضرتش جواب گیرد که اگر تشنه علم و دانش است، شربت علمش بخشند و اگر گم‌گشته راه است، راهش نمایند و اگر بیمار است، لباس عافیتش پوشند.

حضرت حجّت علیه السلام هرگز به دلیل غیبت و اختفا از منصب خلافتش برکنار نیست و هیچ وقت از لوازم و آداب ریاست الهیة خود دست برنداشته و از قدرت ربانیة خویش عجز نشان نداده است. اگر بخواند، حتی مشکلاتی را که در ضمیر دل آدمیان است، حل می‌کند و گاهی به آدمی دعا می‌آموزد و گاهی در خواب دوا می‌دهد و او نشان می‌دهد. اگر برخی حاجتمندان با صدق و محبت و اقرار به امامت آن حضرت عاجزانه از حال خود شکایت می‌کنند، ولی اثری از اجابت و رفع بلا نمی‌یابند، دلیل‌ها و مصلحت‌ها دارد. گاه در حال اضطرار نیستند و به اشتباه می‌پندارند که چنین هستند؛ یعنی راه‌های طبیعی را باید طی کنند و به حاجت خویش برسند، ولی نمی‌دانند. گاه مشکلی دارند که امام علیه السلام راه چاره‌اش را نشان داده است و آنان باید از این راه بروند؛ چنان که در توقیع آن حضرت آمده است:

و اما حوادثی نو که به شما روی می‌آورد، به راویان احادیث ما رجوع کنید، همانان حجّت من بر شما و من حجّت خدا بر آنانم.

بنابراین، تا انسان به علما و دانشمندان دسترسی دارد - گرچه با مهاجرت و سفر باشد، یا رجوع به کتاب آنها - او مضطر نیست. همچنین، عالمی که با استفاده از ادله و بهره‌گیری از آیات قرآن و روایات و اجماع علما می‌تواند مشکل علمی خود را حل و شبهه را دفع کند، ناتوان و عاجز به شمار نمی‌آید. کسانی که در تهیه اسباب زندگی خویش، از حدود الهی و موازین شرعی پا فراتر گذاشته و بر آن مقدار پسندیده شرع قناعت نکرده‌اند، اگر برخی لوازم غیر ضروری زندگی را ندارند، مضطر به شمار نمی‌آیند. گاه دیگر، مصلحت آدمی است که به حاجتش نرسد و بسا او چیزی را می‌جوید که سرانجامش تباهی و نابودی است و خود نمی‌داند، ولی امام علیه السلام با دانش غیبی اش از آن آگاه است. در روزگاری که ائمه اطهار علیهم السلام - میان مردم بودند نیز کسانی بسیار از دوستان، در مدینه و مکه و کوفه و نقاط دیگر مضطر و ناتوان بودند، و گاهی درخواست می‌کردند، ولی به اجابت نمی‌رسید. چنان نبود که هر عاجزی هر چه می‌خواست، بی‌درنگ به او بدهند؛ زیرا این موجب اختلال نظم جامعه، و از بین رفتن اجر و پاداش‌های بزرگی است که برای گرفتاران و مصیبت‌زدگان در نظر گرفته شده است. قیامت که می‌شود و مردم آن همه پاداش را می‌بینند، آرزو می‌کنند که ای کاش حتی گوشت بدنشان را در دنیا قطعه قطعه می‌کردند!



از آن روزی که گردیدی بیابان کرد مهدی جان

دل ما را غم دوری بدرد آورد مهدی جان

ز شهادت دوری تو وطن دشمن می کشد مارا

خدا را دوستی کن زین سفر برگرد مهدی جان

بیاد لاری است گرم می بارم

کشم از سینه از بجز تو آه سرد مهدی جان

بیا پیش دشمن با غرورت رو سفیدم کن

بودتسکه عذار ما ز محنت زرد مهدی جان

بیاد شام مادر آرزو ات بیان

بیاور از برای او و او ای درد مهدی جان

بدل امید آن دارم که روزی بادم تیغ

بگیری داد ز برابر از آن نامرد مهدی جان

برون از چشم خسرو می شود خون جگر آری

دلش را روی رخسار تو خون کرد مهدی جان

سید محمد خسرو آزاد



مجموعه اشعار



### جان جهان

چه شود به چهره زرد من نظری برای خدا کنی  
 که اگر کنی، همه درد من به یکی نظاره دوا کنی  
 تو شهی و کشور جان ترا تو مهی و جان جهان ترا  
 ز ره کرم چه زیان ترا که نظر به حال گدا کنی؟  
 ز تو گر تفقد و گرستم بود آن عنایت و این کرم  
 همه از تو خوش بود ای صنم چه جفا کنی چه وفا کنی  
 تو کمان کشیده و در کمین که زنی به تیرم و من غمین  
 همه غم بود از همین که خدا نکرده خطا کنی  
 تو که هاتف از برش این زمان روی از ملامت بیکران  
 قدمی نرفته ز کوی وی نظر از چه سوی قفا کنی



## سفر از وهم

دل و جان از درون کُند فریاد / که بر و راه عشق بسا ادا باد  
 گویمش راه عشق آسان نیست / هشتیم را تو می دهی بر یاد  
 گوید این هستی خیالی تو / گره از کار هیچ کس نگشاد  
 به حقیقت توان رسید ولی / سفر از وهم باید ای استاد  
 دم زیار آنکسی تواند زد / که ز عرش خیال خود افتاد  
 خواهی از دامنش به کف آری / دامن غیر باید از کف داد  
 بگذر از جسم و دل سپار به یار / تا شود لحظه لحظه ات میعاد  
 چشم او دام و خال او دانه / دل شوریده صید و حق صیاد  
 گفتمش کیست اینکه خال لبش / خواب شیرین گرفته از فرهاد  
 گفت باید به چشم دل بینی / که دلی نیست خالیش از یاد  
 به ادب در حضور او دائم / ملک عرش تا گیاه و جماد  
 امر او در حظیر قدس مطاع / عرشیان در مقابلش مُنقاد  
 ذکر لاهوتیان بود نامش / خائب من له سواه مراد  
 مهدی و غوث و قطب و ماء معین / شیعه از هجر اوست در فریاد

رطبی از لبش بچین و بگو

آنکه ناصری و احسن هادا



عزت عین تو گشت دیده رخون است

مرازم آنکه تو را دید حال او چون است

وصال به شریک



## فهرست منابع

- ۱- کریمی قمی، آینه اسرار
- ۲- مرحوم طبرسی، الاحتجاج
- ۳- یزدی حائری، شیخ علی، الزام الناصب فی اثبات الحجج الغائب علیهم السلام
- ۴- مهدی پور، علی اکبر، او خواهد آمد
- ۵- مجتهدی، سید مرتضی، صحیفه مهدیه،
- ۶- هاشمی شهیدی، سید اسدالله، ظهور حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه اسلام و مذاهب
- ۷- صافی گلپایگانی، شیخ لطف الله، منتخب الاثر
- ۸- خراسانی، حاج شیخ محمد جواد، مهدی منتظر علیه السلام
- ۹- طبرسی نوری، مرحوم حاج میرزا حسین، نجم الثاقب
- ۱۰- کمال الدین، تمام النعمه
- ۱۱- علائم الظهور کرمانی
- ۱۲- سید بن طاووس - رحمه الله - جمال الاسبوع
- ۱۳- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار

- ۱۴- الغیبه شیخ طوسی
- ۱۵- همگی انجیل‌ها و کتب
- ۱۶- الغیبه نعمانی
- ۱۷- تفسیر عیاشی
- ۱۸- تفسیر البرهان
- ۱۹- اصول کافی
- ۲۰- تاریخ الغیبه الصغری
- ۲۱- العبقری الحسان
- ۲۲- مکیال المکارم
- ۲۳- ظهور حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه اسلام، مذاهب و ملل جهان
- ۲۴- تشرفات مرعشیه
- ۲۵- کفایة الاثر
- ۲۶- بشارة الاسلام
- ۲۷- اثبات الوصیه
- ۲۸- الزام الناصب
- ۲۹- عقد الدرر
- ۳۰- اعلام الوری
- ۳۱- المحجة البيضاء
- ۳۲- دلائل الامامة
- ۳۳- مناقب
- ۳۴- روضة الواعظین
- ۳۵- اثبات الهدایة
- ۳۶- روزگار رهائی



- ۳۷- كشف الغمة  
 ۳۸- بشارة الاسلام  
 ۳۹- علل الشرائع  
 ۴۰- مهدي موعود  
 ۴۱- يوم الخلاص  
 ۴۲- نور الابصار  
 ۴۳- الاسعاف الراغبين  
 ۴۴- الصواعق المحرقة  
 ۴۵- الاذاعة لما كان و ما يكون بين يدي الساعة  
 ۴۶- التاج الجامع للاصول  
 ۴۷- البيان گنجی شافعی  
 ۴۸- زندگانی نواب  
 ۴۹- خاندان نوبختی  
 ۵۰- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام  
 ۵۱- اختیار معرفة الرجال  
 ۵۲- پژوهشی در زندگی امام مهدی علیه السلام  
 ۵۳- مجلة انتظار  
 ۵۴- خلاصة البلدان  
 ۵۵- الفجر المقدس المهدي  
 ۵۶- تاریخ ما بعد الظهور  
 ۵۷- جمال الاسبوع  
 ۵۸- كشف الغمة في معرفة الأئمة  
 ۵۹- جنة المأوى

- ۶۰- مهج الدعوات  
 ۶۱- سلاح المؤمنین  
 ۶۲- کلم الطیب ، سید علی خان  
 ۶۳- دارالسلام  
 ۶۴- وسائل الشیعه  
 ۶۵- برکات حضرت ولی عصر علیه السلام  
 ۶۶- التحفة الرضویه  
 ۶۷- العیقری الحسان  
 ۶۸- البلد الامین  
 ۶۹- منهاج الغار فین  
 ۷۰- البیان  
 ۷۱- عیون اخبار الرضا  
 ۷۲- فرائد المسطین  
 ۷۳- المهدی الموعود المنتظر  
 ۷۴- المهدی فی القرآن  
 ۷۵- جهان بعد از ظهور  
 ۷۶- لمعات النور  
 ۷۷- بشارت عهدین  
 ۷۸- انیس الاغلام  
 ۷۹- عهد عتیق  
 ۸۰- لمعات شیرازی



## دیگر آثار منتشر شده مؤسسه فرهنگی دار الهدی:

- ۱- اعتکاف ابرار
- ۲- میهمان یار (داستان تشرّف پسر مهزیار)
- ۳- فریاد نامه قتیل عشق (خطبه حضرت زهرا علیها السلام)